



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



ارسلت علیهم الصلوات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



علاءالدین محمد حسین طباطبائی
ترجمه نیکتر همانایی هشتی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ولایت نامه (خصائص الائمه علیهم السلام)

نویسنده:

سید رضی

ناشر چاپی:

پیام امام هادی علیه السلام

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
ولایت نامه	۱۶
مشخصات کتاب	۱۶
تقدیم به پیشگاه:	۱۶
سخن مترجم	۱۶
شریف رضی رحمه الله	۱۸
مقدمه مؤلف	۲۱
اشاره	۲۱
مقدمه	۲۱
ویژگی‌های امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام	۲۲
اشاره	۲۲
ویژگی‌های مولای ما، امیر مؤمنان، ابی الحسن علی بن ابی طالب علیه السلام	۲۳
اشاره	۲۳
فضیلت زیارت حضرت علیه السلام	۲۳
شمه‌ای از ادله بر تعیین قطعی امیر مؤمنان علیه السلام	۲۳
اشعار	۲۴
بخشی از آثار و نشانه‌های امامت حضرت علی علیه السلام	۲۶
اشاره	۲۶
مرد خارجی که سگی سیاه شد	۲۶
امیر مؤمنان علیه السلام در کربلا	۲۷
تبسم علی علیه السلام	۲۸
امیرمؤمنان علیه السلام و پرداخت بدهی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله	۲۹
اسلام آوردن راهب	۲۹

۳۱	پرچم‌دار معاویه
۳۲	صدمین نفر
۳۲	روایت میثم تمار رضی الله عنه
۳۳	سفارش پیامبر
۳۳	مسند قضاوت
۳۳	باز گرداندن خورشید
۳۴	هدیه خداوند
۳۴	لرزش زمین
۳۴	طغیان آب فرات
۳۵	علی علیه السلام در بستر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله
۳۵	نشان دادن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله
۳۵	در جنگ نهروان
۳۶	اجازه برای عمره
۳۷	فرزند تو، حسین علیه السلام را می‌کشد
۳۷	هنگام شهادت
۳۸	حکایت‌های ویژه
۳۸	اشاره
۳۸	مژده تولد جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله
۳۸	نیکوکارترین مردم نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله
۴۰	راز گویی خدا با علی علیه السلام
۴۰	امیر مؤمنان
۴۰	نام پدران امیر مؤمنان علیه السلام
۴۱	پارسایی امیر مؤمنان علیه السلام
۴۱	وارثان زمین

۴۲	اشک معاویه
۴۲	علی علیه السلام در دل مؤمنان
۴۲	در برابر صاحب عرش
۴۳	ماجرای نماز ابوبکر
۴۵	با سران کفر بجنگید
۴۶	شایسته‌تر برای خلافت
۴۶	شبهت اهل بیت به کشتی نوح و خانه خدا
۴۷	ادای بدهی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله
۴۷	اهمیت بیت المال
۴۸	غذای یک شب
۴۸	سخنرانی امام حسن علیه السلام پس از شهادت امیرمؤمنان علیه السلام
۴۸	خرید پیراهن
۴۹	قضاوت‌ها و جواب مسائل
۴۹	اشاره
۴۹	نخستین داوری پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
۵۰	کیفر مرد انصاری
۵۰	اگر علی نبود، عمر هلاک می‌شد
۵۲	حل مشکل
۵۲	چگونگی قطع دست
۵۲	شناسایی غلام
۵۳	کسی که بترساند، معذور است
۵۳	از بین بردن میوه
۵۳	سخن گفتن خدا با بندگان
۵۴	مکان خدا

سؤال‌های ابن کواء از امیر مؤمنان علیه السلام	۵۴
فاصله میان مشرق و مغرب	۵۴
داناترین یاران محمد صلی الله علیه و آله	۵۴
پرسش‌های اسقف نجران	۵۵
بخشی از سخن علی علیه السلام به مرد شامی	۵۶
سخنان کوتاه‌امیر مؤمنان علی علیه السلام	۵۷
اشاره	۵۷
خانه حکمت	۵۷
حکمت گم شده مؤمن	۵۷
پنج سفارش ارزشمند	۵۷
زیاده روی در ستایش	۵۸
ارزش هر انسان	۵۸
ماندگاری	۵۸
کلمه نمی‌دانم	۵۸
تدبیر سالمند	۵۸
خواب با یقین	۵۸
شیوه دریافت روایت	۵۹
در توضیح انا لله وانا اليه راجعون	۵۹
سودمندترین سخن	۵۹
در برابر ستایش افراد	۵۹
سه ویژگی برآورده شدن نیازها	۶۰
آخر الزمان	۶۰
پیراهن کهنه و فروتنی دل	۶۰
امروز، روز کار	۶۰

۶۰	دو دشمن متفاوت
۶۱	دوست‌داران آخرت
۶۱	رحمت پروردگار
۶۱	فرجام ترک دین برای دنیا
۶۲	نادانی دانشمند
۶۲	شگفتی‌های دل
۶۲	اهل بیت علیهم السلام
۶۲	برای کوچ، آماده شوید
۶۳	وفا همراه راست‌گویی
۶۳	کار در دنیا
۶۳	فاصله میان دو عمل
۶۳	مظلومیت علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
۶۴	اندرز دهنده‌ها
۶۴	زیاده مال و زیاده سخن
۶۴	فرمانبری خدا
۶۵	پس از جنگ جمل
۶۵	پرهیز از زنان بد
۶۵	غیرت مرد و زن
۶۵	تعریف اسلام
۶۵	اشاره
۶۶	اسلام و ایمان
۶۶	ویژگی‌های بخیل و متکبر
۶۶	نتیجه کوتاهی در کار
۶۶	دنیا مثل مار است

۶۷	ابتدا و انتهای سرما
۶۷	بزرگی آفریدگار
۶۷	سرکشی، پیمان شکنی و حيله
۶۷	تقوا بهترین توشه
۶۸	دنیا بازار سودای آخرت
۶۸	دارایی و فرزندان
۶۸	دوست داشتن دنیا
۶۹	ندای فرشته
۶۹	خانه گذار
۶۹	دوستی حقیقی
۶۹	دعا، توبه، استغفار و شکر
۷۰	جهاد زن
۷۰	جایگزینی
۷۰	اندازه کمک
۷۰	اشاره
۷۰	میانه‌روی
۷۰	کمی عیال
۷۰	دوستی
۷۰	اندوه
۷۱	صبر
۷۱	نماز و روزه واقعی
۷۱	پرهیز از ربا
۷۱	دعا و دفع بلا
۷۱	سفارش به کمال

زبان	۷۳
منزلت آدمی	۷۳
پایانی شیرین یا تلخ	۷۳
آنچه از دست رود	۷۳
هدایا آزمایش است	۷۳
صبر تلخ	۷۳
پیروزی شکبیا	۷۴
پسندیدن کار	۷۴
دو گناه برای هر باطل	۷۴
درخواست‌های متفاوت	۷۴
در حق تردید نکرده‌ام	۷۴
به من دروغ گفته نشد	۷۴
شروع کننده ستم	۷۴
کوچ	۷۴
اطمینان	۷۵
ایستادن در برابر حق	۷۵
عهد و پیمان	۷۵
فرمانبری	۷۵
بصیرت و هدایت	۷۵
وصیت امیر مؤمنان علیه السلام	۷۵
شیوه سرزنش	۷۶
در جایگاه تهمت	۷۶
ویژگی فرمانروایی	۷۶
اشاره	۷۶

۷۶	خود رأیی
۷۶	پنهان کردن راز
۷۶	فقر
۷۶	ادای حق
۷۷	نافرمانی آفریدگار
۷۷	پند به یاران
۷۷	روزهایم را تباه کردند
۷۷	فرصت‌ها
۷۸	غرور
۷۸	عمر کوتاه دنیا
۷۸	صاحب چشم
۷۸	گناه نکردن
۷۸	یک وعده خوراک
۷۸	دشمن نادانی
۷۸	نظریه‌های گوناگون
۷۸	خشم برای خدا
۷۹	ترس از کار
۷۹	وسیله ریاست
۷۹	بازداشتن خطا کار
۷۹	دور کردن بدی
۷۹	لجاجت
۷۹	طمع
۷۹	کوتاهی در کار
۷۹	بی‌تابی

شکیبایی	۸۰
اشاره	۸۰
خلافت	۸۰
کیمیای حکمت	۸۰
سبکباری	۸۱
قیامت	۸۱
گفتار جاهلانه	۸۱
خزینہ‌داری دیگران	۸۱
میل دل	۸۱
هوشیاری	۸۲
اشاره	۸۲
هنگامه خشم	۸۲
زباله	۸۲
صرف دارایی	۸۲
خستگی دل	۸۲
فرار از هدایت	۸۳
سوء استفاده از سخن حق	۸۳
طبقات پست	۸۳
چهره‌های هنگام بدی	۸۳
سپر محکم	۸۴
حق و باطل	۸۴
شراکت	۸۴
ستایش کوفه	۸۴
سازش	۸۵

۸۵	شباهت افراد به زمان
۸۵	یاد خدا و مرگ
۸۵	کار خیر
۸۵	دل مشغولی روزی
۸۶	ظرف دانش
۸۶	نتیجه حلم
۸۶	جامه بردباری
۸۶	سفارش به امام مجتبی علیه السلام
۸۹	دنیا
۸۹	محاسبه نفس
۸۹	افزوده‌ها
۸۹	اشاره
۸۹	بخشی از عهدنامه مالک اشتر
۹۲	چشم
۹۲	استقرار دین
۹۲	روزگار گزنده
۹۲	گرافه‌گو و اتهام زننده
۹۳	توحید و عدل
۹۳	سخن جاهلانه
۹۳	دعا برای باران
۹۳	زینت در مصیبت
۹۳	قناعت
۹۳	عدالت، و پرهیز از ستم
۹۴	سخت‌ترین گناهان

۹۴	 وظیفه دانشمندان
۹۴	 بدترین برادران
۹۴	 جدایی از برادر مؤمن
۹۴	 اشاره
۹۴	 منابع
۹۵	 درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

ولایت نامه

مشخصات کتاب

سرشناسه : شریف‌الرضی، محمدبن حسین، ۳۵۹ - ۴۰۶ ق.
 عنوان قراردادی : خصائص الائمه علیهم السلام: خصائص امیرالمومنین علیه السلام. فارسی
 عنوان و نام پدیدآور : ولایت نامه / [سید رضی]؛ ترجمه محمد مهدی کافی.
 مشخصات نشر : قم: موسسه پیام امام هادی (ع)، ۱۳۸۹.
 مشخصات ظاهری : ۱۹۲ ص.
 شابک : ۲۷۰۰۰ ریال ۹-۲۷-۸۸۳۷-۹۶۴ :
 وضعیت فهرست نویسی : فیا
 یادداشت : کتاب حاضر قبلاً در سال ۱۳۸۱ توسط انتشارات انصاری منتشر شده است.
 موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق — مدایح و مناقب
 موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق — احادیث
 شناسه افزوده : کافی، محمد مهدی، مترجم
 رده بندی کنگره : BP۳۷/ش ۴۴ ۶۰۴۱ ۱۳۸۹
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۱
 شماره کتابشناسی ملی : ۲۰۲۷۸۰۶

تقدیم به پیشگاه:

برگزیده دو جهان حضرت محمد صلی الله علیه و آله
 مظلوم عالم حضرت علی علیه السلام
 همسر مظلومه اش حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
 و فرزندان ایشان ائمه معصوم علیهم السلام
 به ویژه آخرین آنها حضرت حجه بن الحسن المهدی علیه السلام
 «اللهم عجل فرجه، واجعلنا من انصاره، وامن علينا برضاه»
 ولایت نامه، ص: ۱۱

سخن مترجم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنِّي تَارِكُ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا أَبَدًا.

قرآن و عترت، دو گوهر گرانمایه‌اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مثابه چراغ هدایت در میان مسلمانان باقی گذارد تا هر کس به آن دو چنگ زند، گمراه نشود؛ دو شیء گران بها که شمار زیادی از مردم به آن‌ها اهمیت ندادند و گروهی، از روی

ستیزه‌جویی و کینه‌ورزی، عَلم مخالفت برداشته، خواستند دین پیامبر صلی الله علیه و آله را به طور کامل تحریف کنند.

عترت، در هدایت و جلوگیری از گمراهی، همتای قرآن و مفسّر و مبین آن است؛ عمل به دستورهای امامان معصوم علیهم السلام عمل به قرآن و تمسک به آن است.

قرآن درباره پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ؛ «از روی هوس سخن نمی‌گوید» و عترت پاکش نیز چنینند.

اهل بیت علیهم السلام، یعنی حاملان و مفسران قرآن، در ظلمت‌ها و بی‌راهه‌ها و هر جا

ولایت نامه، ص: ۱۲

چراغ راهی لازم است، پناه ره‌جویان‌اند.

آیا تاکنون از خود پرسیده‌ایم که تا چه اندازه با این دو گوهر گران‌بها همراه شده و از آن‌ها بهره برده‌ایم؟

مبادا از گروهی باشیم که پیامبر گرامی، از آن‌ها به پروردگار خویش شکایت می‌کند که رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا، یا کسانی که فقط در ظاهر خود را پیرو اهل بیت می‌دانیم. توسل به این دو ثقل همراه یکدیگر، در هر زمان و با هر موقعیت ضروری است.

مقابله با تهاجم فرهنگی بیگانگان و تبلیغات افزون‌تر برای نسل جوان، نیاز تمسک به این دو ثقل را بیش‌تر نمایان می‌سازد؛

اما مقدمه تمسک به قرآن و عترت، شناخت آنان در ابعاد گوناگون (به اندازه توان) است.

کتاب حاضر ترجمه کتاب خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام اثر سید شریف رضی رحمه الله که زندگانی امام امیرالمؤمنین علیه السلام اسامی پدران حضرت، گوشه‌ای از وقایع پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، دلایل اثبات ولایت و امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام، بیان برخی معجزات و قضاوت‌های حضرت، و سخنان گهربار ایشان را در بردارد و در شناساندن مقام ولایت و شخصیت مولا امیرمؤمنان علیه السلام تأثیری بسزا دارد، تقدیم شیفتگان ولایت می‌شود.

متنی که ترجمه از روی آن صورت گرفته، متنی با تحقیق و تعلیق مرحوم دکتر محمد هادی امینی قدس سره چاپ انتشارات آستان

قدس رضوی است که آن را با نسخه سید ضیاءالدین ابن رضا فضل الله حسنی راوندی کاشانی، متوفای ۵۷۰

ولایت نامه، ص: ۱۳

مقابله و تصحیح کرده‌اند. در انتها؛ کاتب خود را عبدالجبار بن الحسین معرفی می‌کند که در چهارم شوال ۵۵۳ ق استنساخ را پایان

داده و بخش افزوده‌ها را در ۱۹ جمادی الاولی ۵۵۳ ق از روی همین نسخه به پایان رسانیده است.

در این ترجمه، از توضیح سخنان حضرت خودداری و به صرف ترجمه واژه‌ها بدون کم و زیاد و بدون برهم خوردن ترکیب جمله‌ها بسنده شده است.

برای خوانندگان که قصد مراجعه به شرح سخنان حضرت را دارند، نشانی آن‌ها از ترجمه و شرح نهج البلاغه مرحوم فیض الاسلام (انتشارات فیض الاسلام، بهمن ۱۳۶۶) ذکر شده است.

نیز در برخی موارد سندهایی - بطور کامل یا به تعبیر باسناد و مانند آن - در متن عربی موجود بود، که از ذکر آن در ترجمه صرف نظر شده است. عناوین و پاورقی‌های توضیحی، از آن مترجم است.

نکته‌ای که نباید از نظر دور بماند این که بعضی از سخنان حضرت که در این کتاب، به شکل واژه به واژه ترجمه شده، نیاز به دقت بیش‌تر و مراجعه به اهل فن دارد و نباید بدون بررسی و تحقیق، فقط به ترجمه ظاهری بسنده شود.

در پایان از همه دوستانی که با نظرات ارزشمند خود در غنای این ترجمه یاری رساندند قدردانی و تشکر می‌نمایم.

قم

محمد مهدی کافی

زمستان ۱۳۸۰

ولایت نامه، ص: ۱۴

شریف رضی رحمه الله

شیخ مفید رحمه الله شبی حضرت صدّیقه طاهره علیها السلام را در عالم رؤیا دید که با دو فرزندش (امام حسن و امام حسین علیهما السلام) به سوی مسجدی که در آن تدریس می‌کند آمد و فرمود: شیخ! دو فرزند مرا بگیر، و به آن‌ها فقه بیاموز. شیخ شگفت زده شد؛ اما بامداد هنگامی که مادر سید مرتضی و سید رضی با دو فرزندش به محل درس او آمد و آن دو را به شیخ سپرد تا به آن‌ها فقه بیاموزد رؤیایش تعبیر شد.

سید رضی، ابوالحسن محمد، فرزند طاهر ابی احمد الحسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است. مادرش فاطمه، دختر ناصر صغیر بن احمد ابی الحسین بن ناصر الکبیر ابی محمد الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن عمر بن علی زین العابدین ابن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است. نسب او از پدر، به امام موسی بن جعفر علیه السلام و از مادر به امام سجاد علیه السلام می‌رسد. وی در سال ۳۵۹ هجری چشم به جهان گشود و جلالت و بزرگواری را از پدر و مادر علوی خود به ارث برد. پدرش از رجال برجسته و سیاسی بود و منصب نقابت آل ابی طالب و رسیدگی به امور، شکایات و امیرالحاجی آنان را به عهده داشت.

وی به سبب مقام بلند و مقبولیت در میان حکمرانان، سفارت آن‌ها را به عهده می‌گرفت.

سید رضی، علوم بلاغت، ادبیات، فقه، کلام، تفسیر، و حدیث را نزد علمای

ولایت نامه، ص: ۱۵

مشهور بغداد، مثل ابی عبدالله محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، ابی فتح عثمان بن جَنّی، ابی سعید سیرافی، ابی علی فارسی، و قاضی عبدالجبار و ابی بکر خوارزمی فراگرفت.

ذکاوت و تیزهوشی او به حدّی بود که سیرافی (استادش) و دیگران را به شگفت وادی داشت. او در مدت کوتاهی، قرآن را حفظ کرد و از همان کودکی شعر می‌سرود.

استعداد فوق العاده، استفاده از استادان مشهور و تربیت عالی، از سید، ادیبی توانا، فقیهی کاردان، متکلمی ماهر و مفسری چیره‌دست برای کتاب خدا و حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله ساخت. او دارای مهابت و جلالت بود. پارسایی وی به حدّی بود که گویند: حتّی عمل مباحی نیز از او سر نبرد.

در بین آل ابی طالب و بلکه قریش، از همه در سرودن شعر مهارت بیشتری داشت؛ با آن که در میان آنان شاعر کم نبود. شعر رضی رحمه الله، شخصیت او و نیز اوضاع زمانه‌اش را به تصویر می‌کشید. همراه با جایگاه علمی بلند در سنین جوانی، وظایف پدر را به نیابت، و پس از او به طور مستقل به عهده گرفت؛ با این حال بسیار منیع الطبع بود و هدیه‌هایی را که از سوی حاکمان ارسال می‌شد نمی‌پذیرفت. محدّث قمی می‌گوید:

امر او در علم، فضل، ادب، ورع، عَقّت نفس و هَمّت عالی و بزرگی، مشهورتر از آن است که ذکر شود. مقام بلندش در مراتب علمی (باوجود عمر کم او) مخفی نمانده است. به علت کمی نسخه‌های تألیفاتش و منتشر نشدن آن‌ها، آنچه از او مشهور است، نهج البلاغه و کتاب خصائص است که آن هم مسائل نقلی است.

ولایت نامه، ص: ۱۶

تألیفات سید رضی به این شرح است:

۱. حقائق التأویل فی متشابه التنزیل؛
۲. تلخیص البیان عن مجاز القرآن؛
۳. نهج البلاغه؛
۴. الزیادات فی شعر ابی تمام؛
۵. تعلیق خلاف الفقهاء؛
۶. مجازات الآثار النبویه؛
۷. تعلیق علی الايضاح لابی علی الفارسی؛
۸. الجید من شعر ابی الحجاج؛
۹. الزیادات فی شعر ابی الحجاج؛
۱۰. مختار شعر ابی اسحق الصابی؛
۱۱. کتاب مدار بینہ و بین ابی اسحق من الرسائل (شعر)؛
۱۲. معانی القرآن؛
۱۳. دیوان شعر؛
۱۴. سیرة والده الطاهر ابی احمد؛
۱۵. اخبار قضاء البغداد؛
۱۶. حجازیات (اشعاری که در حجاز سروده است)؛
۱۷. طیف الخیال؛
۱۸. انشراح الصدر؛
۱۹. خصائص الاثمه.

مؤلف، در آغاز نهج البلاغه، درباره کتاب خصائص الاثمه چنین می‌نگارد: من ولایت نامه، ص: ۱۷

در آغاز زندگی و طراوت جوانی، تألیف کتابی درباره ویژگی‌های امامان علیهم السلام را آغاز کردم که در بردارنده احادیث و گوهرهای کلامشان باشد. هدفی که مرا بر این کار واداشت، در اوّل آن کتاب ذکر شده است. او در ادامه می‌نویسد: ویژگی‌های امیرمؤمنان علیه السلام را به پایان رساندم؛ ولی موانع ایام و گرفتاری‌های روزگار، مرا از اتمام بقیه کتاب بازداشت؛ پس از آن ذکر می‌کند که سخنان جالب حضرت علیه السلام در موعظه و حکمت و امثال و آداب در آخر کتاب، به نظر دوستان جالب آمد و از من خواستند تا کتابی مشتمل بر تمام بخش‌های مختلف کلام علی علیه السلام، تألیف کنم. وی در مقدمه کتاب، بخش‌های مختلف آن را بر می‌شمرد.

سرانجام، سید رضی رحمه الله در روز ششم محرم سال ۴۰۶ هجری، پس از عمری تلاش و خدمت به تشیّع و جامعه انسانی، در ۴۷ سالگی وفات یافت. پیکر شریفش، در منزل او (بغداد) مدفون شد؛ سپس به کربلا انتقال یافت. عاش سعیداً و مات سعیداً.

ولایت نامه، ص: ۱۸ قصیده‌ای به مناسبت ولادت حضرت مولی الموالی امیرالمؤمنین علیه السلام عجب، عجب که در امشب سروش سبحانی‌رسد ز عالم پنهان، به گوش انسانی

نمود جلوه، جمالِ جمیل عز و جلّ ز کعبه چون بدرخشید، ماه پنهانی

سِزْد که رشک برد، عرش بر زمین امشب قدم نهاد بر او، چون علی عمرانی
 همای طلعت او، چون زمین مکه بدید نمود، بهر قُدومش، هزار قربانی
 گذاشت منت بی حد، خدای حیّ قدیر چو داشت، نعمتِ ذاتش به خلق ارزانی
 فرشتگان همه مسرور از ولادت او جهانیان همه مست از شراب روحانی
 هر آن که لب، ز شرابِ ولای او تر کرد بشد منزّه و پاک از قیود جسمانی
 گدای در گه او را چه عزّت است و مقام که بر، شهان جهان کرده است سلطانی
 خدیو ملک ولایت، قسیم جنت و نار شهری که علت ایجاد را بُود ثانی
 ز فضل و بخشش او، گر طلب کنی، گویم به سائلی بدهد، خاتم سلیمانی
 اگر که عطف توجه، به خاک راه کند شفاعتش طلبد، کافی صفاهانی
 مرحوم حجة الاسلام والمسلمین
 حاج آقا طه کافی
 ولایت نامه، ص: ۱۹

قصیده پیشین سروده یکی از عاشقان مولا امیر مؤمنان علیه السلام، مرحوم حجة الاسلام والمسلمین طه کافی (والد مترجم) است که در ذیل خلاصه‌ای از زندگی ایشان ذکر می‌گردد:

ایشان به سال ۱۳۱۸ شمسی در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمد. پدرش از تجار نمونه‌ای بود که مکاسب را خوانده و تجارت را همراه با تفقه در دین، پیشه خود ساخته بود و اهل علم را بسیار دوست می‌داشت و سادات را محترم و اهل مراعات کامل حدود شرع و برپاداری مراسم اهل بیت علیهم السلام بود حتی در مواقع دشوار اجتماعی مانند زمان پهلوی و فرزند مخلوعش این مراسم را برگزار می‌نمود خدایش رحمت کند. مادر مرحوم کافی نیز از زنان بسیار باتقوا و پارسا، حساس به گناه خصوصاً غیبت بود در سفر حج بیت الله به دیدار حق شتافت و در حریم امن الهی مدفون گردید.

مرحوم کافی در حوزه علمیه اصفهان، به تحصیل علوم دینی پرداخت و مدتی نیز در بازار، دستیار پدرش بود. دروس سطوح عالی را به طور عمده از آیت الله فیاض فرا گرفت و در درس خارج آیت الله خادمی شرکت می‌جست. از مرحوم آیت الله بهبهانی که در فصل تابستان به حوزه اصفهان رونق می‌بخشید، استفاده بُرد و تقریراتی نیز از دروس ایشان تهیه کرد. در سال ۱۳۴۸ به قم مهاجرت کرد و از درس حضرات آیات گلپایگانی، حاج شیخ مرتضی حائری یزدی و فلسفه آیت الله جوادی آملی بهره گرفت.

ولایت نامه، ص: ۲۰

وی در اصفهان، افزون بر دروس رسمی و معمول حوزه، علم هیأت و طب قدیم را نیز فرا گرفت. در ادبیات، دستی توانا داشت و بخش‌هایی از نهج البلاغه را حفظ کرده بود. او دارای استعدادی قوی، بیانی نیکو و سابقه‌ای طولانی در تدریس بود. حرف‌های دیگران را نقادی می‌کرد و در حالی که صاحب نظر بود، از تظاهر و هیاهو اجتناب می‌ورزید. در حوزه علمیه قم به تدریس سطح عالی و در دانشکده سپاه، به آموزش اصول عقاید اشتغال داشت.

ایشان تألیفات چندی داشت که عمدتاً به چاپ نرسید:

۱. عدّات الکلینی در رجال (بررسی عدّه‌های کلینی رحمه الله و مشایخ او) چاپ شده؛

۲. حاشیه بر کفایه (تا واجب مشروط)؛

۳. تقریرات درس آیت الله بهبهانی؛

۴. شناخت؛

۵. توحید؛

۶. عدل؛

۷. علم امام؛

۸. معاد؛

۹. ادب النبی.

او اهل تهجد و توسل به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و احتیاط و پرهیز از موارد شبهه‌ناک بود. یکی از دوستان فاضل او می‌گوید: بیش از بیست سال که کم و بیش با این مرد بزرگ بودم، از او غیبت و دروغ یا زخم زبان نسبت به کسی نشنیدم. حجت الاسلام کافی سرانجام پس از سال‌ها خدمت در ترویج مکتب اهل بیت علیهم السلام، شب جمعه، دهم رجب سال ۱۴۰۶ ق/اول فروردین ۱۳۶۵ ش، بر

ولایت نامه، ص: ۲۱

اثر سانحه رانندگی به لقاء الله پیوست و پیکر شریفش در گلستان شهدای اصفهان، جنب مسجد لسان‌الارض به خاک سپرده شد. ثواب این نوشته را به ارواح پاک چهارده نور الهی تقدیم می‌کنم و امیدوارم روح پرفتوح آن عزیز از این عمل بهره‌مند گردد. رحمه الله علیه رحمه واسعة، و حشره مع اولیاءه الطّیّبین الطّاهرین.

مترجم

ولایت نامه، ص: ۲۳

مقدمه مؤلف

اشاره

ولایت نامه، ص: ۲۵

مقدمه

(توای عزیز) که خدا دینت را برای محافظت، و در محبت ذریه پاک پیامبر صلی الله علیه و آله یقینت را قوی سازد، از من خواستی کتابی برایت گرد آورم در بردارنده اخبار ویژه دوازده امام که رحمت، برکت‌ها، شفقت، و درود فراوان خدا بر آن‌ها باد؛ کتابی براساس ترتیب روزگار و درجه منزلت ایشان، که زمان تولد و مدت عمر آنان و تاریخ‌های وفاتشان علیهم السلام، مکان قبور، نام مادران، و خلاصه‌ای از فضیلت زیارت‌هایشان را در آن بیاورم؛ سپس شمه‌ای از پاسخ سؤال‌هایی که از ایشان پرسیده شده و گفتارشان را در آن موارد به دست آورده، بیان کنم و نیز فروغی از رموز سخنان و آشکار و نهان شخصیت بزرگ آن‌ها و بخشی از ادله بر تعیین ایشان از طرف خداوند و برهان حقیقی در اشاره به آن‌ها را بیاورم؛ در حالی که از آن‌ها آنچه را به دوست‌دار مخلص، صفای در دوستی و نورانیت و علاقه می‌افزاید و از چشم دشمن آن‌ها نابینایی و از دل‌هایشان پرده برمی‌دارد، توضیح دهم تا نورهای آن امامان نمایان شود و مردم به سوی آن رهسپار شوند و آثارشان روشن شود تا از آن پیروی کنند؛ و در همه این موارد، خلاصه گویم و از زیاده‌گویی پرهیزم؛ زیرا صفات برجسته سروران پاک ما که درود خدا بر همه آن‌ها باد،

ولایت نامه، ص: ۲۶

به شمار نیاید و به اندازه‌ای محدود نگردد و این صفات محدود به زمان خاصی نباشد. من معتقدم این نخبگان- که پایه‌های اسلام،

و چراغ تاریکی‌اند و کسانی که خداوند مردم را از جایگاه آنان پایین‌تر قرار داده، و زبان‌ها و دست‌ها را از رسیدن به آن‌ها کوتاه نموده، میان جهانیان و آنان فرق گذارده و عیب و رسوایی را از آن‌ها دور داشته است- دو گروه دشمن دارند: اولی، آن دل فرو رفته در نادانی، بیمار چشم گمراه که از مستی هوس بهبود نمی‌یابد تا راه برتر را بشناسد. و دیگری آن که برتری آنان را می‌داند و به پاکی شاخه و ریشه آنان آگاه است؛ اما به سبب دشمنی، شناخت خود را پنهان می‌کند و فریب کارانه، خود را به اشتباه می‌افکند تا نهالی را که کاشته تقویت، و ساختمانی را که بنیان نهاده محکم کند و بازاری را که برایش بر پا شده، رونق دهد و از عده‌ای که به او توجه کرده‌اند اجرتی بطلبد.

این همه کارها برای طلب اشیای بیهوده این دنیا است که جاهای خوش آن روبه نابودی، چشمه آب آن رو به گذر، و نعمت‌ها و شادی‌هایش تلخ، و روشنایی و نورش تاریکی است. با وجود نزدیک بودن رستاخیز و نبود توشه، ساکنان خود را به خشن‌ترین جاهای نابودی- پس از آن که در نرم‌ترین خوابگاه‌ها بوده‌اند- در می‌آورد، و آن‌ها را به ترسناک‌ترین خانه‌ها- بعد از آنی که در دژهای ایمن بوده‌اند- منتقل می‌کند، آنان را به جایی درآورد که: هر کس کار نیکی به جای آورده و هر بدی را که مرتکب شده، حاضر شده می‌یابد و آرزو می‌کند، کاش میان او و آن (کارهای بد) فاصله‌ای دور بود.

ولایت نامه، ص: ۲۷

اما ای عزیز! موانع زمانه و ناملایمات روزگار که پیوسته سبب تأخیر در کار است، مرا از پاسخ به خواهش تو باز داشت، تا آن که اتفاقی مرا به این کار واداشت.

غیرتم را بر انگیخت و تصمیمم را نیرومند ساخت و مرا به نشاط آورد و آتش گیره اراده‌ام را بر افروخت.

یکی از سرکردگان که هدفش عیب‌جویی در صفات من، و خدشه در استواری من و پوشاندن صفات خوبم و اشاره به عیبی- اگر در من باشد- بود، مرا ملاقات کرد. در حالی که من در شام (عرفه سال سی صد و هشتاد و سوم هجری) عازم بارگاه سرورمان، ابی الحسن موسی بن جعفر و ابی جعفر، محمد بن علی بن موسی علیهما السلام، برای درک عرفه در آن جا بودم. از جایی که عازم بودم پرسید. من مقصدم را گفتم. او گفت: کی این اعتقاد شما صحیح بوده است؟

منظورش این بود که همه سادات موسوی، در نظریه وقف، و بیزاری از کسی که به قطع معتقد است، بر یک اعتقادند؛ در حالی که می‌دانست من امامی مذهبم و اعتقاد و دلبستگی‌ام بر آن است. فقط می‌خواست بر من عیب‌جویی و به دینم انتقاد کند.

من در همان حال، به مقتضای سخنش و آنچه گفتارش می‌طلبید، پاسخ دادم و در حالی بازگشتم که تصمیمم بر انجام این کتاب قوی شد تا مذهب خود را

ولایت نامه، ص: ۲۸

اعلام کنم و از سرّ خود پرده بردارم و به دشمنی که بر من عیب می‌جوید و قصد مذمت و خورد کردن مرا دارد، پاسخ دهم.

من به یاری خداوند، آنچه را بیان کردم را با همان ترتیبی که تعهد نمودم، آغاز می‌کنم.

خداوند، نجات دهنده از گمراهی و راهنما به راه هدایت است و همو- که بلند مرتبه است- ما را بس، و چه نیکو و کیل، سرپرست و کمک کاری است.

ولایت نامه، ص: ۲۹

ویژگی‌های امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام

اشاره

ولایت نامه، ص: ۳۱

ویژگی‌های مولای ما، امیر مؤمنان، ابی الحسن علی بن ابی طالب علیه السلام

اشاره

امیر مؤمنان علیه السلام در مکه، شب سیزده رجب، سی سال پس از عام الفیل در خانه خدا متولد شد. مادرش فاطمه، دختر اسد، پسر هاشم، پسر عبد مناف است.

علی علیه السلام نخستین هاشمی در اسلام است که پدر و مادرش هر دو، هاشمی‌اند. جُز حضرتش علیه السلام کسی را سراغ نداریم که در کعبه متولد شده باشد. شب جمعه، نُه شب باقی مانده از ماه رمضان سال چهارم هجری در کوفه، به شهادت رسید و در آن هنگام (بنا بر نقل درست) ۶۳ سال داشت.

وی، سی و سه سال با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زندگی کرد و پس از او، سی سال حجت خدا در زمینش بود. نقش انگشتر آن حضرت که عقیق قرمز رنگی بود، «اللَّهُ الْمَلِکُ وَ عَلِیُّ عَبْدُهُ» و گفته شده «الْمَلِکُ لِلَّهِ» بوده است.

در جای قبر آن حضرت اختلاف است. عده‌ای گفته‌اند: در رجب القضا

ولایت نامه، ص: ۳۲

است و عده‌ای دیگر گفته‌اند: در دار العماره است. عده‌ای نیز گفته‌اند: بدن شریفش به مدینه حمل شد. نظر درست که شک و اشتباهی در آن نیست، آن است که قبر آن حضرت علیه السلام در غری، از نجف کوفه است. دلیل آن که؛ امام صادق، جعفر بن محمد علیهما السلام هنگامی که منصور او را به سوی خود کوچ داد، علی علیه السلام را در این مکان زیارت کرد.

فضیلت زیارت حضرت علیه السلام

از امام صادق علیه السلام، از پدرانشان، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، نقل شده که فرمود:

هر کس علی علیه السلام را بعد از وفاتش زیارت کند، بهشت، از آن او است. امام صادق علیه السلام فرمود:

به طور قطع، هنگام دعای زائر امیر مؤمنان علیه السلام، درهای آسمان باز می‌شود. و فرمود علیه السلام: هر کس زیارت امیر مؤمنان علیه السلام را ترک کند، خداوند متعالی، به او نگاه رحمت نمی‌کند. چرا کسی را که ملائکه و پیامبران علیهم السلام زیارت می‌کنند، زیارت نمی‌کنید؟ به تحقیق امیر مؤمنان علیه السلام، از همه امامان برتر است و همانند پادشاه کار آن‌ها برای او نیز هست و آنان بر اساس میزان کارهایشان، برتری داده شده‌اند.

ولایت نامه، ص: ۳۳

شمه‌ای از ادله بر تعیین قطعی امیر مؤمنان علیه السلام

از دلیل‌ها بر این سخن، این که شیعه، گروه فراوانی هستند که به شمار نمی‌آیند و در شهری خاص نمی‌گنجند؛ در حالی که در شهرها هستند، سرزمین‌ها را پر کرده و به شرق و غرب عالم مسافرت کرده‌اند و در خشکی و دریا پراکنده‌اند، وطنهایشان مختلف و شهرها دور، و تصمیم‌ها و خواسته‌ها متفاوت است، و با وجود اختلاف در گفته‌ها و نظرهایشان؛ انگیزه‌هایی که موجب دو دلی ما و مکث در صحت گزارش دادن آن‌ها شود وجود ندارد، افزون بر این در میان آنان شمار زیاد و جمعیت بسیاری از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و نزدیکان و یاران و دوستان حضرت نیز هستند و همه به طور پیوسته و فراوان نقل می‌کنند که پیامبر صلی الله

علیه و آله، امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام را جانشین پس از وفات خود قرار داد و بر این جانشینی تصریح کرد و اطاعتش را در همه امور دین واجب فرمود.

پیامبر صلی الله علیه و آله این کار را آشکارا و بی پرده انجام داد؛ پس، پذیرش این خبر، بر اساس علم و یقین، لازم است. اگر گفته شود: اینان در این زمان زیاد شده‌اند و نیاکانشان افرادی کم و پیشینیان آنها اندک و گمنام بوده‌اند، پاسخ به او این است: چه فرقی بین تو و آن کافر و دیگر مخالفان اسلام است که با اشکالی شبیه به همین، بر تو اعتراض می‌کنند؟ می‌گویند: نشانه پیامبر صلی الله علیه و آله درست نیست؛ چون عده مسلمان‌هایی که آنها را نقل کرده‌اند، در ابتدا کم بوده و اکنون زیاد شده‌اند؛ میان این دو، تفاوتی نمی‌یابی.

ولایت نامه، ص: ۳۴

اشعار

اشعار پیرامون تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله بر جانشینی علی علیه السلام که در روز غدیر نقل شده است از جمله این سروده‌ها، شعری است که تاریخ نگاران نقل کرده‌اند. حسان بن ثابت انصاری، در روز غدیر، پس از اتمام کار (/ تعیین جانشین)، از پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه خواست در این باره شعری بسراید. حضرت صلی الله علیه و آله نیز اجازه دادند و او چنین سرود:

روز غدیر، در خُم، پیامبرشان، آنها را ندا داد

و به پیامبر صلی الله علیه و آله، هنگامی که می‌خواند، گوش فرا ده

فرمود: چه کسی سرپرست و عهده دارِ امرِ شما است؟

[و ایشان] در حالی که در آن جا، آن دشمنی را آشکار نکردند، [در جواب] گفتند:

خدای تو مولای ما، و تو عهده دارِ امرِ ما هستی

و در این سخن از میان ما، نافرمانی نمی‌یابی

به او فرمود: ای علی! برخیز، که من

قطعاً، برای امام و راهنمای پس از خود، تو را می‌پسندم

ولایت نامه، ص: ۳۵

پس کسی که من پیشوای اویم، این [علی علیه السلام] پیشوای اوست؛

بنابراین، برای او دوست دار و یاورانی راستین باشید

آن جا دعا فرمود: خداوندا! دوست دارش را دوست بدار

و برای کسی که با او دشمنی کند، دشمن باش.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای حسان! تا هنگامی که با زبانت ما را یاری کنی، پیوسته از سوی روح القدس تأیید می‌شوی.

راویان اخبار، شعر قیس بن عباد را که در برابر امیرمؤمنان علیه السلام، پس از بازگشت آن حضرت از بصره سرود، نقل کرده‌اند. آغاز آن قصیده چنین است:

وقتی دشمن به ما تجاوز کرد، گفتیم:

پروردگارِ ما، ما را بس و چه خوب و کیلی است

برای ما بس است پروردگارمان، کسی که

ولایت نامه، ص: ۳۶

بصره را دیروز فتح کرد و این سخن طولانی است

تا به این سخنش می‌رسد:

علی علیه السلام پیشوای ما و پیشوای غیر ماست.

این [سخن] را قرآن آورده است.

روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس من سرپرست اویم،

پس این [علی علیه السلام] مولای اوست. [این] گفتاری شکوهمند است.

براستی این را [که] پیامبر صلی الله علیه و آله بر امت فرمود. [امری] حتمی است که در آن، هیچ گونه گفت‌وگویی نیست.

این دو شاعر، دو صحابی پیامبرند صلی الله علیه و آله که به امامت امیرمؤمنان علیه السلام گواهی داده‌اند. گواهی کسی که در آن

مکان حاضر بوده و محلی را که آن سخن از آن برآمده و جای انطباق آن را می‌دانند؛ پس از آن، کمیت، پسر زید اسدی، که در

زیباگویی و شناختش به زبان عربی شکی نیست، می‌گوید:

روز درخت، درخت غدیر خم

ولایتش آشکار گشت، اگر از او اطاعت شود

ولایت نامه، ص: ۳۷

شخصیت‌ها، اگر چه اطاعت نکردند اما با آن (/ ولایت علی علیه السلام) بیعت نمودند

و من چیزی را چون آن، با اهمیت و بلند مرتبه ندیدم

و این سید بن محمد حمیری است که رتبه‌اش در زیباگویی پایین نیست و در سخنوری کم سابقه نیست، در قصیده مشهورش

می‌گوید:

به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند- اگر خواهی- ما را آگاه کن

که پس از تو به کدام ملجأ و پناه رو آوریم؟

پس در غدیر خم، پیامبر که

آنچه به او گفته می‌شد، (/ وحی می‌شد) آشکارا بیان می‌کرد- برخاست

او در حالی که به این کار مأمور بود و دست علی علیه السلام در دستش

برای آن‌ها می‌درخشید، فرمود:

کسی که من مولای اویم، این علی علیه السلام

برای او مولاست ولی آن‌ها نپسندیدند و قانع نشدند. ولایت نامه، ص: ۳۸

افزون بر بیان این، حدیث شگفتی را که به معنا شنیده‌ام، و به آن ابیات مربوط است، می‌آورم: حکایت شده که زید، پسر موسی بن

جعفر بن محمد علیهم السلام، رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دید. گویا حضرتش با امیرمؤمنان علیه السلام، در جای

بلندی شبیه به تپه که پله‌هایی دارد، نشسته است. ناگاه نغمه‌سرایی، همین شعر سید بن محمد حمیری را می‌خواند که آغاز آن چنین

است:

برای ام عمرو، در شنزار، شکارگاهی است

که نشانه هایش محو شده و بیابانی خشک است

تا به این کلامش رسید:

به او گفتند- اگر خواهی- ما را آگاه کن

که پس از تو مقصد و پناه به سوی چه کسی است زید گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرمؤمنان علیه السلام نگاه و تبسمی کرد؛ سپس سه مرتبه فرمود: آیا آن‌ها را آگاه نکردم؟ آیا آن‌ها را آگاه نکردم؟ آیا آن‌ها را آگاه نکردم؟ و به زید فرمود: تو به شمار هر پله‌ای که بالا رفتی، یک سال زندگی خواهی کرد.

زید می گوید: من پله‌ها را شمردم، نود و چند پله بود و زید، نود و چند سال زندگی کرد و لقب او، زید الثار است. او بدین سبب به این اسم نامیده شد که چون بر بصره چیره گشت، گروهی از اهالی بصره و بسیاری از بازارهای آن را به آتش کشید. ولایت نامه، ص: ۳۹

پاسخ یکی از پیشینیان شیعه را در جواب آن که درباره نشستن امیرمؤمنان علیه السلام و طلب نکردن رهبری و نخواندن مردم به سوی خویش، از او سؤال کرده بود، چه قدر زیبا یافتیم؛ او می گفت: امیرمؤمنان علیه السلام در این کار، همچون نماز و روزه و زکات و حج، واجبی از واجبات خداوند متعالی بوده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را به قوم خود رسانده است و بر واجبات و وظیفه نیست که مردم را به سوی خود دعوت، و بر خواستن خویش تشویق کنند؛ بلکه بر مردم است که واجبات را پاسخ گویند و به سوی آن‌ها بشتابند و عذر امیرمؤمنان علیه السلام در این کار از هارون بیش تر بوده است؛ چرا که موسی علیه السلام وقتی به میقات رفت، به هارون گفت:

جانشین من در میان طایفه من باش و اصلاح کن، و راه کسانی را که فساد می کنند پیروی نکن. و او را مراقب و رهبر بر ایشان قرار داد، پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را برای این امت علامتی قرار داده، آنان را به سوی او فرا خوانده و بر پیوستن به او تشویق کرده است؛ پس علی علیه السلام در خانه نشینی و مخفی شدنش معذور است، و مردم تا هنگامی که او را از مخفی گاهش بیرون آورند و از جایش بلند کنند و در همان جایی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را قرارداد، قرار دهند، درسختی خواهند بود. ولایت نامه، ص: ۴۱

بخشی از آثار و نشانه‌های امامت حضرت علی علیه السلام

اشاره

ولایت نامه، ص: ۴۳

بخشی از آثار و نشانه‌های امامت حضرت علی علیه السلام

به صورت چکیده و کوتاه سخن بر برخی از آن‌ها؛ زیرا اگر آن‌چه را که پوشیده است باز می کردم، مردم با یک دست و از یک کمان متفقا مرا هدف قرار می دادند و در برابر من ایستادند؛ اگر چه در آوردن گزارش دیگر امامان نیز چنینم.

مرد خارجی که سگی سیاه شد

روایت شده امیر مؤمنان علی علیه السلام در مسجد نشسته بود؛ دو نفر بر او وارد شدند و نزد حضرتش علیه السلام شکایت آوردند. یکی از آن دو از خوارج بود. در دادرسی محکوم شد و امیر مؤمنان علیه السلام علیه او قضاوت کرد. خارجی به حضرت علیه السلام گفت: به مساوات قضاوت نکردی و در دادرسی عادلانه رفتار نمودی و قضاوتت در پیشگاه خدای تعالی، پسندیده نبود. علی علیه السلام در حالی که با دست به او اشاره می کرد، فرمود: (اخشأ) دور شو، ای دشمن خدا! ناگهان خارجی به صورت سگ سیاهی در آمد. حاضران گفتند: به خدا قسم، لباسش را دیدیم که از تن او در آمد، و در هوا پراکنده شد و در حالی که

ولایت نامه، ص: ۴۴

از چشمان او اشک به صورتش جاری بود، شروع به تکان دادن دُم برای امیر مؤمنان علیه السلام کرد. امیر مؤمنان علیه السلام را- که دلش به حال او سوخته بود- دیدیم به آسمان نگاه کرد و لبانش را با گفتن سخنی که نشنیدیم، تکان داد. به خدا قسم، مشاهده کردیم آن شخص به صورت انسانی برگشت، و لباسش از هوا برگشت و بر کتف‌های او افتاد. او را در حال خروج از مسجد، دیدیم که پاهایش می‌لرزید و ما شگفت زده، به امیر مؤمنان علیه السلام نگاه می‌کردیم. به ما فرمود: چه شده که نگاه می‌کنید و شگفت زده‌اید؟ گفتیم: ای امیر مؤمنان! با دیدن کار شما، چگونه تعجب نکنیم؟ فرمود: آیا نمی‌دانید آصف بن برخیا، جانشین سلیمان بن داود علیه السلام، کاری همانند این انجام داد که خداوند جلّ اسمه داستان‌ش را در قرآن نقل فرمود؟ آن جا که می‌گوید:

کدام یک از شما، تخت [بلقیس] را قبل از آن که مطیعانه، نزدم آیند، پیش من می‌آورد؟ عفریتی از جن گفت: من پیش از آن که از جای خود برخیزی، آن را پیش تو می‌آورم و من به یقین، بر این عمل، توانا و مورد اعتمادم و کسی که دانشی از کتاب نزد او بود، گفت: من آن را پیش از آن که چشم خود را بر هم زنی، برایت می‌آورم. پس وقتی [سلیمان] آن را نزد خود ثابت دید، گفت: این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا سپاس‌گزارم یا ناسپاسی می‌کنم حال کدام یک نزد خداوند احترام بیش‌تری دارد: پیامبر شما یا سلیمان؟ آن‌ها گفتند: ای امیر مؤمنان! بلکه پیامبر ما صلی الله علیه و آله، شخصیت برتری دارد. فرمود: پس، جانشین پیامبر شما نیز از جانشین سلیمان علیه السلام، شخصیتش بالاتر است. نزد

ولایت نامه، ص: ۴۵

جانشین سلیمان، فقط یک حرف از اسم اعظم خدا بود که از خداوند جلّ اسمه خواست و در نتیجه زمین را، میان او و تخت بلقیس برایش فرو برد و در کم‌تر از به هم خوردن چشم، آن را به دست آورد؛ اما نزد ما هفتاد و دو حرف از اسم اعظم خدا وجود دارد؛ و یک حرف هم، پیش خداوند است که آن را به خود (نه مخلوقاتش) اختصاص داده است. به او علیه السلام عرض کردند: ای امیر مؤمنان! پس اگر این اسم اعظم پیش تو هست، در برابر معاویه و غیر او، به یار و یاور، و کوچ دادن مردم به جنگ دوباره با او، چه نیازی داری؟ علی علیه السلام فرمود: بلکه فرشتگان بندگان ارجمندند که در سخن، بر او پیشی نمی‌گیرند، و خود به فرمان او کار می‌کنند. من، این گروه را فقط برای محکم شدن دلیل و کامل شدن آزمایش، به جنگ با او دعوت می‌کنم و اگر در نابود کردن او به من اجازه داده می‌شد، به تأخیر نمی‌افتاد؛ اما خداوند متعالی، بندگان‌ش را به آن‌چه بخواهد، امتحان می‌کند.

حاضران گفتند: ما در حالی که آن‌چه را او علیه السلام انجام داد، بزرگ می‌شمردیم، از اطرافش برخاستیم.

امیر مؤمنان علیه السلام در کربلا

عبدالله بن میمون از امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل می‌کند: امیر مؤمنان علیه السلام در میان گروهی از یارانش از کربلا می‌گذشت. هنگام عبور، دو چشمش از گریه پر اشک شد و فرمود: این جا، اقامت‌گاه سوارانشان و این جا، محل افتادنِ جهازِ شترانشان است

ولایت نامه، ص: ۴۶

و همین جا خون‌های آنان می‌ریزد. خوشا به حالت! ای خاکی که خون عاشقان، بر آن می‌ریزد.

تبسم علی علیه السلام

اصبغ بن نباته، از عبدالله بن عباس نقل کرد: در زمان عمر بن خطاب، مردی در منطقه آذربایجان، اسب‌هایی داشت که چموش گشته بودند و از سوار شدن، ممانعت می‌کردند. از آن‌چه به او رسیده بود شکایت کرد و خبر داد که روزی‌اش از سوی همان اسب‌ها تأمین می‌شد. عمر به او گفت: برو، و از خدای عزّ و جلّ فریادرسی کن. آن مرد گفت: همیشه به پیشگاه خداوند دعا و تضرّع می‌کنم ولی با این حال هرگاه نزدیک آن‌ها می‌شوم، به من حمله می‌کنند.

ابن عباس می‌گوید: عمر در کاغذی برای او نوشت: از عمر امیرالمؤمنین به جنّ‌ها، و شیطان‌های رانده شده: این چارپایان را برای او رام کنید. ابن عباس گفت: آن مرد، کاغذ را گرفت و رفت. من از این حادثه به شدّت ناراحت شدم، امیرمؤمنان علی علیه السلام را ملاقات کرده، آن‌چه را اتفاق افتاده بود، به او خبر دادم.

حضرت علیه السلام فرمود: «قسم به آن که دانه را شکافت و آدمی را پدید آورد، به یقین، این شخص، ناامید باز خواهد گشت». ناراحتی درونم آرام شد؛ ولی سال بر ولایت نامه، ص: ۴۷

من طولانی گذشت. مراقب هر کسی از اهالی جبال می‌آمد بودم. ناگهان آن مرد را دیدم که رسید و در پیشانی‌اش شکافی بود به قدری که گویا دست در آن داخل می‌شد. چون او را دیدم، به سویش شتافته، گفتم: چه خبر؟ گفت: من به همان مکان رفتم و نوشته را انداختم، عده‌ای از اسب‌ها به من حمله کردند. کارشان مرا به وحشت انداخت و در برابرشان قدرتی نداشتم. نشستم و یکی از آن‌ها به صورتم ضربه‌ای زد. در این حال گفتم: خدایا! مرا از شرّ آن‌ها حفظ کن؛ سپس، هر یک از آن‌ها به من یورش می‌آورد و می‌خواست مرا بکشد و می‌رفت. من افتادم.

برادری داشتم. آمد و مرا برد. من بی‌هوش بودم؛ سپس پی در پی معالجه می‌کردم تا بهبود یافتم و این اثر در صورت من باقی است و آمده‌ام تا به او (/ عمر) خبر دهم. گفتم: پیش او برو و ماجرا را به او بگو.

وقتی نزد عمر - که عده‌ای گرد او بودند - آمد و آن‌چه را اتفاق افتاده بود، به او خبر داد. عمر با تندی با او برخورد کرد و به او گفت: دروغ می‌گویی. تو نوشته مرا نبردی. ابن عباس گوید: آن مرد سوگند خورد، به آن خدایی که جز او خدایی نیست و به حقّ صاحب این قبر یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن‌چه به او امر کرده بود - که آن نوشته را ببرد، - انجام داده است، و گفت: آن‌چه می‌بیند، از آن اسب‌ها به او رسیده است.

عمر با تندی برخورد کرد و او را از نزد خود بیرون راند. همراه او پیش امیرمؤمنان علیه السلام رفتم. حضرت علیه السلام تبسم کرد و فرمود: به تو نگفتم؟! آن گاه رو به

ولایت نامه، ص: ۴۸

آن مرد فرمود: وقتی باز گشتی، به محل اسب‌ها برو و بگو:

اَللّٰهُمَّ، اِنِّیْ اَتُوْجَّهْ اِلَیْکَ بِنَبِیِّکَ نَبِیِّ الرَّحْمَیَّةِ، وَاَهْلِ بَیْتِهِ الَّذِیْنَ اخْتَرْتَهُمْ عَلٰی عِلْمٍ عَلٰی الْعَالَمِیْنَ اَللّٰهُمَّ فَذَلِّلْ لِیْ صُعُوْبَتَهَا وَخَزَانَتَهَا، وَاكْفِنِیْ شَرَّهَا، فَاِنَّکَ الْکَافِیُ الْمُعَافِیُ وَالْغَالِبُ الْقَاهِرُ.

آن مرد باز گشت و سال بعد در حالی که مال فراوانی از قیمت آن اسب‌ها را برای امیرمؤمنان علیه السلام می‌آورد، نزد حضرت علیه السلام رفت؛ من همراه او بودم، علی علیه السلام به او فرمود: تو به من خبر می‌دهی یا من ماجرا را برای تو بگویم؟ آن مرد گفت: ای امیر مؤمنان! شما بفرمایید. فرمود:

گویا تو نزدشان رفتی و آن‌ها خاضعانه و ذلیل به تو پناه آوردند و تو، یکی پس از دیگری، موی پیشانی آن‌ها را می‌گرفتی. مرد گفت: درست فرمودی، ای امیر مؤمنان علیه السلام! گویا شما با من بودید. ماجرا همین بود، منت گذارده، آن‌چه آوردم را قبول

فرما. علی علیه السلام فرمود: خداوند در آن به تو برکت دهد. برو که راهنمایی شدی. این خبر به گوش عمر رسید و به طوری او را ناراحت کرد که آثار این ناراحتی در صورتش آشکار شد. آن مرد بازگشت؛ هر سال حج به جا می‌آورد و خداوند مال او را زیاد کرده بود.

ابن عباس گوید: امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: هرکس چیزی (از مال یا عیال یا فرزند یا کار ستمگری از ستمگران) بر او دشوار شود، با این دعا خدا را ملتمسانه بخواند- به خواست خدا- از آنچه می‌ترسد کفایتش کند که تنها نیرودهنده اوست.

ولایت نامه، ص: ۴۹

امیرمؤمنان علیه السلام و پرداخت بدهی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

با سندی روایت شده است که امیرمؤمنان علیه السلام، پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، در مدینه، در جایگاه خود نشسته بود و مردم گرد او بودند. مردی عرب آمد بر او سلام کرد و گفت: شخصی هستم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من وعده‌ای داده است. من درباره کسی که بدهی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را پس از وفات، ادا و به وعده‌هایش وفا می‌کند، پرس و جو کردم، به سوی شما راهنمایی شدم. همین گونه است؟ امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: آری، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم من به وعده‌های او وفا می‌کنم و بدهی‌اش را من می‌پردازم. حال بگو آنچه به تو وعده داده، چیست؟ گفت: صد شتر قرمز، و به من فرمود: وقتی از دنیا رفتم، نزد پرداخت کننده بدهی و جانشین من بیا، او آن‌ها را به تو خواهد داد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دروغ نمی‌گوید؛ پس اگر آن‌چه را ادعا می‌کنم، حقیقت دارد، آن‌ها را فوراً به من بده.

این در حالی بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، آن شترها، حتی تعدادی از آن‌ها را هم به جا نگذاشته بود. امیرمؤمنان علیه السلام مدتی طولانی ساکت شد؛ سپس به فرزندش فرمود: حسن! و امام حسن علیه السلام با شتاب، به سویش رفت. فرمود: برو و فلان چوب‌دستی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را بگیر و به سوی بقیع حرکت کن و با آن سه بار به فلان صخره بکوب و بین چه چیزی از آن بیرون می‌آید؟ آن را به این مرد بده و به او بگو: آنچه را دیده است، پنهان کند.

امام حسن علیه السلام، با چوب دستی، به همان جا رفت و کاری را که امیرمؤمنان علیه السلام به او دستور داده بود، انجام داد. از آن صخره، سر شتری با افسارش بیرون آمد و امام حسن علیه السلام آن را کشید. آن شتر تمام قد آشکار شد؛ سپس به دنبال آن، پی در پی، شتری بعد از شتر می‌آمد تا سلسله شتران بر صد عدد قطع شد؛ و صخره به هم آمد. امام حسن شترها را به آن مرد داد و به او فرمود که آن‌چه را دیده است پنهان کند. عرب بادیه نشین گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و پدرت علیه السلام راست گفتند. پدر تو

ولایت نامه، ص: ۵۰

پرداخت کننده بدهی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و عملی کننده وعده‌ها و پیشوای پس از اوست: رحمت خدا و برکاتش، بر شما اهل بیت باد. او ستوده و با مجد است.

اسلام آوردن راهب

روایت شده است که در بازگشت از صفین امیرمؤمنان علیه السلام را حدود هفتاد تن همراهی می‌کردند، از سرزمینی بدون آب عبور کرد. همراهان گفتند: ای امیرمؤمنان! این جا آب نیست و بیم آن داریم که از تشنگی بمیریم. حاضران نقل کردند که در آن جا، گذارمان به راهبی افتاد، از او پرسیدیم: آیا در این نزدیکی آب هست؟ گفت: به غیر از فرات، آب دیگری نیست. گفتیم: ای امیرمؤمنان! ما تشنه‌ایم و آبی نزدیک ما نیست. فرمود: به زودی خدای متعالی، شما را سیراب خواهد کرد. پس برخاست و حرکت

کرد، در جایی ایستاد و شخصی آشنا به اندازه گیری زمین خواست و فرمان داد او را بکند او خاک را کنار زد و تخته سنگی را نمایان ساخت. وقتی سنگ نمایان شد، حضرت علیه السلام فرمود: آن را برگردانید. با همه توان، خواستیم آن را برگردانیم؛ ولی نتوانستیم. وقتی همه ما را خسته کرد، حضرت علیه السلام نزدیک شد و گوشه آن را گرفت و پس زد- انگار، گویی بود- و آن را پرت کرد. آبی پیدا شد که سفیدتر و شفافتر و خوش گوارتر از آن دیده نشده بود.

مردم یکدیگر را صدا زدند که آب پیدا شد. ظرف‌ها را پر کردند، به یکدیگر آب دادند و نوشیدند و بردند؛ سپس حضرت علیه السلام آن تخته سنگ را گرفت و به جای خود بازگرداند. پس از آن، حرکت کردند و پس از پیمودن مسافت کمی، حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کدام یک از شما جای آن چشمه را می‌داند؟ گفتند: همه ما جای آن را می‌دانیم. فرمود: بروید تا ببینید. بسیاری از ما رفتیم و بقدری گشتیم تا خسته شدیم؛ ولی به چیزی دست نیافتیم.

ولایت نامه، ص: ۵۱

نزد راهب آمدیم و گفتیم: وای بر تو! تو نبودی که گمان می‌کردی، این نزدیکی آبی نیست؟ در حالی که ما همین جا آب بیرون آوردیم و نوشیدیم و با خود بردیم. گفت: به خدا قسم، فقط پیامبر یا جانشین پیامبر، آن آب را بیرون می‌آورد. گفتیم: در میان ما جانشین پیامبرمان هست. گفت: نزد او بروید و بگویید که پیامبر، هنگام وفات، به او چه فرمود؟ ما نزد حضرت علی علیه السلام آمدیم و گفتیم:

این راهب چنین و چنان گفت.

فرمود به او بگویید: اگر به تو بگویم، از عقیده‌ات دست می‌کشی و اسلام می‌آوری؟ به او گفتیم و او گفت: بله.

نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمدیم و عرض کردیم: سوگند خورد که اسلام بیاورد.

فرمود: بروید به او خبر دهید، آخرین چیزی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود، این بود: نماز، نماز. پیامبر صلی الله علیه و آله سرش را در دامن من گذاشته بود و پیوسته می‌گفت: نماز، نماز، تا این که رحلت کرد. این کلام را به راهب گفتیم و او هم اسلام آورد.

سید بن حمیری قسمتی از قصیده بایه خود (معروف به مذهب) را درباره همین ماجرا سروده است:

و در مسافرت خود، یک شب پس از عشا

تمام شب را فرو رفته در میان گروهی راه پیمود

تا این که پیش راهبی در صومعه‌ای

که در بیابان خشکی بنا شده بود، آمد

[حضرت علیه السلام] نزدیک آمده او را صدا زد

[راهب] مانند کرکس (بالای کوه) از مکان بلند، ایستاده سرکشید.

آیا نزدیک صومعه‌ای که در آن اقامت داری

آبی در دسترس هست؟ گفت: آبشخوری نیست

مگر در فاصله دو فرسخی، و چه کسی برای ما

ولایت نامه، ص: ۵۲

میان صحرای وسیع خشک و رمل، آب می‌آورد؟

مهار [مرکب‌ها] را به طرف شتراری غیر قابل رفتن، برگرداند

[سنگ] سفیدی که مانند نقره زرانودود، برق می‌زد، پدیدار شد

فرمود: آن را برگردانید، اگر این کار کنید سیراب شده و اگر نه سیراب نخواهید شد [همه] در کندن آن، هم دست شدند سنگ، مانند چارپای چموشی که سوار شدن بر آن ممکن نباشد، مقاومت می‌کرد تا وقتی، آن‌ها را خسته کرد

هماوردی آمد که هرگاه به میدان‌های مبارزه وارد می‌شد، پیروز می‌گشت پس آن [سنگ در دست او] به مانند گویی در دست جوان نیرومند، با ساعدی درشت بود که آن را در میدان بازی پرتاب کند

پس از زیر آن، با آبی پیوسته [و] گوارا که بر گواراترین و لذیذترین آب‌ها زیادتى داشت، آن [جمعیت] را سیراب کرد تا چون همه نوشیدند. سنگ را به جای خود باز گرداند

و رفت که خیال می‌کردی، کسی به محل آن سنگ نزدیک نشده است این فرزند فاطمه است. جانشین پیامبر

و هر کس در فضیلت و کارهای شگرف او سخن گوید، تکذیب نمی‌شود. ولایت نامه، ص: ۵۳

منظورش فاطمه بنت اسد رضی الله عنه مادر حضرت علی علیه السلام است. او در این قصیده همچنین، بازگردانده شدن خورشید، برای امیرمؤمنان علیه السلام را ذکر می‌کند- که بیان آن، به خواست خداوند، پس از این، خواهد آمد- و آن این سخن او است:

هنگامی که وقت فضیلت نماز از دست او رفت، در حالی که مغرب نزدیک شده بود، خورشید بر او باز گردانده شد؛

به طوری که روشنایی وقت عصر آن، درخشید

پس از آن، مانند پایین افتادن ستاره، فرو افتاد

و بار دیگر بر آن حضرت خورشید در بابل

نگه داشته شد که برای هیچ آفریده بشری نگاه داشته نشده بود

مگر، برای احمد صلی الله علیه و آله یا برای علی علیه السلام و برای نگه داشتن

و باز گرداندن خورشید تأویل امری، شگفت است ولایت نامه، ص: ۵۴

پرچم‌دار معاویه

ام حکیم، دختر عمرو گفت: از منزل- در حالی که میل داشتم سخن علی بن ابی طالب علیه السلام را بشنوم- خارج شدم. وقتی حضرت علیه السلام بر منبر سخن می‌گفت، به او نزدیک شدم؛ نرمشی در دل مردم بود، کلام علی علیه السلام را شنیدم. مردی گفت: ای امیرمؤمنان! برای خالد بن عرفطه آمرزش بطلب؛ او در سرزمین تیماء در گذشت. علی علیه السلام جوابش را نداد. دوباره گفت و باز حضرت جوابش را نداد؛ سپس برای بار سوم گفت که حضرت علیه السلام، متوجه او شد و فرمود: ای کسی که خبر مرگ خالد بن عرفطه را می‌دهی، دروغ گفتی. به خدا قسم، او نمرده است و نمی‌میرد تا از این در، در حالی که پرچم گمراهی با خود دارد، داخل شود. ام حکیم می‌گوید:

من خالد بن عرفطه را دیدم که پرچم معاویه را حمل می‌کرد تا در نخيله منزل کرد و از باب الفیل آن را داخل مسجد نمود.

صدمین نفر

از اصبع بن نباته با سندی نقل شده است که گفت: در صفین، همراه امیرمؤمنان علیه السلام بودم، نود و نه نفر، با او بیعت کردند؛ سپس فرمود: آن که با او صد

ولایت نامه، ص: ۵۵

نفر پایان می‌یابد، کجا است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله به من وعده داد که در این روز، صد مرد با من بیعت خواهند کرد. اصبع گفت: مردی که قبای پشمین به تن داشت و دو شمشیر به خود آویخته بود، آمد و گفت: دستت را بیاور تا با تو بیعت کنم. علی علیه السلام فرمود: بر چه چیز با من بیعت می‌کنی؟ گفت: بر این که خون قلبم را نزد تو بریزم. فرمود: تو کیستی؟ گفت: اویس قرنی؛ آن‌گاه با حضرت بیعت کرد و پس از آن پی در پی در برابر دیدگان حضرت جنگید تا کشته شد و پیکرش در میان پیاده‌ها یافت شد.

روایت میثم تمار رضی الله عنه

پسر میثم تمار، گفت: از پدرم شنیدم که می‌گفت: امیرمؤمنان علیه السلام روزی مرا خواست و فرمود: میثم! چه حالی خواهی داشت هنگامی که فرزند نامشروع بنی امیه از تو بخواهد از من بیزاری بجویی؟ گفتم: (به خدا قسم) صبر می‌کنم و این در راه خدا چیز کمی است. فرمود: میثم! در این صورت فردای قیامت با من و در

ولایت نامه، ص: ۵۶

مرتبه من خواهی بود. میثم بر رئیس قبیله‌اش می‌گذشت و می‌گفت: فلانی! گویا تو را می‌بینم که زنا زاده و فرزند زنا زاده بنی‌امیه، احضارت می‌کند و مرا از تو می‌خواهد. تو می‌گویی: او در مکه است. می‌گوید: نمی‌دانم چه می‌گویی، تو باید او را بیاوری و تو به سوی قادسیه خارج شده و مدتی آن جا می‌مانی. وقتی من بر تو وارد شدم، مرا پیش او می‌بری و مرا بر در خانه عمرو بن حریث، به قتل می‌رسانی. چون سه روز گذشت، از بینی من خون تازه بیرون می‌آید.

فرزند میثم می‌گوید: میثم، در شوره زار، از کنار درخت خرمایی می‌گذشت.

با دست به آن می‌زد و می‌گفت: ای نخل! تو فقط برای من تغذیه می‌شوی و به عمرو بن حریث می‌گفت: وقتی همسایه ات شدم، با من خوش رفتار باش. عمرو که گمان می‌کرد او، خانه یا زمینی برای خود در کنار زمین او می‌خرد، در جواب می‌گفت: همین کار را خواهم کرد.

عاقبت عبیدالله بن زیاد ستمگر، به دنبال رئیس قبیله میثم فرستاد و میثم را از او خواست. او به عبیدالله خبر داد که میثم در مکه است. عبیدالله گفت:

اگر او را پیش من بیاوری، یقیناً تو را خواهم کشت و برای تحویل میثم وقتی را تعیین کرد. رئیس قبیله به سوی قادسیه بیرون رفت و منتظر میثم

ولایت نامه، ص: ۵۷

بود. وقتی میثم وارد شد، دست او را گرفت و نزد عبیدالله بن زیاد آورد.

عبیدالله گفت: میثم! گفت: بله. گفت: از ابو تراب بیزاری بجوی. میثم گفت: من ابو تراب را نمی‌شناسم. گفت: از علی بن ابی طالب. میثم گفت: و اگر نکنم؟ عبیدالله گفت: در این صورت به خدا تو را می‌کشم. میثم گفت: بدان! به من گفته می‌شد که تو مرا خواهی کشت و بر در خانه عمرو بن حریث به دار خواهی کشید و چون سه روز بگذرد، از بینی من خون تازه بیرون می‌آید.

فرزند میثم می‌گوید: عیدالله دستور داد او را نکشند و بر در خانه عمرو بن حریث به دار کشند. او در حالی که بردار بود، می‌گفت: از من پرسید. از من پرسید؛ پیش از آن که بمیرم. به خدا سوگند، حتماً بخشی از فتنه‌های آینده را برای شما می‌گویم. وقتی مردم از او سؤال کردند و او به ایشان پاسخ گفت، فرستاده‌ای از سوی ابن زیاد- که لعنت خدا بر او باد- آمد و با دهنه‌ای آهنین بر دهانش لجام زد. او نخستین شخصی بود که بالای دار بر دهانش لجام زده شد. پس از آن، کسی را به سوی او فرستاد که با چاقو شکمش را پاره کرد تا از دنیا رفت و این پیش‌گویی، از نشانه‌های امامت امیرمؤمنان علیه السلام بود.

سفارش پیامبر

اسماعیل فرزند عبدالله بن جعفر، از امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرد که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من سفارش کرد و فرمود: ای علی! چون از دنیا ولایت نامه، ص: ۵۸

رفتم، مرا از چاه خودم دوبار، با هفت مشک آب، غسل بده. چون از آماده سازی من فارغ شدی، گوش خود را بر دهان من بگذار و در آنچه به تو می‌گویم، تدبّر کن. علی علیه السلام فرمود: من کاری را که پیامبر صلی الله علیه و آله به من دستور داده بود، انجام دادم و آن حضرت هر چه تا روز قیامت رخ دهد را، برایم بیان فرمود. با سندی نقل شده است که امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرمود: هیچ شخص بالغی از قریش نیست؛ مگر این که یک یا دو آیه، درباره او نازل شده است که او را یا به بهشت می‌کشاند، یا به سوی جهنم می‌راند.

مسند قضاوت

نیز می‌فرمود آیه‌ای نیست که در خشکی یا دریا، یا دشت، یا کوه نازل شده باشد؛ مگر این که می‌دانم، چه وقت و درباره چه کسی نازل شده است. و نیز می‌فرمود: اگر تکیه گاه قضاوت برایم نهاده شود، میان یهودیان با توراتشان و میان مسیحیان با انجیلشان و میان اهل زبور با زبورشان و میان مسلمانان با قرآنشان، قضاوت خواهم کرد.

باز گرداندن خورشید

خبر باز گرداندن خورشید اگر چه از اخبار مشهور است، آن را ذکر می‌کنیم. جویره بن مسهر گفت: با امیر مؤمنان علیه السلام، عصر از پل ولایت نامه، ص: ۵۹

صرات گذشتیم. فرمود: این زمینی عذاب شده است و برای پیامبر و جانشین پیامبری شایسته نیست که در آن نماز بخواند. هر کس از شما می‌خواهد نماز بخواند، بخواند. مردم به چپ و راست پراکنده شدند و من گفتم: دین خود را از این مرد تقلید می‌کنم و نماز نمی‌خوانم تا او بخواند.

جویره گفت: ما رفتیم و خورشید نیز به رفتن و غروب کردن آغازید و نزدیک بود از این بابت، امری بزرگ (/ شک) بر من وارد شود، خورشید پایین رفت و آن سرزمین هم پیموده شد. آن گاه علی علیه السلام فرمود: جویره! اذان بگو. گفتم: حال که خورشید پنهان شده، به من فرمان می‌دهی که اذان بگویم؟ جویره گفت: اذان گفتم؛ سپس به من فرمود: اقامه بگو. من هم اقامه گفتم. وقتی گفتم «قد قامت الصلوة»، دیدم لبانش حرکت می‌کند و کلامی مثل سخن عبری شنیدم. جویره گوید:

پس خورشید برگشت، تا در جایی که مانند وقت عصر آن است، قرار گرفت. او نماز خواند و چون از نماز فارغ شد، خورشید به

جای خود فرو افتاد و ستاره‌ها در هم آمیختند.

در حدیث دیگری از جویره بن مسهر است که گفت: وقتی نماز زمان تمام شد، شنیدم که خورشید- در حالی که پایین می‌رفت- صدایی مانند صدای آسیای حبوبات داشت تا آن که پنهان شد و ستاره‌ها درخشیدند. جویره گفت: در این هنگام گفتم: من گواهی می‌دهم که تو جانشین رسول خدایی صلی الله علیه و آله. فرمود: ای جویره! مگر نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: پس به نام پروردگار بزرگت، تسبیح

ولایت نامه، ص: ۶۰

بگو. گفتم: بله. فرمود: از پروردگارم با اسم بزرگ او خواستم و خداوند هم خورشید را بر من برگرداند.

هدیه خداوند

از حسین بن علی علیه السلام نقل شده که فرمود: قنبر، غلام علی بن ابی طالب علیه السلام برای من نقل کرد و گفت: با امیرمؤمنان علیه السلام در کنار فرات بودم. پیراهنش را در آورد و داخل آب شد. موجی آمد و پیراهن را گرفت. امیرمؤمنان علیه السلام خارج شد. پیراهن را پیدا نکرد و ناراحت شد. در این هنگام، هاتفی صدا زد:

ای اباالحسن! به سمت راست خود بنگر و آنچه را که می‌بینی بگیر. پس ناگاه در سمت راست خود دستمالی را دید که در آن پیراهن تاشده‌ای قرار داشت.

حضرت آن را برداشت و پوشید از جیب آن، کاغذی بیرون افتاد که در آن نوشته بود: به نام خداوند بخشنده مهربان، هدیه‌ای از طرف خداوند قدرتمند و با حکمت به علی بن ابی طالب. این پیراهن هارون بن عمران است و: این چنین آن را به گروه دیگری ارث دادیم.

ولایت نامه، ص: ۶۱

لرزش زمین

عمرو بن منهل گفت: روزی با امیرمؤمنان علیه السلام در «حیاط قصر» نشسته بودیم که ناگهان، زمین لرزید. امیرمؤمنان علیه السلام با دست بر زمین زد و فرمود: تو را چه شده است؟ به خدا قسم، اگر تو آن زمین بودی، خبرهایت را به من می‌گفتی. و من (یا یکی از فرزندان من است) که زمین خبرهایش را به او می‌گوید.

طغیان آب فرات

اصبغ بن نباته گفت: مردی پیش امیرمؤمنان علیه السلام آمد و عرض کرد: ای امیرمؤمنان! آب فرات زیاد شده است و الآن غرق می‌شویم. حضرت علیه السلام فرمود:

غرق نمی‌شوید؛ سپس شخص دیگری آمد و گفت: ای امیرمؤمنان! فرات طغیان کرده است و الان غرق می‌شویم. فرمود علیه السلام: غرق نمی‌شوید؛ علی علیه السلام استر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را خواست. بر آن سوار شد و چوب‌دستی به دست گرفت و حرکت کرد تا به کنار فرات رسید. پیاده شد و با چوب‌دستی ضربه‌ای به فرات زد، پنج ذراع کم شد. برخی گویند: ده وجب کم شد. اصبغ گوید: همان روز از علی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: اگر به فرات ضربه‌ای زده و رفته بودم، قطره‌ای از آن باقی نمی‌ماند.

علی علیه السلام در بستر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

نقل شده که ابن کواء به امیرمؤمنان علیه السلام عرض کرد: هنگامی که خداوند پیامبرش و ابوبکر را یاد کرد و فرمود: یکی از آن دو، هنگامی که آن دو در غار

ولایت نامه، ص: ۶۲

بودند، آن هنگام که به همراه خود می گفت: ناراحت نباش، خدا با ما است کجا بودی؟ امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: وای بر تو ابن کواء! من در جای خواب پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که رو اندازش به رویم افکنده شده بود، خوابیده بودم. قریب هر کدام با چوب دستی‌هایی تیغ دار در دستانشان به سویم آمدند؛ اما نفهمیدند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از کجا خارج شد. و با آن چه در دست داشتند، به من می زدند تا بدن من آبله دار شد و تورم کرد؛ پس از آن مرا بردند و می خواستند بکشند. شماری از آنان گفتند: امشب او را نکشید. مهلتش دهید و به دنبال محمد صلی الله علیه و آله بگردید.

علی علیه السلام فرمود: مرا با آهن بستند و در اتاقی گذاردند و از اندیشه من و درِ اتاق، با قفلی، مطمئن شدند. در این حال بودم که شنیدم صدایی از گوشه اتاق می گفت: یا علی! بعد از این صدا دردی که داشتم، آرام و تو زمی که در بدنم بود زایل شد؛ سپس آوای دیگری شنیدم که می گفت: یا علی! ناگاه آهنی که بر پایم بود، تکه تکه شد؛ سپس صدای دیگری شنیدم که می گفت: یا علی! و در این هنگام آن چه بر در بود، افتاد و در باز شد. من برخاستم و خارج شدم. آن ها پیرزنی شب کور را که نه می دید و نه می خوابید، برای نگهبانی در گمارده بودند. من خارج شدم و او در آن وقت، از شدت خواب، چیزی نفهمید.

نشان دادن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

ابان بن تغلب از ابی عبدالله، جعفر بن محمد (امام صادق) علیه السلام، نقل کرده

ولایت نامه، ص: ۶۳

است که فرمود: پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، امیرمؤمنان علیه السلام با یکی از صحابه، درباره حقی که آن شخص از او ضایع کرده بود، کشمکش کرد و میان آن دو در این باره سخن هایی رد و بدل شد. امیرمؤمنان علیه السلام به او فرمود: به چه کسی راضی هستی که میان من و تو قضاوت کند؟ گفت: انتخاب کن. حضرت علیه السلام فرمود: آیا به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله راضی می شوی؟ گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کجا است؟ حال آن که ما او را دفن کرده ایم. فرمود: آیا اگر او را بینی، می شناسی؟ گفت: بله. حضرت علیه السلام او را به مسجد قبا برد. ناگاه، هر دو، با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رو به رو شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله به نفع امیرمؤمنان علیه السلام حکم فرمود و آن مرد، با چهره ای زرد باز گشت. در راه، دوستش را دید و ماجرا را به او گفت. دوست او گفت: از جادوی بنی هاشم خبر نداشتی؟

در جنگ نهروان

گوشه ای از نشانه های حقانیت حضرت علیه السلام هنگام جنگ با خوارج در نهروان
جندب فرزند عبدالله بجلی گفت: روز جنگ نهروان، به تردید افتادم و دست از جنگ کشیدم؛ زیرا دیدم گروهی که با ما می جنگند همه، کلاه زاهدان بر سر دارند و پرچم هایشان قرآن است؛ به گونه ای که خواستم به سوی آن ها بر گردم. در این بین که متحیر ایستاده بودم، امیرمؤمنان علیه السلام آمد و کنار من نشست. در این حال، اسب سواری به تاخت آمد و گفت: ای امیرمؤمنان! چرا نشسته ای؟ دشمن از نهروان

ولایت نامه، ص: ۶۴

عبور کرد. فرمود: تو آن‌ها را دیدی؟ گفت: بله. فرمود: به خدا قسم نگذشته‌اند و هیچ گاه نمی‌گذرند. پیش خود گفتم: الله اکبر، گواهی شخص بر زیان خود کافی است. به خدا قسم اگر از نهر گذشته باشند، با او (علی) جنگی کنم که از هیچ کوششی در آن فرو نگذارم و اگر نگذشته باشند، با نهروانیان به گونه‌ای جنگ خواهم کرد که خدا داند برای او خشناک شده‌ام. سپس، چندی درنگ نکرده بودم که سوار دیگری به تاخت آمد و با تازیانه خود علامت می‌داد. چون به علی علیه السلام رسید، گفت: ای امیرمؤمنان! تا همه آن‌ها عبور نکردند، نیامدم و این پیشتاز لشکر آن‌هاست که رو کرده است و می‌آید. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: خدا و پیامبرش راست گفتند و تو دروغ گفتی. عبور نکرده‌اند و نخواهند کرد. پس از آن در میان لشکر ندا داد و آن‌ها سوار شدند و یاران نزدیک حضرت نیز سوار شدند و به سوی دشمن حرکت کرد. من - در حالی که دستم در قبضه شمشیر بود - حرکت کردم و با خود می‌گفتم: در نخستین لحظه‌ای که دیدم سواری از آن‌ها پیدا شد - به سبب خشمی که از علی علیه السلام در درونم افتاده بود - با شمشیر بر او حمله می‌کنم. وقتی به نهر رسید، همه آن گروه پشت نهر بودند و یکی از آن‌ها هم عبور نکرده بود. علی علیه السلام رو به من کرد. دست بر سینه‌ام گذارد و فرمود: جندب! شک کردی؟ چطور دیدی؟ گفتم: ای امیرمؤمنان! از شک به خدا پناه می‌برم و از خشم خدا و خشم پیامبر خدا و خشم امیرمؤمنان علیه السلام نیز به خدا پناه می‌برم. فرمود: جندب! من جز با علم خدا و علم پیامبر کار نمی‌کنم. در این روز به جندب دوازده ضربه، از ضربه‌های خوارج، اصابت کرد. در حدیث دیگری آمده‌است که جندب گفت: وقتی امیرمؤمنان علیه السلام نهروانیان

ولایت نامه، ص: ۶۵

را کشت، به یارانش فرمود: شخصی را که یک دستش ناقص و بر گوشه دست سالم او پستانی، مانند پستان زن است که وقتی کشیده شود، بزرگ می‌شود و وقتی به حال خود رها شود، جمع می‌شود و بر آن مویی قرمز است، برایم بیاید. همو پرچم دار آن‌ها، در روز قیامت است که آن‌ها را داخل آتش می‌کند: و به بد جایگاهی وارد می‌شوند. دنبال او گشتند؛ ولی پیدا نکردند. گفتند: او را پیدا نکردیم. فرمود علیه السلام: قسم به کسی که دانه را شکافت و آدمی را آفرید و کعبه را قرار داد، نه من دروغ می‌گویم، نه به من دروغ گفته شده و من به یقین: بر دلیلی آشکار از طرف پروردگارم می‌باشم. جندب گفت: وقتی او را پیدا نکردند، علی علیه السلام برخاست - در حالی که عرق از پیشانی‌اش سرازیر بود - آمد تا به گودالی رسید که حدود سی کشته درون آن بود. فرمود علیه السلام: این‌ها را برایم بالا- بیاورید. ما شروع به بالا آوردن آن‌ها کردیم تا سرانجام زیر همه آن‌ها شخصی را دیدیم که نشانی‌اش آن بود و آن را بیرون آوردیم. امیرمؤمنان علیه السلام پایش را بر پستانش که مانند پستان زن بود، گذارد؛ سپس آن را به زمین مالید؛ پس از آن با یک دست آن را و با دست دیگر، دست سالم آن مرد را گرفت و کشید تا هر دو مساوی شدند؛ آن گاه رو به مردی که پیش او آمده بود و تردید داشت فرمود: و این نشانه‌ای برای تو است؛ سپس فرمود: طرف دیگری که دست ندارد، پستان هم ندارد. پس گوشه پیراهنش را پاره کردند، به جای دست او، چیزی مثل انگشتی درشت بود و در

ولایت نامه، ص: ۶۶

این طرف پستانی نبود. حضرت به مردی که شک داشت، فرمود: این هم نشانه‌ای دیگر برای تو.

اجازه برای عمره

امام ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام فرمود: وقتی عبدالله بن عامر بن کریم به مدینه آمد، با طلحه و زبیر ملاقات کرد و به

آن‌ها گفت: با علی بن ابی طالب علیه السلام بیعت کردید؟

سپس گفت: بدانید، همیشه زنان باردار بنی هاشم منتظر این موقعیت که چه وقت به سوی شما بیایند، بوده‌اند. بدانید، قسم به خدا، بر این کار نیامدم مگر این که برای بیعت دست خود را بر دستان چهار هزار از اهالی بصره که همه آن‌ها ولایت نامه، ص: ۶۷

خون‌خواهی عثمان می‌کردند، زدم؛ پس بشتابید و از مطلوب خود استقبال کنید.

آن دو به محضر علی علیه السلام آمده، گفتند: به ما اجازه بده، به عمره برویم. فرمود:

شدیدترین پیمانی که خدا از پیامبرانش گرفته بر گردن شما باشد، شما را به خدا می‌خواهید به عمره بروید و قصد پیمان شکنی و جدایی از امت خود را ندارید؟

گفتند: بله. فرمود: بروید، به شما اجازه دادم. امام باقر علیه السلام فرمود: کمی رفتند؛ سپس علی علیه السلام فرمود: آن دو را برگردانید و مثل همین پیمان را از آن‌ها گرفت؛ و فرمود: بروید، من به شما اجازه دادم. آن دو رفتند تا به در رسیدند. فرمود: آن‌ها را برای بار سوم برگردانید؛ سپس فرمود: شدیدترین پیمانی که خدا از پیامبرانش گرفته بر گردن شما باشد و خدا بر این پیمان مراقب و ضامن باشد، شما را به خدا، قصد عمره دارید و نمی‌خواهید بیعتتان را بشکنید و از امت خود جدا شوید، گفتند: بار الهی شاهد باش، بله. فرمود علیه السلام: خدایا شاهد باش. بروید و رهسپار شوید. به خدا قسم، شما را جز در گروهی که با من می‌جنگد، نمی‌بینم.

فرزند تو، حسین علیه السلام را می‌کشد

امام باقر علیه السلام فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام خطبه خواند و ضمن آن فرمود: پیش از آن که مرا از دست بدهید، از من پرسید. به خدا سوگند از هیچ امتحانی که در آن صد نفر گمراه، و صد نفر راهنمایی شوند، از من نمی‌پرسید مگر آن که پیش برنده و آواز دهنده آن را تا روز قیامت به شما می‌گویم، تا خطبه‌اش پایان یافت.

امام باقر علیه السلام فرمود: ناگهان یکی از حاضران برخاست و گفت: ای

ولایت نامه، ص: ۶۸

امیرمؤمنان! به من بگو، در ریش من چند بند مو هست؟ فرمود علیه السلام: بدان که دوستم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، به من خبر داد: تو در این باره، از من سؤال می‌کنی.

به خدا قسم، در سر تو بند مویی نیست؛ مگر این که زیر آن فرشته‌ای است که تو را لعنت می‌کند و مویی در بدن تو نیست؛ مگر در آن شیطانی است که تو را تحریک می‌کند. در خانه تو کودک فرومایه‌ای است که حسین علیه السلام فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را می‌کشد.

ابو جعفر امام باقر علیه السلام فرمود: و عمر سعد- لعنه الله علیه- در آن روز با دست و شکم راه می‌رفت.

هنگام شهادت

و از نشانه‌های امامت علی علیه السلام در هنگام وفاتش اینکه حسن بن ابی الحسن بصری، گفت: شبی که صبح آن علی علیه السلام ضربت خورد، حضرت علیه السلام بیدار بود و فرمود: صبح کشته می‌شوم. مؤذن حضرت اذان گفت علی علیه السلام کمی رفت. دخترش زینب علیها السلام گفت: ای امیرمؤمنان! به جعه دستور دهید که با مردم نماز بخواند.

ولایت نامه، ص: ۶۹

علی علیه السلام فرمود: از مرگ گریزی نیست؛ سپس خارج شد.

در حدیث دیگری آمده است که: علی علیه السلام پیوسته به جای خوابش باز می‌گشت و نمی‌خوابید؛ مکرّر به آسمان نگاه کرده، می‌فرمود: به خدا سوگند نه دروغ می‌گویم و نه به من دروغ گفته‌اند. امشب، همان شبی است که به من وعده داده‌اند. وقتی سپیده دمید، کمر بند خود را محکم کرد و در این حال می‌فرمود:

کمر بند خود را برای مرگ، محکم کن

که مرگ تو را ملاقات خواهد کرد

از مرگ، بی تاب‌ی نکن

اگرچه در محل تو درآید

علی علیه السلام خارج شد. وقتی ابن ملجم - لعنة الله علیه - به او ضربت زد، فرمود: به خدای کعبه، رستگار شدم ... و از ماجرای حضرت - صلوات الله علیه - آن بود که اتفاق افتاد.

از امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام روایت شده است که فرمود: وقتی امیرمؤمنان علیه السلام غسل داده شد، از گوشه اتاق خطاب شد: اگر جلو تابوت را بگیری، احتیاجی به گرفتن پشت آن نیست و اگر پشت آن را بگیری، از گرفتن جلو آن بی‌نیازید. امام صادق علیه السلام اشاره فرمود که این را فرشته‌ها گفتند. ولایت نامه، ص: ۷۱

حکایت‌های ویژه

اشاره

ولایت نامه، ص: ۷۳

حکایت‌های ویژه

اینک، پس از بیان ادله و نشانه‌های حقانیت، به خواست خداوند حکایت‌های ویژه حضرت علیه السلام و بخش‌هایی از سخنان و ارشادها، و سخنان حکمت‌آمیز و پاره‌ای از قضاوت‌های شگفت آور و جواب‌های آن حضرت از مسائل مشکل را بنابر قراری که گذاردم، به صورت مختصر و کوتاه می‌آورم؛ بدون این که از خطبه‌های طولانی و نامه‌های حضرت به کارگزاران نواحی چیزی بیان کنم و از روش حضرت در زمام‌داری، و بیان وقایع و جنگ‌ها در دوران او، و برتری‌هایی که همه در نقل آن‌ها مشترکند، سخنی به میان آورم. این‌ها، آشکارتر از آن است که به آن اشاره شود؛ چرا که همه بدیهی و در جای خود مشهور است.

مژده تولّد جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله

عبدالله بن مسکان از امام صادق ابو عبدالله علیه السلام نقل کرد که فرمود: فاطمه بنت اسد، نزد ابو طالب علیه السلام آمد تا تولّد پیامبر صلی الله علیه و آله را به او مژده دهد. ابو طالب علیه السلام گفت:

یک سبت صبر کن، مانند او رابه دنیا خواهی آورد؛ جز این که او پیامبر نیست.

ولایت نامه، ص: ۷۴

امام صادق علیه السلام فرمود: سبت، سی سال است و میان تولّد پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام سی سال فاصله بود.

نیکوکارترین مردم نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

امام صادق ابی عبدالله علیه السلام فرمود: فاطمه بنت اسد، مادر امیر مؤمنان علیه السلام نخستین زنی بود که از مکه به مدینه با پای پیاده به سوی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هجرت کرد. او نیکوکارترین مردم نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود. از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنید که می‌فرمود: مردم روز قیامت، همان طور که زاییده شده‌اند (برهنه) محشور می‌شوند. گفت: وای از شرمساری.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: من از خدا می‌خواهم که تو را پوشیده محشور کند. او شنید که حضرت از فشار قبر یاد می‌کرد. گفت: وای از ناتوانی!

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من از خدا می‌خواهم که تو را از این فشار رهایی بخشد. روزی به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت: می‌خواهم این کنیزم را آزاد کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: اگر این کار را انجام بدهی، خداوند در برابر هر عضوی از او، عضوی از تو را از آتش جهنم نجات می‌دهد. چون فاطمه بیمار شد، به پیامبر خدا وصیت کرد و کنیزی را که پیش‌تر ذکر شد، آزاد ساخت. در آن حال زبانش بند آمد؛ به گونه‌ای که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اشاره می‌کرد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز وصیت او را پذیرفت. روزی حضرت صلی الله علیه و آله نشسته بود. ناگاه امیر مؤمنان علیه السلام گریان پیش او آمد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ عرض کرد: مادرم فاطمه در گذشت.

ولایت نامه، ص: ۷۵

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به خدا سوگند، مادر من؛ آن گاه برخاست و با شتاب آمد و داخل جایی شد که فاطمه علیها السلام بود، به او نگاهی انداخت و گریست. سپس به زن‌ها دستور داد او را غسل دهند و فرمود صلی الله علیه و آله: وقتی از غسل دست کشیدید، کاری نکنید تا به من خبر دهید. وقتی دست کشیدند، به حضرت اطلاع دادند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یکی از دو پیراهن خود- همان که به بدنش چسبیده بود- را به آن‌ها داد و فرمان داد که او را در آن کفن کنند و به مسلمان‌ها فرموده بود: وقتی دیدید کاری انجام می‌دهم که پیش از آن انجام نداده‌ام، برسید چرا انجام دادی؟ چون از غسل و کفن کردن او فارغ شدند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله داخل شده، جنازه را بر شانه خود حمل نمود و پیوسته زیر جنازه او بود تا او را وارد قبر کرد؛ سپس او را بر زمین گذارد و خود داخل قبر شد. در آن خوابید؛ پس از آن برخاست. او را بر دو دستش گرفت و در قبر گذارد؛ سپس مدتی طولانی- در حالی که با او راز می‌گفت- بر رویش خم شد و می‌فرمود: فرزندت، فرزندت؛ پس از آن بیرون آمد و خاک بر او ریخت؛ سپس خم شد و حاضران شنیدند که حضرت می‌فرمود: «لا اله الا الله، خدایا من او را به تو سپردم»؛ پس از آن برگشت.

مسلمان‌ها گفتند: ای پیامبر خدا! دیدیم، کارهایی را شما انجام دادید که پیش از امروز انجام نداده بودید. فرمود: من امروز ابو طالب را از دست دادم. اگر چیزی نزد فاطمه بنت اسد علیها السلام می‌بود، مرا در آن، بر خود و فرزندانش مقدم می‌داشت. من قیامت و این که مردم برهنه محشور می‌شوند را ذکر کردم، فاطمه بنت اسد گفت: وای از ولایت نامه، ص: ۷۶

شرمساری! پس ضمانت کردم که خدا او را پوشیده از قبر بیرون آورد. و چون از فشار قبر گفتم، گفت: وای از ناتوانی! برای او ضمانت کردم که خدا او را از فشار قبر نجات دهد و او را با لباس خود کفن کردم و در قبر او خوابیدم و بر روی او خم شدم و جواب آن‌چه را از او سؤال می‌شد، به او تلقین کردم. از او درباره پروردگار سؤال شد، گفت: از پیامبرش سؤال شد، جواب داد.

و چون از مولا و امامش سؤال شد، بر او لرزه افتاد و من به او گفتم: فرزندت، فرزندت.

راز گویی خدا با علی علیه السلام

روایت شده است هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اصحاب را برای رفتن به تبوک جمع کرد، با امیرمؤمنان علیه السلام آهسته سخن گفت. ابو بکر به عمر گفت: راز گویی با پسر عمویش را طول داد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من با او پنهانی سخن نگفتم؛ بلکه خدا با او راز می گفت. حسان در همین باره می گوید:

روز ثنیه وقت وداع

در حالی که اصحاب را برای رفتن به سوی تبوک جمع کرده بود

کنار رفت تا با علی علیه السلام به تنهایی وداع کند

در حالی که مسلمانان مرکبها را متوقف کرده بودند

ولایت نامه، ص: ۷۷

گفتند: جدای از مردم با او، راز می گوید

اما خداوند او را که محرم راز بود، به پیامبر نزدیک کرد

بر دهان احمد صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام

کلامی رسا، و پیامی سری را الهام می کند

امیر مؤمنان

علی علیه السلام در زمان زندگانی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امیرمؤمنان نام گذاری شد.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله - پیش از آن که زن‌ها حجاب بپندازند - وارد شدم و عده‌ای نزد او بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله با دست به من اشاره فرمود که میان من و عایشه بنشین. عایشه گفت: فلانی! کنار بنشین. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از «امیرمؤمنان» علیه السلام چه می‌خواهی؟

از بریده اسلمی نقل شده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به یاران خود فرمان داد؛ به علی علیه السلام با عنوان امیرمؤمنان سلام کنند. عمر بن خطاب گفت: ای پیامبر خدا! آیا این فرمان از سوی خدا است یا از سوی پیامبرش؟

فرمود صلی الله علیه و آله: خیر بلکه از سوی هر دو، خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله.

ولایت نامه، ص: ۷۸

نام پدران امیر مؤمنان علیه السلام

نام پدران حضرت علی علیه السلام که تقریباً بیش‌تر مردم آن‌ها را نمی‌دانند؛

روایت شده است که امیرمؤمنان علیه السلام برای مردم سخنرانی کرد و فرمود: ای مردم! هر کس دودمان مرا می‌شناسد، که می‌شناسد و گرنه، من دودمانم را برایش معرفی می‌کنم. ابن کواء (رو به حضرت) برخاست و گفت: تو علی فرزند ابی طالب، فرزند عبدالمطلب، فرزند هاشم هستی، تا به قصی بن کلاب رسید.

علی علیه السلام فرمود: نسبی غیر از این برای من می‌شناسی؟ گفت: نه.

علی علیه السلام فرمود: پدرم مرا زید (به نام قصی) نامید؛ پس من زید، فرزند عبد مناف، فرزند عامر، فرزند عمرو، فرزند مغیره،

فرزند زید، فرزند کلاب هستم. نام ابی طالب، عبد مناف بود، و نام عبدالمطلب، عامر بود. شاعر درباره او گفته است:

آن زن بر مزار عامر برخاست تا بر او بگرید
می گفت: ای عامر! من پس از تو چه کسی را دارم؟
مرا در این خانه‌ای که غربتکده است، جا گذاری
کسی که کمک کار ندارد، به یقین ذلیل است
نام هاشم، عمرو است و شاعر درباره او می گوید:
عمرو، بلند مرتبه، برای طایفه خود، نان خیس خورده، تکه می گرفت
در حالی که مردان مکه مسکین‌هایی لاغر اندام بودند
نام عبد مناف، مغیره است و شاعر درباره او و برادرانش می گوید: ولایت نامه، ص: ۷۹

مغیره‌ها و فرزندان‌شان
غیر زنده‌ها و مرده‌هایند
منظور او، عبد مناف و برادران اوست و همه آن‌ها را مغیره نامید؛ چون مغیره در میان آن‌ها بود. این گونه کاربرد در گفتار عرب، زیاد است.

نام قصی، زید بوده است. شاعر می گوید:
پدر شما قصی، جمع کننده نامیده می شد
به وسیله او بود که خدا قبیله‌های فهر را جمع نمود
و شما فرزندان زید، و زید پدر شماست
که به واسطه او، افتخار بر افتخار بطحاء افزوده شد

پارسایی امیر مؤمنان علیه السلام

گوشه‌ای از احادیث روایت شده، درباره وجوب محبت امیرمؤمنان علیه السلام و شمه‌ای از احادیث پارسایی حضرت علیه السلام و احادیث ویژه‌اش که در این راستا قرار می گیرد؛

از احادیث ویژه درباره امیر مؤمنان علیه السلام حدیثی است از سهل بن کهیل از پدرش، در مورد فرموده خدای عزوجل: و ما به انسان در مورد پدر و مادرش، سفارش به نیکی کردیم .

ولایت نامه، ص: ۸۰

روایت شده است که یکی از والدین، علی بن ابی طالب علیه السلام است.

وارثان زمین

ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از قول امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

دنیا پس از سرکشی و چموشی‌اش (مانند باز گشتن شتر ضروس به سوی بچه‌اش) به ما باز می گردد ؛ سپس این آیه را تلاوت فرمود:

و اراده کردیم بر کسانی که در زمین ضعیف شده‌اند، منت گذارده، آنان را پیشوایان و وارثان قرار دهیم و به آن‌ها در زمین قدرت دهیم

اشک معاویه

آورده‌اند که ضرار بن ضمره ضبابی درموسم حج بر معاویه بن ابی سفیان، وارد شد. معاویه گفت: علی علیه السلام را برایم وصف کن.

ضرار گفت: آیا مرا معاف می‌کنی؟

گفت: باید او را برایم وصف کنی.

ضرار گفت: به خدا قسم، امیرمؤمنان علیه السلام پایان و عمقی طولانی و دست نیافتنی، عقلی نیرومند، اندیشه‌ای زیاد و اشکی ریزان داشت.

ولایت نامه، ص: ۸۱

سخن قاطع می‌گفت و به عدالت قضاوت می‌کرد. دانش از زوایای وجودش سرازیر و حکمت از زوایای وجودش به زبان می‌آمد. از دنیا و شکوه آن وحشت داشت و با شب و خلوت آن انس می‌گرفت. در میان ما، مانند یکی از ما بود. وقتی او را صدا می‌زدیم، جوابمان می‌داد و چون از او چیزی می‌خواستیم، به ما می‌داد. به خدا سوگند، با این که با ما خودمانی بود، به سبب مهابتش، با او سخن نمی‌گفتیم و برای احترامش، به او نزدیک نمی‌شدیم.

اگر تبسم می‌کرد، از سر خوشی و خودپسندی نبود و اگر سخن می‌گفت، کلامش از روی حکمت و گفتار نهایی بود. دین‌داران را بزرگ می‌داشت، و به تهی‌دستان محبت می‌کرد. ثروتمند را در باطلش به طمع نمی‌انداخت و ضعیف را از حقش ناامید نمی‌کرد. من گواهی می‌دهم، او را در یکی از جایگاه‌هایش - در حالی که شب، پرده‌های ظلمت خود را فرو افکنده بود - در محرابش ایستاده دیدم که ریش خود را در مشت گرفته، مانند مار گزیده به خود می‌پیچید، و مانند فردی محزون، گریه می‌کرد و می‌گفت: ای دنیا! ای دنیا! از من دور شو. آیا مرا طلب می‌کنی یا عاشق من شده‌ای؟ مجال تو نزدیک نشده، دور است. غیر مرا فریب بده. به تو احتیاجی ندارم. تو را سه طلاقه کردم که رجوعی در آن نیست؛ چرا که زندگانی تو کوتاه، ارزش تو کم، و آرزویت کوچک است. آه از توشه کم و درازی گذرگاه، و دوری سفر و بزرگی جای ورود.

ولایت نامه، ص: ۸۲

ضرار گفت: اشک‌های معاویه بی‌اختیار قطره قطره می‌ریخت؛ و می‌گفت: ولایت نامه؛ ص ۸۲

ار! علی علیه السلام این گونه بود؟ پس اندوه تو بر از دست دادن او چگونه است؟

ضرار گفت: اندوه من بر او (به خدا قسم) مانند اندوه کسی است که یکی از اعضای خانواده‌اش را در دامانش سر بریده باشند که اشک او قطع نمی‌شود و حرارتش فرو نمی‌نشیند.

علی علیه السلام در دل مؤمنان

عبدالله بن عباس گفت: این آیه در مورد امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است: به تحقیق کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، به زودی خداوند رحمان برای آنان دوستی قرار می‌دهد. عبدالله می‌گوید: یعنی محبتی از او در دل افراد با ایمان قرار می‌دهد.

در برابر صاحب عرش

ضریر گفت: ابی الحسن امام کاظم علیه السلام از پدرش علیه السلام برای من نقل فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در هنگام

وصیت به علی علیه السلام فرمود: ای علی! فردا در برابر صاحب عرش، پاسخی برای این وصیت آماده کن؛ زیرا روز قیامت، به واسطه کتاب خدا، برای حلال و حرام و متشابه آن، بر اساس آن چه خدا نازل کرده، از تو دلیل می‌خواهم و همچنین بر رساندنش به آن کس که دستور رساندن دادم و بر واجبات الهی - آن گونه که نازل شده است - و بر تمام احکامش؛ از امر به معروف و نهی از منکر و تشویق بر آن و زنده کردن آن، و بر پا داشتن همه حدود الهی و اطاعت خدا در تمام کارها و به پا داشتن نماز در وقت آن، و پرداخت زکات به مستحقانش، و حج خانه

ولایت نامه، ص: ۸۳

خدا، و جهاد در راه او از تو دلیل خواهم خواست. ای علی! چه خواهی کرد؟

علی علیه السلام فرمود: گفتم: پدر و مادرم فدایت. من به کرامت خدای متعالی و مقامت نزد او، و نعمتش بر شما امید دارم که پروردگار عزیز و بلند مرتبه‌ام مرا یاری کند و ثابت دارد که مبدا شما را در برابر خداوند در حالی دیدار کنم که کوتاهی یا سستی یا زیاده روی کرده باشم و مبدا به سبب کوتاهی من روی شما زرد گردد. آبروی من و پدران و مادرانم نگاه‌دار آن است؛ پدر و مادرم فدایت باد بلکه مرا در حالی که برای وصیت شما آماده شده باشم، خواهید یافت. من تا زنده‌ام بر روش شما هستم تا بر شما وارد شوم. پس از آن، یکایک فرزندانم، نه کوتاهی و نه زیاده روی کنند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله بی‌هوش شد. من بر سینه و صورت او افتادم و گفتم: پدر و مادرم به فدایت. وای از تنهایی و تنهایی دختر و دو پسر! ای دلبر من! وای از غم طولانی پس از تو! خبرهای آسمان از خانه‌ام قطع شد و جبرئیل را پس از شما از دست دادم. دیگر او را احساس نمی‌کنم؛ سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به هوش آمد.

ضریر بجلی گوید؛ ابی الحسن امام کاظم علیه السلام، فرمود: از پدرم پرسیدم؛ پس از به هوش آمدن پیامبر صلی الله علیه و آله چه اتفاق افتاد؟ فرمود: زن‌ها گریه‌کنان بر او وارد شدند.

صداها بلند شد و مردم (از مهاجر و انصار) در آستان در ضجه می‌زدند. علی علیه السلام فرمود: در این حال، ناگاه صدا بلند شد: علی کجاست؟ بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد و رویش خم شدم. به من فرمود: برادر! خداوند به تو بفهماند و راه راست را به تو بنمایاند و توفیق دهد و تو را راهنمایی و کمک کند. گناهت را بیامزد و آوازه‌ات را بلند گرداند. پس از آن فرمود:

برادر! به زودی این عده را متاع دنیایی که در پی آنند، از اندیشه درباره من

ولایت نامه، ص: ۸۴

غافل می‌کند. و بر آن توانایند. مبدا آن‌چه آن‌ها را سرگرم می‌کند، تو را از من بازدارد. همانا مثل تو در این امت، مثل کعبه است که خداوند متعالی آن را علامتی قرار داد و جز این نیست که از هر درّه عمیق و زمین دوری به سوی آن می‌آیند. آن علامت فقط تو هستی؛ علامت هدایت و نور دین و آن نور خداست. برادر! سوگند به کسی که مرا به حق برانگیخت، همانا آنان را هشدار دادم و به فرد فرد آن‌ها، حق تو را که خداوند بر آن‌ها واجب کرده و فرمان‌برداری تو را که مُلزمشان نموده، گوشزد کردم، همه به تو پاسخ مثبت دادند و کار را به تو واگذار کردند؛ اما من می‌دانم که خلاف گفته‌شان عمل خواهند کرد. هنگامی که جانم گرفته شد و همه آن‌چه را که به تو وصیت کردم، به پایان رساندی و درون قبر پنهانم نمودی، پیوسته در خانه‌ات باش و قرآن را بر اساس هماهنگی آن و واجبات و احکام را بر اساس نزولشان، گردآوری کن؛ این کار را - مطابق تصمیم‌های قاطع آن و دستورات من - انجام‌ده و بر آن‌چه از اینان به تو می‌رسد، صبر پیشه کن تا آن هنگام که بر من وارد شوی.

ماجرای نماز ابوبکر

عیسی می‌گوید: از آن حضرت علیه السلام سؤال کرده، گفتم: فدایت شوم. سخن درباره این که پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوبکر

و سپس به عمر دستور داد به جای او نماز

ولایت نامه، ص: ۸۵

بخوانند فراوان است. حضرت علیه السلام مدتی طولانی از پاسخ به من ساکت شد و پس از آن فرمود: این طور که مردم می‌گویند، نیست؛ اما تو ای عیسی! درباره کارها زیاد پرس و جو می‌کنی و تا آشکار نشود، راضی نمی‌شوی.

گفتم: پدر و مادرم فدایت، درباره مسائلی که در دینم از آن‌ها سود می‌برم و با آن‌ها هدایت می‌شوم، از چه کسی سؤال کنم؟ که می‌ترسم غیر شما مرا گمراه کند و آیا کسی مانند شما می‌یابم که از مشکلات، پرده بر دارد؟

امام علیه السلام فرمود: وقتی بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله شدید شد، علی علیه السلام را صدا زد. سرش را در دامن او گذاشت و بی‌هوش شد. وقت نماز فرا رسید و اذان نماز گفته شد.

عایشه بیرون آمد و به عمر گفت: ای عمر! برو و با مردم نماز گزار. او به عایشه گفت: پدرت برای نماز، از من شایسته‌تر است. عایشه گفت: درست می‌گویی؛ اما او مردی نرم‌خو است و من نگرانم که این عده بر او هجوم آورده، مانع او شوند؛ پس تو نماز بخوان. عمر گفت: نه، او نماز بخواند و اگر مهاجمی هجوم آورد یا کسی حرکت کرد، من جلوگیری می‌کنم.

افزون بر آن، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بی‌هوش است و گمان نمی‌کنم از آن حال بهبود یابد، و آن مرد (منظورش علی علیه السلام) سرش به او گرم است و نمی‌تواند از او جدا شود. پس قبل از آن که به هوش آید، به نماز سبقت گیرید؛ زیرا اگر به هوش آید، بیم آن دارم دستور دهد که علی نماز بخواند و من راز گویی پیامبر صلی الله علیه و آله را با علی علیه السلام از دیشب تاکنون شنیده‌ام و در پایان سخنش به علی علیه السلام می‌گفت: نماز، نماز.

امام علیه السلام فرمود: ابوبکر خارج شد تا با مردم نماز گزارد، و آن‌ها تصور کردند این کار به دستور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است. هنوز تکبیر نگفته بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به هوش آمده، فرمود: عمومیم - یعنی عباس - را صدا بزنید. او را صدا زدند. عباس و

ولایت نامه، ص: ۸۶

علی علیه السلام، پیامبر صلی الله علیه و آله را حمل کرده، بیرون بردند. پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته با مردم نماز گزارد؛ سپس حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را برداشته، بر منبر قرار دادند. برای این سخنرانی همه اهل مدینه (از مهاجر و انصار) جمع شدند؛ حتی دختران هم از پس پرده‌هایشان بیرون آمدند.

آن‌ها بعضی گریان بودند و بعضی فریاد می‌زدند و بعضی «اَنَا لِلَّهِ وَ اَنَا اِلَيْهِ راجعون» می‌گفتند و بعضی زبان‌شان بند آمده بود. پیامبر صلی الله علیه و آله لختی سخن می‌گفت و لختی ساکت می‌ماند و در خطبه‌ای که حضرت ایراد کرد فرمود:

ای گروه مهاجر و انصار و هر کس از جن و انس که در این روز و این لحظه حاضر است!

حاضران شما باید به غایبانتان برسانند. آگاه باشید، من کتاب خدا را که در آن نور و هدایت و بیان واجبات خداوند - تبارک و تعالی - است، در میان شما به ارث گذاردم که آن حجت خدا، و حجت من و حجت سرپرست از سوی من بر شما است. نیز در میان شما آن علامت بزرگ‌تر، علامت دین و نور و روشنائی هدایت، علی بن ابی طالب علیه السلام را باقی گذاردم و آگاه باشید که او ریسمان خدا است: پس همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و متفرق نشوید و نعمت خدا

ولایت نامه، ص: ۸۷

را بر خود یاد آورید، آن هنگام که دشمن بودید؛ پس خداوند دل‌های شما را به هم مأنوس کرد و به واسطه نعمت او برادر شدید و بر لبه پرتگاهی از آتش بودید که شما را از آن نجات داد. خداوند، این گونه نشانه‌هایش را برای شما بیان می‌کند تا شاید هدایت شوید.

ای مردم! این علی علیه السلام است. هر کس او را امروز، و پس از این، دوست بدارد و ولایتش را بپذیرد، به عهده‌ی که با خدا بسته، وفا کرده است و هر کس امروز و پس از این، با او دشمنی کند و از او نفرت داشته باشد، روز قیامت در حالی که کر و کور است و دلیلی در پیشگاه خدا ندارد، خواهد آمد. ای مردم! مبادا فردا، دنیا را آن گونه که خود از آن کام گرفته‌اید به من هدیه کنید؛ حال آن که اهل بیت من ژولیده و خاک آلوده، شکست خورده و ستم شده و در حالی که خون‌هایشان جاری است، بیایند. از پی رفتن گمراهی و مشورت برای حاکم کردن نادانی پرهیزید. آگاه باشید، برای این کار (/پیشوایی امت) یارانی هست که خدای -عزوجل- آنها را برای من نام برده و به من معرفی کرده است و من آن چه برایش به سویتان فرستاده شدم، به شما رساندم: اما شما را گروهی که نادانی می‌ورزید، می‌بینم. پس از من، کافر و مرتد به گذشته باز نگردید که قرآن را بدون شناخت تفسیر کنید و سنت را به میل خود نوآورید، که هر قانون و سخن و کلامی مخالف با قرآن، نادرست و باطل است.

قرآن، پیشوایی هدایت‌گراست و برای آن، رهبری است که به وسیله آن راهنمایی می‌کند و با حکمت و پندی نیکو به سوی آن دعوت می‌نماید و او، علی ابن ابی طالب علیه السلام است. او پس از من سرپرست و وارث دانش و حکمت و وارث پنهان ولایت نامه، ص: ۸۸

و آشکار من و وارث هر آن چیزی است که پیامبران قبل از من به ارث گذاشته‌اند و من ارث برده‌ام و به ارث می‌گذارم؛ پس خود شما، خود را تکذیب نکنید.

ای مردم! در مورد خاندانم، خدا را، خدا را به یاد شما می‌آورم که آنان، پایه‌های دین و چراغ‌های تاریکی‌ها و گنج‌های دانشند. علی علیه السلام برادر من و وزیر و مورد اعتماد من و پس از من بر پا دارنده امر خدا و وفا کننده به عهدهایم، و زنده کننده روش من است. او نخستین ایمان آوردنده به من از میان مردم، و آخرین فرد است که هنگام رحلت دیدارش می‌کنم. و نخستین دیدار کننده من در روز قیامت است، پس حاضران شما باید به غائبان برسانند. ای مردم! هر کس از من شکوه‌ای دارد، پس این منم (آماده) و به هر کس وعده یا بدهی دارم، به علی بن ابی طالب علیه السلام مراجعه کند که او همه را برایش ضامن است تا برای هیچ کس در ذمه من دین و تعهدی نماند.

با سران کفر بجنگید

نقل شده است که معاویه بن ابی سفیان، از ابن عباس رضی الله عنه درباره امیرمؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام پرسید. ابن عباس گفت: هیئات زن‌ها از آوردن مانند او عقیمند. به خدا قسم، رهبری کار آزموده که با او مقایسه شود، ندیده‌ام. او را در یکی از روزهای نبرد صفین دیدم که عمامه سفید براقی بر سر داشت و دو سوی آن را بر سینه و پشت خود رها کرده بود و گویا دو چشم او چراغی درخشان

ولایت نامه، ص: ۸۹

همچون زلال زیتون بود و بر سر هر گروه، گروه از سپاه خود می‌ایستاد تا به من که در گوشه جمعیت بودم، رسید. می‌فرمود: جمعیت مسلمانان! ترس از خدا را شعار خود قرار دهید و جامه آرامش به تن نمایید و دندان‌ها را به هم فشارید که این کار، شمشیرها را از سرها دورتر نگه می‌دارد و زره‌ها را کامل کنید، و شمشیرها را پیش از بیرون کشیدن، در غلاف‌ها حرکت دهید. با گوشه چشم به نشانه غضب نگاه کنید و به چپ و راست نیزه بزنید و با تیزی شمشیر کارزار کنید و شمشیرها را، با جلو بردن گام‌ها به دشمنان متصل کنید و بدانید که شما در دید خدا و همراه پسر عموی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هستید؛ پس، یورش را از سر گیرید و از فرار شرم کنید که آن ننگی بر آیندگان و موجب آتش روز جزا است. از جان‌هایتان به نیکویی دست کشید و به سوی مرگ، آسان رهسپار شوید. و بر شما باد حمله به لشکر بزرگ و خیمه محکم شده با طناب (لشکر معاویه). وسط آن را بزنید

که شیطان در گوشه آن پنهان شده و برای یورش، دستی جلو گذارده و پایی برای عقب نشینی، عقب برده است؛ پس دشمن را هدف گیرید تا وقتی که ستون حق و حقیقت بر شما آشکار شود: و حال آن که شما بالاترید، و خدا با شما است و از اعمال شما، کم نمی کند .

ولایت نامه، ص: ۹۰

و بالبداهه این اشعار را سرود:

آن هنگام که مشکلات در برابرم می آید
پیچیدگی های آن را با فکر کشف می کنم
و اگر در گمان های مشکل، نقطه کوری
که اندیشه آن را روشن نمی کند، جرّقه زند
و با امور پنهانی، پوشیده شده باشد
شمشیر عبرت ها را بر آن ها می گذارم
همراه من، دل هوشیاری، مانند تیزی شمشیر بُرنده هست
که با آن، پرده فکرهای بکر را می درم
و نیز همراه من زبانی مانند شقشقه شتر نجیب
یا مانند شمشیر یمنی خوش جنس است
و اما من، خانه قلب و زبانم
که امور مبهم را با وقایع گذشته می سنجم
و من شخص بدون رأیی (در میان مردان) نیستم
که از این و آن بپرسم: چه خبر؟ ولایت نامه، ص: ۹۱
سپس از دید من پنهان شد. پس از آن دیدم که رو کرده، می آمد و از شمشیرش قطره قطره خون می چکید، و این آیه را تلاوت می کرد: با سران کفر بجنگید که آن ها پیمانی ندارند تا شاید از عملشان دست کشند.

شایسته تر برای خلافت

عطیه گوید: وقتی عمر بن خطاب به سوی شام خارج شد، عباس بن عبد المطلب عموی پیامبر صلی الله علیه و آله نیز همراهش بود و با او سفر می کرد. هر کس پیشواز می آمد، از مرکب پایین می آمد و ابتدا به عباس سلام می کرد. مردم به سبب زیبایی، شکوه، و وقارِ عباس، او را خلیفه مسلمانان می پنداشتند.

عمر گفت: گویا تصور می کنی که به این امر (خلافت) از من شایسته تری؟

عباس بن عبدالمطلب به او گفت: شایسته تر از من و تو به خلافت، کسی است که او را در مدینه باقی گذاشتیم. عمر گفت: او کیست؟

عباس گفت: آن کس که ما را با شمشیرش زد تا به اسلام راهبری مان کرد. (منظورش امیرمؤمنان علیه السلام بود).

شبهات اهل بیت به کشتی نوح و خانه خدا

امام حسن عسکری علیه السلام از پدران خود از امیرمؤمنان علیه السلام و آن حضرت علیه السلام

ولایت نامه، ص: ۹۲

به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ای علی! مثل شما در میان مردم، مثل کشتی نوح است. هر کس بر آن سوار شود، نجات یابد و هر کس از آن عقب بماند، غرق خواهد شد. ای علی! هر کس شما را دوست دارد، نجات می‌یابد و هر کس با شما دشمنی ورزد و محبت شما را ترک کند، در آتش جهنم سرنگون شود.

و مثل شما ای علی! مثل خانه محترم خداست. هر کس در آن داخل شود، ایمنی دارد؛ پس کسی که شما را دوست بدارد و ولایتان را بپذیرد، از عذاب جهنم در امان است و هر کس با شما دشمنی کند، در آتش جهنم افکنده شود.

ای علی! و برای انجام فرمان خدا، حج خانه خدا بر مردم - آن کس که توانایی دارد - واجب شده است. هر کس عذری دارد، عذرش، دلیلی برای اوست و هر کس فقیر است، عذر او دلیل برای اوست و هر کس بیمار است عذرش دلیل برای اوست؛ اما خداوند، نه دارا و نه فقیر و نه بیمار و نه سالم و نه کور و نه بینایی را که در متابعت و دوستی شما کوتاهی کند، معذور نمی‌دارد.

ادای بدهی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

امام حسن بن علی علیه السلام، فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام به من خبر داد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا و مردم را در بیماریش خواست و فرمود: چه کسی، بدهی مرا پرداخته، به

ولایت نامه، ص: ۹۳

و عده‌هایم وفا می‌کند و جانشینی پس از مرا در میان امت و اهل بیت به عهده می‌گیرد؟ مردم از جواب او خودداری کردند و من نماینده شدم و انجام آن کارها را ضمانت کردم؛ پس شتر خود (عضباء)، اسبش (مرتجز)، استر و الاغ خود، شمشیرش (ذی الفقار)، و زره خویش (ذات الفضول) و همه آن چه را که در جنگ به آن‌ها احتیاج است را خواست. در این میان پارچه‌ای که به وسیله آن شکم خود را در جنگ می‌بست، گم شد. فرمان داد دنبال آن بگردند، و آن را به من داد؛ سپس فرمود: ای علی! این‌ها را در زمان زندگی‌ام بگیر. مبادا پس از من، در آن، کسی با تو کشمکش کند. پس از آن فرمود آن‌ها را به خانه‌ام ببرم، من نیز آن‌ها را منتقل کردم.

اهمیت بیت المال

گفته شده است که یکی از کارگزاران امیرمؤمنان علیه السلام در کنار مالیات جمع آوری شده‌ای که برای حضرت علیه السلام فرستاده بود، عباهای ضخیم پرز داری را نیز ارسال کرده بود روش علی علیه السلام این بود که هر چه مالیات برای او می‌آوردند، همان موقع توزیع می‌کرد و به تأخیر نمی‌انداخت.

عباهای پرزدار، عصرگاهان برای حضرت رسیده بود. دستور داد آن‌ها را بشمرند و در حیاط قرار دهند تا فردا توزیع کند. صبح هنگام آن‌ها را شمرد و یکی کم بود. حضرت درباره آن پرسید. عرض کردند: حسن بن علی علیه السلام آن را شبانه عاریه گرفته تا امروز باز گرداند. حضرت علیه السلام خشمناک دوان دوان به سوی منزل حسن بن علی علیه السلام آمد؛ به طوری که نفس نفس می‌زد. آن حضرت وقتی به خانه امام حسن علیه السلام می‌آمد، اجازه می‌گرفت. این بار بدون اجازه و ناگهانی داخل شد.

عبا را در منزل او پیدا کرد و گوشه آن را گرفت و در حالی که می‌کشید، می‌فرمود:

ولایت نامه، ص: ۹۴

ای ابا محمد! از آتش جهنم بترس، ابا محمد از آتش جهنم؛ از آتش جهنم بترس تا آن را خارج ساخت.

هم چنین گفته شده است که یکی از کارگزاران (در میان مالیات جمع آوری شده) دانه های مروارید برای او آورد. حضرت علیه السلام آن‌ها را به بلال که خزانه‌دار بیت‌المال او بود، سپرد تا اشیای دیگری به آن‌ها افزوده شود و آن‌ها را توزیع کند. روزی داخل منزل شد و به گوش یکی از دختران کوچکش، دانه‌ای از این دانه‌های مروارید را دید. با دیدن آن، او را به دزدی متهم کرد و دستش را گرفت و فرمود: به خدا قسم، اگر حدی بر تو واجب شود، آن را به اجرا درمی‌آورم. دخترش عرض کرد: ای امیرمؤمنان! بلال آن را تا وقت توزیعش با بقیه اموال، به من عاریه داد تا بدین وسیله مرا شاد کند. علی علیه السلام با عصبانیت، او را محکم به طرف بلال کشید و از بلال درباره درستی سخنش سؤال کرد. بلال گفت: ای امیرمؤمنان! ولایت نامه، ص: ۹۵

ماجرای همان طور است که او می‌گوید. حضرت علیه السلام فرمود: به خدا قسم، دیگر هیچ گاه از سوی من به کاری گمارده نخواهی شد و دست آن دختر را رها کرد. و درست آن است که این داستان درباره ابن ابی رافع است؛ چون او کسی است که بر بیت المال حضرت علیه السلام گمارده شده بود.

غذای یک شب

روزی حضرت علی علیه السلام بر منبر کوفه فرمود: چه کسی این شمشیر مرا می‌خرد؟ و اگر غذای یک شب را داشتم آن را نمی‌فروختم؛ در حالی که آن وقت در آمد صدقه او در هر سال مشتمل بر چهل هزار دینار بود. شبی خدمت‌گزار حضرت علیه السلام عبایی پُرزدار به او داد که گرمای آن برایش نامأنوس بود. فرمود: این چیست؟ گفت: از عباهای زکات است. حضرت علیه السلام آن را انداخت و فرمود: با این کار در باقی مانده شب ما را سرما دادید. روزی حضرت علیه السلام در حالی که خطبه می‌خواند، فرمود: ای مردم! این امر (/ رهبری) شما را به گردن گرفتیم. به خدا سوگند، با کم و زیاد آن خود را نیاراستم؛ مگر شیشه کوچکی از عطر روغنی که آن را دهقانی از یکی از مناطق به من هدیه کرده است.

سخنرانی امام حسن علیه السلام پس از شهادت امیرمؤمنان علیه السلام

چون امیر مؤمنان علیه السلام شهید شد، امام حسن بن علی علیهما السلام برای مردم سخنرانی کرد و فرمود: دیروز، مردی از شما جدا شد که کسی از پیشینیان در بردباری و ولایت نامه، ص: ۹۶

دانش از او جلو نیفتاده است و کسی از آیندگان به پای او نخواهد رسید. هیچ زرد و سفید، دینار و درهم، و غلام و کنیزی به جای نگذاشت؛ مگر هفتصد درهم که از بخشش او زیاد آمده بود، می‌خواست با آن برای خانواده‌اش خدمت‌کاری خریداری کند. و او این گونه بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، پرچم را به او می‌داد و باز نمی‌گشت تا خداوند بر دستان او گشایش می‌نمود.

خرید پیراهن

یکی از فرزندان اشتر نخعی گوید: امیرمؤمنان علیه السلام را در دوران نوجوانی‌ام دیدم که به بازار کوفه آمده، به یکی از فروشندگان لباس فرمود: مرا می‌شناسی؟ گفت: بله. تو، امیرمؤمنان علیه السلام هستی. از او گذشت و از دیگری سؤال کرد. او هم مانند هم او جواب داد، تا این که از یک

نفر پرسید و او گفت: نمی‌شناسمت. آن گاه از او پیراهنی خرید و پوشید؛ سپس فرمود: ستایش خدایی را سزد که علی بن ابی طالب را پوشاند.

علی علیه السلام فقط به این دلیل از ناشناس خریداری کرد که می‌ترسید او قیمت کالا را برای پیشکش پایین آورد.
ولایت نامه، ص: ۹۷

قضاوت‌ها و جواب مسائل

اشاره

ولایت نامه، ص: ۹۹

قضاوت‌ها و جواب مسائل

در این بخش گزیده‌ای از قضاوت‌ها و جواب مسائلی که درباره آن‌ها از علی علیه السلام سؤال شده است ذکر شده است از امام ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام نقل شده است که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله گاوی، الاغی را کُشت. شکایت به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بردند و آن هنگام، حضرت با شماری از اصحاب خود از جمله ابوبکر و عمر بود. فرمود: ای ابوبکر! میان این‌ها قضاوت کن. گفت: ای رسول خدا! حیوانی حیوان دیگری را کشته است، و چیزی بر آن نیست. حضرت فرمود صلی الله علیه و آله: ای عمر! تو میان آن‌ها قضاوت کن. او هم مانند سخن ابوبکر را تکرار کرد. آن گاه فرمود: ای علی علیه السلام! میان آن‌ها قضاوت کن. عرض کرد: بله یا رسول الله. اگر گاو، بر الاغ در جای استراحت او وارد شده، صاحبان گاو ضامنند؛ و اگر الاغ، بر گاو در استراحت گاه او وارد شده، ضمانی بر آن‌ها نیست. امام فرمود: در این حال پیامبر صلی الله علیه و آله، دستش را به سوی آسمان بالا برد و گفت: ستایش خدایی را سزد که از من کسی را قرار داد که مانند داوری پیامبران قضاوت می‌کند.

ولایت نامه، ص: ۱۰۰

نخستین داوری پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

امام صادق علیه السلام فرمود: امیر مؤمنان قضاوتی کرد که پیش از او کسی این گونه قضاوت نکرده بود و آن، نخستین قضاوت حضرت علی علیه السلام پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود. چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمود و کار خلافت به ابوبکر رسید، مردی را که شراب خورده بود، پیش او آوردند. ابوبکر گفت: آیا شراب خورده‌ای؟ گفت: بله.

گفت: چرا- با این که حرام بود- خوردی؟ گفت: من اسلام آوردم و خانه‌ام در میان مردمی بود که شراب می‌نوشیدند و آن را حلال می‌شمردند، و من نمی‌دانستم که آن حرام است تا از آن دوری کنم. امام صادق علیه السلام فرمود: ابوبکر، رو به عمر کرد و گفت: ای اباحفص! نظر تو درباره این مرد چیست؟ گفت: این مسئله مشکلی است و ابوالحسن از عهده آن بر می‌آید. ابوبکر گفت: ای پسر! علی علیه السلام را صدا بزن. عمر گفت: نه بلکه قضاوت در خانه او پایان می‌یابد. آنان نزد علی علیه السلام آمدند؛ در حالی که سلمان هم پیش وی بود. ماجرای آن مرد را به او خبر دادند و خود او نیز قصه را باز گفت.

علی علیه السلام به ابوبکر فرمود: کسی را با او بفرست تا او را در اجتماعات مهاجران و انصار بگردانند؛ هر کس آیه حرام شدن شراب را بر او خوانده است، بر ضد او گواهی دهد و اگر هیچ کس آیه حرمت را بر او تلاوت نکرده است، بر او چیزی نیست. امام

صادق علیه السلام فرمود: ابوبکر، همان کاری را که حضرت علیه السلام فرموده بود درباره آن مرد انجام داد. هیچ کس علیه او گواهی نداد و در نتیجه او را آزاد کرد.

سلمان به علی علیه السلام عرض کرد: به یقین آن‌ها را راهنمایی کردید. حضرت علیه السلام فرمود: من فقط می‌خواستم در مورد خود و آن‌ها تأکید این آیه را دوباره تازه کنم:

ولایت نامه، ص: ۱۰۱

پس آیا کسی که به سوی حق راهنمایی می‌کند، برای پیروی سزاوارتر است یا کسی که هدایت نمی‌کند؛ مگر آن که خود هدایت شود. شما را چه شده است؟ چگونه داوری می‌کنید؟

کیفر مرد انصاری

ابوالمعلی، از ابی عبدالله امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: زنی را پیش عمر آوردند که به مردی از انصار دل‌بستگی پیدا کرده و عاشق او شده بود؛ ولی توانایی نیرنگ بر او را نداشت؛ آن زن تخم مرغی را گرفت و زرده آن را خارج کرد و سفیده را بر لباس و میان ران‌های خود ریخت؛ سپس نزد عمر آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین! این مرد، مرا در فلان جا گرفت و رسوایم کرد. امام صادق علیه السلام فرمود: عمر تصمیم گرفت، آن مرد انصاری را مجازات کند؛ علی علیه السلام نیز نشسته بود. مرد انصاری، شروع به قسم خوردن کرد و می‌گفت: ای امیرالمؤمنین! درباره کار من مشورت و تحقیق کن.

چون این سخن را زیاد تکرار کرد، عمر گفت: ای ابالحسن! نظر تو چیست؟

علی علیه السلام به سفیدی که از روی لباس زن و بین ران‌هایش (جدا شده بود) نگاه کرد و او را متهم ساخت که برای این کار نیرنگ زده است و فرمود: برای من آب گرمی بیاورید که به شدت جوشیده باشد؛ پس چنین کردند و چون آب را آوردند، به آن‌ها دستور داد تا بر جای سفیدی بریزند. سفیدی که خوب داغ شد، حضرت علیه السلام آن را به دهانش گرفت و وقتی طعم آن را شناخت، آن را از دهانش بیرون انداخت.

آن گاه رو به آن زن کرده، از او پرسید تا به این کار اعتراف کرد و خداوند، به وسیله امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام مجازات عمر را از آن مرد انصاری دفع کرد.

ولایت نامه، ص: ۱۰۲

اگر علی نبود، عمر هلاک می‌شد

عاصم بن ضمره سلولی گفت: شنیدم در زمان حکومت عمر بن خطاب، نوجوانی در مدینه می‌گفته: یا احکم الحاکمین! میان من و مادرم قضاوت کن. عمر گفت: ای نوجوان! چرا به مادرت نفرین می‌کنی؟ جوان گفت: ای امیرالمؤمنین! او نه ماه مرا در شکم خود حمل کرد و دو سال شیرم داد. وقتی رشد کردم و خوب را از بد و راستم را از چپ تشخیص دادم، مرا از خود راند و فرزندى مرا انکار کرد و به خیال خود مرا نمی‌شناسد. عمر گفت: این زن کجاست؟ گفت: در سقیفه فلان قبیله. عمر گفت: مادرِ نوجوان را نزد من آورید.

زن را با چهار برادرش در میان گروهی آوردند که قسم بخورند و به نفع او گواهی دهند که آن بچه را نمی‌شناسند؛ و این نوجوان، نوجوانی مدّعی، ظالم، و ستمگر است و می‌خواهد زن را در میان اقوامش رسوا کند و این زن دختری از قریش است که تا به حال ازدواج نکرده و باکره است.

عمر گفت: جوانک! چه می‌گویی؟ گفت: ای امیرالمؤمنین! به خدا سوگند، او مادر من است. مرا نه ماه حمل کرده و دو سال به من

شیر داده است. وقتی بزرگ شدم و خوب و بد و راستم را از چپم شناختم، مرا از خود دور کرد و فرزندی مرا انکار کرد؛ و پنداشت مرا نمی‌شناسد. عمر گفت: ای زن! این نوجوان چه می‌گوید؟ گفت: ای امیرالمؤمنین! قسم به آن کس که با نور پنهان شده و چشمی او را نمی‌بیند و قسم به حق محمد صلی الله علیه و آله و فرزندان او را نمی‌شناسم و نمی‌دانم چه کسی از مردم است. او جوانی است که ادعای فرزندی می‌کند و می‌خواهد مرا در میان کسانم رسوا کند؛ در حالی که من دختری از قریش هستم که تا به حال ازدواج نکرده و باکره‌ام.

ولایت نامه، ص: ۱۰۳

عمر گفت: شاهدانی داری؟ گفت: بله. این‌ها هستند. عده‌ای که برای قسم آمده بودند، پیش آمده و شهادت دادند، هدف این نوجوان مدّعی این است که، او را در میان قبیله‌اش رسوا کند. او دختری از قریش است و تا کنون ازدواج نکرده و باکره است. عمر گفت: دست این نوجوان را بگیرید و به زندان ببرید تا از شاهد‌ها پرس و جو کنیم. اگر گواهی آن‌ها راست شد، بر او حدّ بهتان جاری کنم.

دست آن نوجوان را گرفتند تا به زندان ببرند. امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام در طول راه با آن‌ها روبرو شد، نوجوان صدا زد: ای پسر عم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله! نوجوانی هستم که به من ستم شده است و همان سخنی را که به عمر گفته بود، برای علی علیه السلام نیز تکرار کرد، آن‌گاه گفت: و این عمر دستور داده است، مرا به زندان ببرند. علی علیه السلام فرمود: او را برگردانید. چون او را برگرداندند، عمر گفت: من دستور دادم او را به زندان ببرید، او را پیش من برگردانید؟

گفتند: ای امیرالمؤمنین! علی بن ابی‌طالب علیه السلام به ما دستور داد که او را پیش تو برگردانیم و از تو شنیدیم که می‌گفتی: هیچ یک از دستورهای علی علیه السلام را سرپیچی نکنید. در این حال امیرمؤمنان علی علیه السلام آمد و فرمود: مادر این نوجوان را پیش من بیاورید. او را آوردند. حضرت علیه السلام فرمود: جوانک! چه می‌گویی؟ جوان همان سخن را تکرار کرد. علی علیه السلام به عمر فرمود: به من اجازه می‌دهی، میان این دو قضاوت کنم؟ عمر گفت: سبحان الله چگونه بگویم نه؛ در حالی که شنیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: داناترین شما علی بن ابی‌طالب علیه السلام است.

علی علیه السلام به زن فرمود: شاهدانی داری؟ گفت: بله. افرادی که برای قسم آمده بودند، پیش آمده، به همان گونه اول گواهی دادند. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: به خدا قسم، امروز میان شما قضاوتی کنم که مورد رضایت پروردگار از بالای عرش او ولایت نامه، ص: ۱۰۴

باشد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را به من آموخت؛ سپس به زن فرمود علیه السلام: سرپرستی داری؟ گفت: بله! این‌ها هستند برادرانم. حضرت علیه السلام به برادران او فرمود: آیا فرمان من، در مورد او و شما گذرا است و شما اطاعت خواهید کرد؟ گفتند: بله، ای پسر عمی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله! فرمان شما، در مورد ما و خواهر ما قطعی است.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: خدا و امیرالمؤمنین - منظورشان عمر بود - و مسلمانان حاضر را شاهد می‌گیرم که من این زن را به ازدواج این نوجوان در آوردم، بر چهارصد درهم و آن مهریه هم از مال من باشد.

قنبر! درهم‌ها را پیش من بیاور. قنبر آن‌ها را نزد حضرت علیه السلام آورد. حضرت آن‌ها را در دست نوجوان ریخت؛ سپس فرمود: آن‌ها را بگیر و در دامن زنت بریز و پیش ما نیا؛ مگر این که نشانه دامادی در تو باشد - منظورش غسل بود - نوجوان برخاست و درهم‌ها را در دامن آن زن ریخت؛ سپس دست به گردن او کرده و گفت: برخیز.

آن زن فریاد زد: آتش جهنم! آتش جهنم! پسر عمی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله! می‌خواهی مرا به ازدواج پسر (این نوجوان) درآوری؟ به خدا قسم او فرزند من است. برادرانم مرا به ازدواج فرد بی‌شخصیتی درآوردند و من از او این نوجوان را به دنیا آوردم. وقتی رشد کرد و جوان شد، به من دستور دادند که فرزندی او را انکار و او را از خود دور کنم. به خدا سوگند، این فرزند من

است؛ و قلبم از اندوه فراق او می‌سوزد.

امام صادق علیه السلام فرمود: سپس دست آن نوجوان را گرفت و رفت و عمر با صدای بلند ندا داد:

وا عمراه لو لا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عمر؛ وای بر عمر، اگر علی نبود، عمر هلاک می‌شد.

ولایت نامه، ص: ۱۰۵

حل مشکل

(حفص بن غالب) گفت: دو نفر در زمان عمر بن خطاب نشسته بودند.

غلامی در بند بر آن‌ها گذشت. یکی از آن دو گفت: اگر در زنجیر این مرد فلان و فلان مقدار آهن نبود، زنش سه طلاقه باشد. دیگری به او گفت: اگر آن قدر که گفתי، بود، زنش سه طلاقه باشد. هر دو پیش ارباب آن بنده رفته، گفتند: ما بر چنین و چنان قسم خورده‌ایم. زنجیر بنده‌ات را باز کن تا ما آن را وزن کنیم. ارباب در جواب گفت که زنم مطلقه باشد، اگر زنجیر بنده‌ام را باز کنم.

امام فرمود: دعوا را نزد عمر بردند و قصه را گفتند. او گفت: ارباب بنده به او شایسته‌تر است. بروید و از زن‌هایتان دوری جوید.

گفتند: ما را پیش علی بن ابی‌طالب علیه السلام ببرید؛ بسا در مورد این ماجرا، راه حلی پیش او باشد. نزد حضرت علیه السلام آمده، ماجرا را گفتند. فرمود: این چه قدر آسان است؛ سپس ظرف بزرگی خواست و دستور داد که به زنجیرهای غلام، طناب بسته شود و دو پای او را همراه زنجیر داخل ظرف گذاشت؛ سپس آب را بر آن ریخت تا پر شد؛ بعد فرمود: زنجیر را بالا بیاورید. بالا آوردند تا از آب خارج شد. بعد پاره آهنی خواست و آن را در آب فرو برد، تا آب به جای پیشین خود- وقتی که زنجیر در آن بود- برگشت؛ سپس فرمود: این آهن را وزن کنید که آن وزن زنجیر است.

ولایت نامه، ص: ۱۰۶

چگونگی قطع دست

نقل شده است که وقتی امیرمؤمنان علیه السلام برای اجرای حدّ دزدی دست قطع می‌کرد، چهار انگشت را قطع، و کف و گودی دست و شصت را باقی می‌گذاشت و چون می‌خواست پا را قطع کند، آن را از قوزک قطع می‌کرد و پاشنه را باقی می‌گذاشت. به ایشان عرض شد: ای امیر مؤمنان! این کار برای چیست؟ فرمود:

من نمی‌پسندم که موفق به توبه شود و نزد خدا به من اعتراض کند که از اعضای ارزشمند بدنش، چیزی که با آن رکوع و سجود انجام دهد، باقی نگذاشتم.

شناسایی غلام

از ابی‌عبدالله امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: در روزگار امیر مؤمنان علیه السلام دو نفر، هر کدام ادعا می‌کرد دیگری بنده اوست و هیچ کدام، دلیل روشنی نداشتند. علی علیه السلام برای آن دو نفر اتاقی ساخت و برای آن، دو روزنه که نزدیک یک‌دیگر بود، قرار داد. هر دو را داخل آن اتاق کرد و سر آن دو را از روزنه‌ها بیرون آورد و به قبر فرمود: با شمشیر بالای سر آن‌ها بایست و وقتی به تو گفتم گردن غلام را بزن، آن‌ها را بترسان؛ ولی سر هیچ کدام را نزن؛ سپس به او فرمود: گردن غلام را بزن. قبر شمشیر را تکان داد. بلافاصله یکی از آن دو، سرش را داخل برد و سر دیگری بیرون روزنه ماند. علی علیه السلام آن که سرش را داخل برد، به همراهش داد و فرمود: برو که این بنده توست.

کسی که بترساند، معذور است

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: در دوران زمام‌داری علی علیه السلام عده‌ای کودک، با سنگ بازی می‌کردند. یکی از آن‌ها سنگش را پرتاب کرد و به دندان رباعی دوستش خورد. این شکایت نزد امیرمؤمنان علیه السلام برده شد. پرتاب ولایت نامه، ص: ۱۰۷

کننده سنگ، دو شاهد عادل آورد که گفته است مواظب باش، مواظب باش؛ از این رو علی علیه السلام قصاص را از او دفع کرد؛ سپس فرمود: کسی که بترساند و برحذر دارد معذور است.

از بین بردن میوه

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: وقتی امیرمؤمنان علیه السلام از غسل دادن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فراغت یافت، خبرهای سقیفه برایش آمد؛ علی علیه السلام فرمود: انصار چه گفتند؟ عرض کردند: آن‌ها گفتند: از ما امیری، و از شما نیز امیری باشد.

علی علیه السلام فرمود: چرا بر آن‌ها دلیل نیاوردید، که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سفارش فرمود به نیکوکار آن‌ها نیکی، و از گنه‌کار آن‌ها عفو شود؟ گفتند: در این سخن، چه دلیلی بر ضد آن‌هاست؟ علی علیه السلام فرمود: اگر حکم رانی در میان آن‌ها بود، دیگر نیازی به سفارش درباره آن‌ها نبود؛ سپس فرمود علیه السلام: قریش چه گفتند؟ عرض کردند: آن‌ها دلیل آوردند که قریش درخت و اصل پیامبر صلی الله علیه و آله (وبدین سبب برای پیشوایی سزاوارتر) است. علی علیه السلام فرمود: به خود درخت استدلال کردند و میوه آن را از میان بردند.

سخن گفتن خدا با بندگان

گوشه‌ای از پاسخ مسائلی که از حضرت علیه السلام درباره آن‌ها سؤال شد
اصبغ بن نباته گفت: ابن کواء که در پرسش‌ها افراد را پریشان می‌کرد، نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمد و گفت: ای امیرمؤمنان! در مورد خدای - عزوجل - مرا آگاه کن.

آیا قبل از موسی علیه السلام او با هیچ یک از فرزندان آدم، سخن گفته است؟
ولایت نامه، ص: ۱۰۸

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: البته خداوند، با همه آفریده‌ها (چه خوب و چه بدشان) سخن گفته است و آن‌ها نیز به او جواب داده‌اند. اصبغ گفت: این جواب بر ابن کواء سنگین آمد و آن را نفهمید؛ گفت: این سخن گفتن چگونه بود؟ فرمود: آیا کتاب خداوند متعالی را نخوانده‌ای، آن جا که به پیامبرش علیه السلام می‌فرماید: به یاد آور وقتی که پروردگارت از فرزندان آدم، از پشت آنان ذریه‌شان را گرفت و آنان را بر خودشان شاهد گرفت. (فرمود) آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بله. او قطعاً سخن خود را به گوش آنان رساند و آنان نیز به او جواب گفتند. همان‌طور که ای ابن کوا! در سخن خداوند، می‌شنوی که «گفتند بله» و خداوند به آن‌ها فرمود: همانا من خدا هستم که جز من خدایی نیست و من بخشنده و مهربانم، آنان به فرمان‌برداری از او و پروردگارش اقرار کردند و فرستادگان و پیامبران و جانشینان پیامبران را مشخص کرد و بندگان را به اطاعت آن‌ها فرمان داد و در آن پیمان، به این فرمان‌برداری اقرار کردند و آنان را بر خودشان شاهد گرفت و فرشتگان را نیز بر آن‌ها گواه گرفت که مبدا روز

قیامت بگوئید: همانا از این مطلب غافل بودیم.

سید رضی، مؤلف کتاب می گوید: این آیه تفسیری دارد که اکنون جای پرده برداری از حقیقت و بیان واقعیت آن نیست.

مکان خدا

مردی یهودی از علی علیه السلام پرسید: خدای متعالی، پیش از آن که آسمان‌ها و زمین را بیافریند، کجا بود؟ امام علیه السلام فرمود: کجا، سؤال از مکان است؛ در حالی که خداوند بود و مکانی نبود؛ پس او را با کوتاه‌ترین کلمه مُجاب کرد.

ولایت نامه، ص: ۱۰۹

سؤال‌های ابن کواء از امیر مؤمنان علیه السلام

فاصله میان مشرق و مغرب

ابن کواء گفت: میان مشرق و مغرب چه قدر فاصله است؟ علی علیه السلام فرمود:

مسیر یک روز پیوسته خورشید.

و این کوتاه‌ترین و رساترین سخن در پاسخ این سؤال است.

داناترین یاران محمد صلی الله علیه و آله

راوی گوید: عده‌ای از صحابه برابر در خانه عثمان بن عفان جمع شده بودند.

کعب الاحبار گفت: به خدا قسم، دوست داشتم اینک داناترین یاران محمد صلی الله علیه و آله پیش من می‌بود تا درباره چیزهایی از او سؤال می‌کردم که بر روی زمین، به جز یکی دو نفر - اگر باشند - کسی نمی‌شناسم که آن‌ها را بدانند. راوی گفت: ناگاه علی بن ابی طالب علیه السلام پدیدار شد و آن گروه لبخند زدند و گویا از این تبسم علی علیه السلام متأثر شد و فرمود: برای چه تبسم کردید؟ گفتند: ای ابالحسن! تبسم ما برای شک و ایرادی نبود. فقط کعب آرزویی کرد که ما از سرعت پاسخ خداوند به او در آرزویش در شگفت شدیم.

علی علیه السلام فرمود: آن آرزو چه بود؟ گفتند: آرزو کرد داناترین یاران محمد صلی الله علیه و آله

ولایت نامه، ص: ۱۱۰

نزد او باشد تا از او چیزهایی بی‌رسد که می‌پنداشت بر روی زمین کسی که آن‌ها را بداند نمی‌شناسد. راوی گفت: علی علیه السلام نشست؛ سپس فرمود: مسأله‌هایت را عرضه کن. او گفت: ای ابالحسن! از نخستین درختی که بر روی زمین تکان خورد، مرا آگاه کن. حضرت فرمود: از نظر ما یا از نظر شما. او گفت: هم از نظر ما و هم از نظر خودتان. علی علیه السلام فرمود: ای کعب! تو و یارانت می‌پندارید، آن همان درختی است که کشتی حضرت نوح علیه السلام از آن جدا شد. کعب گفت: همین طور می‌گوییم. علی علیه السلام فرمود: ای کعب! دروغ گفتید؛ بلکه آن درخت خرمایی بود که خداوند متعالی همراه آدم علیه السلام از بهشت پایین فرستاد و آدم علیه السلام در زیر سایه آن قرار گرفت و از میوه‌اش خورد.

امام فرمود: ای کعب! سؤال را عرضه کن. گفت: ای ابالحسن! از نخستین چشمه‌ای که بر روی زمین جاری شد به من، خبر ده. علی علیه السلام فرمود: به نظر ما یا نظر شما؟ کعب گفت: از هر دو نظر مرا آگاه کن. فرمود علی السلام: تو و یارانت می‌پندارید، آن همان چشمه‌ای است که صخره بیت المقدس بر روی آن قرار دارد. کعب گفت: همین گونه می‌گوییم. فرمود: ای کعب! دروغ

گفتید؛ بلکه آن چشمه زندگانی است و همان است که خضر علیه السلام از آن خورد و در دنیا باقی ماند.

فرمود: ای کعب! سؤال را عرضه کن. گفت: ای ابالحسن! مرا از چیزی از بهشت که روی زمین است آگاه کن. فرمود: به گفته ما یا گفته شما؟ گفت: از هر دو نظر.

علی علیه السلام فرمود: تو و دار و دسته‌ات می‌پندارید آن سنگی است که خداوند، آن را از بهشت، (سفید) فرو فرستاد و از گناه بندگان سیاه شد. گفت: همین گونه می‌گوییم.

فرمود: کعب! دروغ گفتید؛ بلکه خداوند خانه کعبه را از مروارید سفید، درون خالی، از آسمان به زمین پایین فرستاد. هنگام طوفان، خداوند، خانه را بالا برد و پایه‌های آن باقی ماند.

ولایت نامه، ص: ۱۱۱

ای کعب! سؤال را عرضه کن. گفت: ای ابالحسن! مرا از شخصی که پدر ندارد و کسی که فامیلی ندارد واز کسی که قبله‌ای ندارد، آگاه کن.

فرمود: اما کسی که پدر ندارد، عیسی علیه السلام است و اما کسی که فامیلی ندارد، آدم علیه السلام است و کسی که قبله ندارد، بیت الحرام است که خود قبله است و قبله‌ای ندارد.

ای کعب! سؤال را عرضه کن. گفت: ای ابالحسن! درباره سه چیز که در رحم حرکت نکرده و از بدنی خارج نشده، آگاهم کن. علی علیه السلام فرمود: آن سه، عصای موسی و شتر ثمود و قوچ ابراهیم علیهم السلام هستند.

پس از آن، فرمود علیه السلام: ای کعب! سؤال (بعدی) را عرضه کن. گفت: ای ابالحسن! یک خصلت دیگر باقی مانده که اگر مرا از آن آگاه سازی، تو همان هستی که من آرزوی دیدارش را داشتم. فرمود علیه السلام: آن را عرضه کن، کعب! گفت: قبری که صاحبش را با خود برد؟ فرمود: آن یونس بن متی بود؛ هنگامی که خداوند او را در شکم ماهی زندانی کرد.

پرسش‌های اسقف نجران

از ابی جعفر محمد بن علی، امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: اسقف نجران عمر بن خطاب را ملاقات کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین! سرزمین ما سرد و زحمت زیاد دارد و سپاه تحمل آن را ندارد. من خود مالیات سرزمینم رابه عهده می‌گیرم و هر سال به طور کامل پیش تو می‌آورم. او هر ساله خودبا کمک کارانی که همراه داشت مال را می‌آورد و به طور کامل به بیت‌المال می‌پرداخت و عمر برای او تصفیه حساب می‌نوشت.

امام باقر علیه السلام فرمود: سالی اسقف، که پیرمردی خوش سیما بود آمد و عمر او

ولایت نامه، ص: ۱۱۲

را به خدا و دین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دعوت کرد و به بیان برتری اسلام و نعمت‌ها و بزرگواری‌هایی که مسلمان‌ها به آن دست پیدا می‌کنند، پرداخت.

اسقف گفت: ای عمر! شما در کتابتان می‌خوانید: خداوند بهشتی دارد که پهنای آن، مانند پهنای آسمان و زمین است؛ پس آتش جهنم کجاست؟ امام باقر علیه السلام فرمود: عمر ساکت شد و سرش را از خجالت پایین انداخت. امیرمؤمنان علی علیه السلام که حاضر بود فرمود: جواب این نصرانی را بده. عمر گفت: تو جوابش را بده. علی علیه السلام فرمود: ای اسقف نجران! من پاسخ تو را می‌دهم. آیا اندیشیده‌ای وقتی روز می‌آید، شب کجا است و چون شب می‌آید، روز کجاست؟ اسقف گفت: گمان نمی‌کردم کسی این مسأله را به من پاسخ گوید؛ سپس گفت: ای عمر! این جوان کیست؟ گفت: این علی بن ابی‌طالب، داماد پیامبر صلی الله علیه و آله و پسر عموی او، و نخستین ایمان آورنده به اوست. او پدر حسن و حسین علیهما السلام است.

اسقف گفت: ای عمر! درباره جایی از زمین که خورشید در آن، یک لحظه ظاهر شد و دیگر در آن جا، نه قبل و نه بعد از آن، ظاهر نشد، به من خبر ده. عمر گفت: از همان جوان پیرس. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: من پاسخ تو را می‌دهم. آن دریا است؛ هنگامی که برای بنی اسرائیل شکافت و (نور) خورشید در آن قرار گرفت و دیگر نه قبل و نه پس از آن در آن جا قرار نگرفت. اسقف گفت: ای جوان! درست گفتی.

اسقف سپس گفت: ای عمر! درباره چیزی به من خبر ده که دردست مردمان دنیا و شبیه به میوه‌های اهل بهشت است. عمر گفت: از همان جوان پیرس.

علی علیه السلام فرمود: جواب تو را می‌دهم. آن قرآن است که مردم دنیا گرد آن آمده، نیاز خود را از آن می‌گیرند؛ در حالی که چیزی از آن کم نمی‌شود و همین گونه است میوه‌های بهشت. اسقف گفت: درست گفتی، ای جوان!

ولایت نامه، ص: ۱۱۳

سپس اسقف گفت: ای عمر! به من بگو آیا آسمان‌ها، در دارند؟ گفت: از همان جوان پیرس. علی علیه السلام فرمود: بله، ای اسقف! آن‌ها در دارند. گفت: جوان! آیا این درها، قفل دارند؟ علی علیه السلام فرمود: بله، ای اسقف! قفل‌های آن شرک به خدا است.

اسقف گفت: درست گفتی، ای جوان! کلید این قفل‌ها چیست؟ علی علیه السلام فرمود:

شهادت به این که خدایی جز الله نیست که هیچ چیز جز عرش الهی حجاب آن نمی‌شود. گفت: درست گفتی، ای جوان!

اسقف سپس گفت: ای عمر! درباره نخستین خونی که روی زمین قرار گرفت، به من خبر بده؛ کدام خون بود؟. عمر گفت: از همان جوان پیرس. علی علیه السلام فرمود: ای اسقف نجران! من پاسخ تو را می‌دهم؛ اما ما، آن گونه که شما می‌گویید - آن خون فرزند آدم بود که برادرش او را کشت - نمی‌گوییم. آن طور که شما می‌گویید، نیست؛ بلکه نخستین خونی که بر زمین ریخت، زهدان حوا بود؛ هنگامی که قابیل - پسر آدم - را به دنیا آورد. آن اسقف گفت: جوان! درست گفتی.

اسقف سپس گفت: یک مسأله باقی مانده است. ای عمر! تو به من بگو، خداوند متعالی کجا است؟ امام باقر علیه السلام فرمود: عمر خشمناک شد. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: من به تو جواب می‌دهم، و از هر چه می‌خواهی پیرس. روزی نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودیم که فرشته‌ای پیش او آمد و سلام کرد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: از کجا فرستاده شدی؟ گفت: از آسمان‌های هفتگانه، از پیش پروردگارم؛ پس از آن، فرشته‌ای دیگر نزد او آمد و سلام کرد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از کجا فرستاده شدی؟ گفت: از زمین‌های هفتگانه، از پیش پروردگارم؛ سپس فرشته دیگری پیش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و سلام کرد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: از کجا فرستاده شدی؟ گفت: از محل طلوع خورشید، از نزد پروردگارم؛ پس از آن، فرشته‌ای دیگر به حضورش آمد و سلام

ولایت نامه، ص: ۱۱۴

کرد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: از کجا فرستاده شدی؟ گفت: از جایی که خورشید غروب می‌کند، از پیش پروردگارم. پس خدا آن جا و آن جا و آن جا است: در آسمان معبود است، و در زمین معبود است و او با حکمت و داناست. ابوجعفر امام باقر علیه السلام فرمود: معنای آن این است: از ملکوت پروردگارم در هر مکان آمده‌ام و چیزی از علم او پنهان نیست. منزّه و بلند مرتبه است.

بخشی از سخن علی علیه السلام به مرد شامی

هنگامی که از او سؤال کرد، آیا سفرش به شام، به سبب قضا و قدر خدا است؟

این بخش پس از گفتاری طولانی از سخنان حضرت انتخاب شده است. امام فرمود:

خداوند منزّه، به بندگان خود، در حال اختیار، فرمان داده، و برای بر حذر بودن از عذاب الهی، آنان را نهی کرده است. برایشان، آسان را تکلیف کرد و مشکل بر عهده آن‌ها نگذاشت، و بر کم، پاداش زیاد داد و از سر شکست خوردگی و زبونی، نافرمانی نشد و از سر اکراه و ناچاری اطاعت نگردید و پیامبران را برای بازی نفرستاد، و کتاب را برای بندگان، بیهوده نازل نکرد و آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است را پوچ نیافرید: این گمان کسانی است که کافر شدند؛ پس وای از آتش جهنم بر کسانی که کافر شده‌اند.

ولایت نامه، ص: ۱۱۵

سخنان کوتاه‌امیر مؤمنان علی علیه السلام

اشاره

ولایت نامه، ص: ۱۱۷

سخنان کوتاه امیر مؤمنان علی علیه السلام

در این قسمت بخشی از سخنان کوتاه حضرت علیه السلام در گونه‌های سخنوری و پندها و پارسایی و مثل‌ها آورده شده است و اگر در این کتاب جز همین فصل نبود، قطعاً در سودرسانی کتاب بس بود.

خانه حکمت

علی علیه السلام فرمود:

خُذِ الْحِكْمَةَ أَنْتَ أَتَتْكَ فَإِنَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُنَافِقِ، فَتَلْجُلُجُ فِي صَدْرِهِ حَتَّى تَخْرُجَ فَتَشْكُنَ إِلَى صَوَاحِبِهَا فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِ؛ حکمت را از هر جا پیش تو آمد بگیر؛ که حکمت در سینه منافق است و در سینه او بی‌قراری می‌کند تا خارج شود و در کنار دوستانش در سینه مؤمن آرام گیرد.

حکمت گم شده مؤمن

الْهَيْبَةُ حَيَّةٌ، وَالْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ، وَالْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَلَوْ مِنْ أَهْلِ النَّفَاقِ؛

ترس [با] نومیدی [همراه] است، و فرصت، مانند عبور ابر می‌گذرد. حکمت گم گشته مؤمن است؛ پس حکمت را اگر چه از افراد دورو باشد [فرا] بگیر.

ولایت نامه، ص: ۱۱۸

پنج سفارش ارزشمند

علی علیه السلام فرمود:

اَوْصِيَكُمْ بِخَمْسٍ لَوْ ضَرَبْتُمْ إِلَيْهَا آبَاطَ الْإِبِلِ كَانَتْ لَذَلِكَ أَهْلًا لَا يَرْجُونَ أَحَدًا مِنْكُمْ إِلَّا رَبَّهُ وَلَا يَخَافَنَّ إِلَّا ذَنْبَهُ وَلَا يَسْتَحْيِينَ أَحَدًا مِنْكُمْ إِذَا سَبَّحَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ لَا أَعْلَمُ وَلَا يَسْتَحْيِينَ أَحَدًا إِذَا لَمْ يَعْلَمْ الشَّيْءَ أَنْ يَتَعَلَّمَهُ وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ وَلَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ وَلَا فِي إِيْمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ؛

پنج چیزی را به شما سفارش می‌کنم که اگر به سویشان، به زیر بغل شتران بنزید [وشتابان به طرف آن‌ها حرکت کنید] مناسب است. هیچ یک از شما، به هیچ وجه جز به پروردگارش امید نداشته باشد و جز از گناهش نترسد و اگر درباره چیزی که نمی‌داند، از او سؤال شد، شرم نکند که بگوید نمی‌دانم و اگر کسی چیزی نمی‌داند، از یاد گرفتن آن شرم نکند، و صبر پیشه کنید که صبر در سنجش با ایمان، همانند سر به بدن است. در بدنی که سر نباشد، [هیچ] خیری نیست و نه در ایمانی که صبر همراه آن نباشد.

زیاده روی در ستایش

اصمعی می‌گوید: مردی نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمد و در ستایش آن حضرت زیاده روی کرد. علی علیه السلام در حالی که او را متهم می‌کرد فرمود:
 أَنَا دُونَ مَا تَقُولُ، وَفَوْقَ مَا فِي نَفْسِكَ؛
 من از آن چه تو می‌گویی پایین تر و از آن که در درون تو است، بالاترم.
 ولایت نامه، ص: ۱۱۹

ارزش هر انسان

و فرمود:
 قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ؛
 ارزش هر شخص به چیزی است که آن را نیک می‌داند.
 سید رضی، ابوالحسن، مؤلف کتاب رضی الله عنه می‌گوید: این سخن، از بس بلند است بهایی ندارد و سخنی وجود ندارد که با آن سنجیده شود.

ماندگاری

[بَقِيَّةُ] الشَّيْفِ أَبْقَى عَدَدًا وَأَكْثَرَ وَلَدًا؛
 [باقیمانده گان] شمشیر ماندگارتر و دارای فرزندان بیشتری است.

کلمه نمی‌دانم

مَنْ تَرَكَ قَوْلَ «لَا أَدْرِي» أَصِيبَتْ مَقَاتِلُهُ؛
 هر کس سخن «نمی‌دانم» را کنار گذارد، هلاک او می‌رسد.

تدبیر سالمند

رَأَى الشَّيْخَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ جَلَدِ الْغُلَامِ؛
 تدبیر سالمند نزد من، بهتر از زور [و چالاکی] جوان است. [نیز] روایت می‌شود. (بهتر از حضور جوان است)
 ولایت نامه، ص: ۱۲۰

خواب با یقین

هنگامی که شنید مردی از خوارج با صدایی اندوهناک شب زنده‌داری می‌کند، فرمود علیه السلام: نَوْمٌ عَلَى يَقِينٍ خَيْرٌ مِنْ صَلَاةٍ فِي شَكٍّ؛ خواب با یقین، بهتر از نماز گزاردن با شک است.

شیوه دریافت روایت

و فرمود علیه السلام: إِعْقِلُوا الْخَبَرَ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلَ رِعَايَةٍ لَا عَقْلَ رِوَايَةٍ فَإِنَّ رِوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ وَرِعَاةَهُ قَلِيلٌ؛ وقتی خبری شنیدید، از روی تدبیر به آن پی برید (درصدد فهم آن باشید)، نه پی بردن برای نقل کردن؛ چرا که نقل کنندگان علم زیاد و تدبیرکنندگان اندکند.

در توضیح انا لله وانا اليه راجعون

و وقتی شنید، مردی می‌گوید: «إِنَّا لِلَّهِ، وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، فرمود: یا هذا إِنَّ قَوْلَنَا: إِنَّا لِلَّهِ إِقْرَارٌ مِنَّا بِالْمُلْكِ وَقَوْلُنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، إِقْرَارٌ مِنَّا بِالْهَلَكِ؛ ای شخص! سخن ما که می‌گوییم از خداییم، اعتراف ما به فرمان‌روایی [خدا] و سخن [دیگر] به سوی او باز می‌گردیم، اعتراف ما به نابودی است.

ولایت نامه، ص: ۱۲۱

سودمندترین سخن

ابن عباس رضی الله عنه می‌گفت: پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از سخن هیچ کس مانند سخنی که امیرالمؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام برایم نوشت، سود نبردم. و آن سخن این بود: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْمَرْءَ قَدْ يَسِيرُهُ دَرْكٌ مَا لَمْ يَكُنْ لِيُفَوِّتَهُ وَيَسُوؤُهُ فَوْتُ مَا لَمْ يَكُنْ لِيُيْذِرَكَهُ فَلْيَكُنْ سِيرُورَكَ بِمَا نِلْتَ مِنْ آخِرَتِكَ وَلْيَكُنْ أَسْفَكَكَ عَلَى مَا فَاتَكَ مِنْهَا وَمَا نِلْتَ مِنْ دُنْيَاكَ فَلَا تَكْثُرْ بِهِ فَرَحاً وَمَا فَاتَكَ مِنْهَا فَلَا تَأْسَ عَلَيْهِ جَزَعاً وَلْيَكُنْ هَمُّكَ فِي مَا بَعْدَ الْمَوْتِ؛ ایما بعد، گاهی به دست آوردن چیزی که از دست شخص نمی‌رفت، شادش می‌کند و از دست دادن آن چه به آن نمی‌رسید، ناراحتش می‌نماید؛ پس شادی‌ات باید برای آن چه از آخرت، [بدان] دست یافته‌ای و ناراحتی‌ات برای آن چه، از آخرت خود از دست داده‌ای، باشد و برای آن چه از دنیایت دست می‌یابی، زیاد شادمانی نکن و بر آن چه از دنیای تو از دست می‌رود، بی‌تابانه غصه مخور و باید همت تو برای پس از مرگ باشد.

در برابر ستایش افراد

وقتی علی علیه السلام را در برابرش ستودند، می‌فرمود: اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا خَيْرًا مِّمَّا يُظُنُّونَ، وَاعْفِرْ لَنَا مَا لَا يَعْلَمُونَ؛ خدایا! ما را بهتر از آن چه می‌پندارند، قرار ده و آن چه را نمی‌دانند بر ما ببخش.

ولایت نامه، ص: ۱۲۲

سه ویژگی برآورده شدن نیازها

می فرمود:

لَا يَسْتَقِيمُ قَضَاءُ الْحَوَائِجِ إِلَّا بِثَلَاثٍ: بِاسْتِصْغَارِهَا لِتَعْظُمَ وَبِاسْتِكْنَامِهَا لِتُنْسَى وَبِتَعْجِيلِهَا لِتَنْهَأَ؛
برآورده کردن نیازها جز با سه چیز درست نمی شود: به کوچک شمردن آن‌ها تا بزرگ شود و به پنهان کردن آن‌ها تا [نزد خود
شخص] فراموش شود و به سرعت در انجامشان تا [نزد صاحب حاجت] دل پذیر شود.

آخر الزمان

و فرمود علیه السلام:

يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يُقَرَّبُ فِيهِ إِلَّا الْمَاحِلُ وَلَا يُظَرَفُ فِيهِ إِلَّا الْفَاجِرُ وَلَا يُضَعَّفُ فِيهِ إِلَّا الْمُنْصِفُ يَعِدُّونَ الصَّدَقَةَ غُرْمًا وَصِلَةَ الرَّحِمِ
مَنَّا وَالْعِبَادَةَ إِسْطِطَالَةً عَلَى النَّاسِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ السُّلْطَانُ بِمَشُورَةِ الْإِمَاءِ وَإِمَارَةُ الصَّبِيانِ؛

بر مردم زمانی می آید که در آن، جز سخن چین، مقرب نمی شود؛ و جز بدکار، باهوش [شمرده] نمی شود و جز شخص باانصاف
ضعیف [شمرده] نمی شود.

صدقه در راه خدا را زیان، و صله رحم را منت و عبادت را بزرگی بر مردم به حساب می آورند. در این هنگام، فرمان‌روایی، با
مشورت کنیزان و حکمرانی کودکان است.

ولایت نامه، ص: ۱۲۳

پیراهن کهنه و فروتنی دل

بر [تن] علی علیه السلام پیراهنی کهنه و وصله شده مشاهده شد. در باره آن با حضرتش گفتگو کردند، فرمود علیه السلام:

يَخْشَعُ لَهُ الْقَلْبُ وَتَدُلُّ بِهِ النَّفْسُ وَيَقْتَدِي بِهِ الْمُؤْمِنُونَ؛

به سبب آن، دل فروتن و نفس آدمی ذلیل می شود و انسان‌های با ایمان، از آن پیروی می کنند.

امروز، روز کار

إِنَّمَا أَحْشَى عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي إِتِّبَاعَ الْهَوَى وَطُولَ الْأَمَلِ فَإِنَّ طُولَ الْأَمَلِ يُنْسِي الْآخِرَةَ وَاتِّبَاعَ الْهَوَى يَصِيدُ عَنِ الْحَقِّ، أَلَا وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ
إِرْتَحَلَتْ مُدْبِرَةً وَالْآخِرَةُ قَدْ جَاءَتْ مُقْبِلَةً وَلِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا بَنُونَ فَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ وَلَا تَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا فَإِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا
حِسَابَ وَغَدًا حِسَابٌ وَلَا عَمَلَ، وَالْيَوْمَ الْمِضْمَارُ وَغَدًا السَّبَاقُ وَالسَّبَقَةُ الْجَنَّةُ وَالْغَايَةُ النَّارُ؛

پس از خود بر شما، فقط از پیروی هوای نفس و آرزوی دراز بیم دارم؛ چرا که آرزوی دراز، آخرت را به فراموشی می سپارد و
پیروی از هوای نفس، از حق باز می دارد. آگاه باشید! دنیا پشت کرده و کوچ کرد و آخرت، رو کرده و آمد و برای هر کدام از آن
دو، فرزندان است؛ پس، از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا نباشید؛ چرا که امروز [روز] عمل است و حسابی نیست و فردا
حساب است و عملی [در کار] نیست. امروز میدان [مسابقه و تلاش] است و فردا، پیشی گرفتن، و جایزه بهشت و پایان (شخص
عقب مانده) آتش جهنم است.

ولایت نامه، ص: ۱۲۴

دو دشمن متفاوت

إِنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ عِدْوَانٍ مُتَّفَاوَتَانِ وَسَيِّلانِ مُخْتَلِفَانِ فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَتَوَلَّاهَا أَبْغَضَ الْآخِرَةَ وَعَادَاهَا وَهُمَا بِمَنْزِلَةِ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا شِ بَيْنَهُمَا كُلَّمَا قَرَّبَ مِنْ وَاحِدٍ بَعُدَ مِنَ الْآخَرِ وَهُمَا بَعْدُ ضَرَّتَانِ؛

به درستی دنیا و آخرت، دو دشمن متفاوت و دو راه مختلفند؛ پس هر کس دنیا را دوست بدارد و او را رفیق خود انتخاب کند، از آخرت نفرت دارد و با آن دشمنی می‌کند و آن دو، به مانند مشرق و مغربند و حرکت‌کننده میان آن دو، هر چه به یکی نزدیک شود، از دیگری دور می‌شود و سرانجام، این دو هووی یک‌دیگرند.

دوست‌داران آخرت

نوف بکالی گفت: شبی امیرمؤمنان علیه السلام را دیدم که از بسترش بیرون آمده، به ستارگان نگاه می‌کرد؛ سپس فرمود: نوف! آیا خوابیده‌ای یا بیدار؟ گفتم: ای امیرمؤمنان! بیدارم. فرمود علیه السلام:

طُوبَى لِلزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا الزَّاعِغِينَ فِي الْآخِرَةِ أُولَئِكَ قَوْمٌ يَتَّخِذُوا الْأَرْضَ بَسَاطًا وَتُرَابَهَا فِرَاشًا وَمَاءَهَا طَبِيبًا وَالْقُرْآنَ شِعْرًا وَالِدُّعَاءَ دِثَارًا، ثُمَّ قَرَضُوا الدُّنْيَا قَرْضًا عَلَى مِنْهَاجِ الْمَسِيحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، يَا نُوْفُ إِنَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَامَ فِي مِثْلِ هَذِهِ السَّاعَةِ مِنَ اللَّيْلِ فَقَالَ: إِنَّهَا سَاعَةٌ لَا يَدْعُو فِيهَا عَبْدٌ إِلَّا اسْتُجِيبَ لَهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ عَشَّارًا أَوْ عَرِيفًا أَوْ شَرِطِيًّا أَوْ صَاحِبَ عَرِطَبَةٍ (وَهِيَ الطُّبُورُ) أَوْ صَاحِبَ كُوبَةٍ وَلَا يَت نامه،

ص: ۱۲۵

(وَهِيَ الطُّبْلُ)؛

نوف! خوشا به حال پارسایان در دنیا و دوست‌داران آخرت. آنان گروهی هستند که زمین را فرش، و خاک آن را بستر، و آبش را نوشیدنی گوارا برگزیده و قرآن را جامه زیرین و دعا را پوشش رو انتخاب کرده‌اند؛ سپس از دنیا دست کشیدند، دست کشیدنی به روش مسیح علیه السلام. ای نوف! داود علیه السلام مانند این ساعت از شب برخاست و فرمود: این لحظه، ساعتی است که بنده‌ای در آن دعا نمی‌کند؛ مگر این که برایش برآورده می‌شود. جز آن که او باج گیر، یا معاون رئیس قبیله (کسی که اطلاعات مردم را به رئیس می‌رساند)، یا پلّیس یا صاحب عرطبه (تنبور) یا صاحب کوبه (طبل) باشد.

رحمت پروردگار

إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَيْكُمْ فَرَائِضَ فَلَا تُضَيِّعُوهَا وَحَدَّ لَكُمْ حُدُودًا فَلَا تَعْتَدُوهَا وَنَهَاكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ فَلَا تَنْتَهِكُوهَا وَسَيَّكَتَ لَكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ وَلَمْ يَدْعُهَا نِشْيَانًا فَلَا تَتَكَلَّفُوهَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكُمْ رَحِمَكُمْ بِهَا فَاقْبَلُوهَا؛

همانا خداوند، واجباتی را بر شما واجب کرد؛ پس آن‌ها را تباه نسازید و برای شما مرزهایی را مشخص نمود؛ پس از آن‌ها تجاوز نکنید و شما را از چیزهایی بازداشت، (با انجام آن) به آن‌ها بی‌احترامی نکنید و برای شما درباره چیزهایی ساکت شده و آن‌ها را از روی فراموشی رها نکرده است؛ پس با زحمت متحمل آن‌ها نشوید. رحمتی از طرف پروردگارتان است که با آن به شما مهربانی نمود؛ پس آن را قبول کنید.

ولایت نامه، ص: ۱۲۶

فرجام ترک دین برای دنیا

لَا يَتْرُكُ النَّاسُ شَيْئًا مِنْ دِينِهِمْ لِاسْتِصْلَاحِ دُنْيَاهُمْ إِلَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُوَ أَضَرُّ مِنْهُ؛

مردم، برای بهبودی وضع دنیای خود، چیزی را از دینشان ترک نمی‌کنند؛ مگر آن که خداوند، آن‌چه را ضررش بیش‌تر است، بر

آن‌ها می‌گشاید.

نادانی دانشمند

رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ، وَمَعَهُ عِلْمُهُ لَا يَنْفَعُهُ؛

چه بسیار دانشمندی که نادانی‌اش او را کشته؛ حال آن که دانشش همراه اوست؛ و به او سودی نمی‌بخشد.

شگفتی‌های دل

أَعْجَبُ مَا فِي هَذَا الْإِنْسَانِ قَلْبُهُ، وَلَهُ مَوَادٌّ مِنَ الْحِكْمَةِ وَأَضْدَادٌ مِنْ خِلَافِهَا فَإِنْ سَخَّ لَهُ الرَّجَاءُ، أَذَلَّهُ الطَّمَعُ وَإِنْ هَاجَ بِهِ الطَّمَعُ، أَهْلَكَهُ الْحِرْصُ وَإِنْ مَلَكَهُ الْيَأْسُ، قَتَلَهُ الْأَسَفُ وَإِنْ عَرَضَ لَهُ الْغَضَبُ، إِشْتَدَّ بِهِ الْغَيْظُ وَإِنْ أَسْعَدَهُ الرِّضَا نَسَى التَّحَفُّظَ وَإِنْ غَالَهُ الْخَوْفُ، شَغَلَهُ الْحَذَرُ وَإِنْ اتَّسَعَ لَهُ الْأَمْرُ إِشْتَلَبَتْهُ الْغَرَّةُ وَإِنْ أَصَابَتْهُ مُصِيبَةٌ، فَضَحَّهَ الْجَزَعُ وَإِنْ أَفَادَ مَالًا، أَطْغَاهُ الْغِنَى وَإِنْ عَصَّتْهُ الْفَاقَةُ، شَغَلَهُ الْبَلَاءُ وَإِنْ جَهَدَهُ الْجُوعُ، قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ وَإِنْ أَفْطَرَ بِهِ الشَّيْعُ، كَظَنَّهُ الْبَطْنَةُ، فَكُلُّ تَقْصِيرٍ بِهِ مُضِرٌّ وَكُلُّ إِفْرَاطٍ لَهُ مُفْسِدٌ؛

ولایت نامه، ص: ۱۲۷

شگفت‌ترین چیز در این انسان، قلب اوست که عناصری از حکمت و اضدادی از مخالف آن حکمت‌ها را داراست؛ پس اگر امید برایش رخ دهد، طمع او را ذلیل می‌کند و اگر طمع او را تحریک کند، حرص او را نابود می‌سازد.

اگر ناامیدی بر او تسلط یابد، اندوه او را می‌کشد و اگر غضب بر او پدید آید، خشم به او سخت گیرد. اگر خرسندی او را یاری کند، احتیاط را فراموش می‌کند و اگر ترس او را غافل گیر کند، پرهیز او را مشغول می‌سازد. اگر کار بر او گشایشی یابد، بی‌توجهی او را می‌رباید و اگر مصیبتی به او رسد، بی‌تابی او را رسوا می‌سازد. اگر مالی به دست آورد، بی‌نیازی او را به سرکشی و می‌دارد و اگر فقر او را گزد، اندوه او را مشغول می‌کند. اگر گرسنگی او را لاغر کند، ضعف او را عاجز می‌نماید و اگر سیری به او زیاده کند، شکم‌پری با او کاری کند که تنفس بر او دشوار شود. هر کوتاهی، به آن زیان می‌رساند و هر زیاده روی، تباه‌کننده آن است.

اهل بیت علیهم السلام

و فرمود علیه السلام:

نَحْنُ النَّمِرْقَةُ الْوُسْطَى بِهَا يَلْحَقُ التَّالِي وَإِلَيْهَا يَرْجِعُ الْغَالِي؛

ما متکا [محل اتکا] ی میانه‌ای هستیم که عقب مانده به آن ملحق می‌شود و مبالغه‌کننده، به سوی او باز می‌گردد.

ولایت نامه، ص: ۱۲۸

برای کوچ، آماده شوید

از سخنان حضرت علیه السلام این است:

تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقَدْ نُودِيَ فَيْكُم بِالرَّحِيلِ وَأَقْلُوا الْعُرْجِيَّةَ عَلَى الدُّنْيَا وَانْقَلَبُوا بِصَالِحٍ مَا بِحَضَرَتِكُمْ مِنَ الزَّادِ فَإِنَّ أَمَامَكُمْ عَقْبَهُ كَوْدًا وَمَنَازِلَ هَائِلَةً مَخُوفَةً لَا بُدَّ مِنَ الْمَمَرِّ عَلَيْهَا وَالْوُقُوفِ عِنْدَهَا فَإِمَّا بِرَحْمَةِ مِنَ اللَّهِ نَجَوْتُمْ مِنْ فُظَاظِهَا وَشِدَّةِ مُحْتَبَرِهَا وَكَرَاهَةِ مَنْظَرِهَا وَإِمَّا بِهِلَكَةٍ لَيْسَ بَعْدَهَا نَجَاءٌ، فَيَالَهَا حَسْرَةً عَلَى كُلِّ ذِي غَفْلَةٍ أَنْ يَكُونَ عُمْرُهُ عَلَيْهِ حَجَّةً؛

رحمت خدا بر شما! آماده شوید که در [میان] شما برای کوچ، آواز داده شده است. وسایل توقف [در] دنیا را کم کنید و با توشه

نیکویی که نزد شما است، [به سوی خدا] باز گردید؛ چرا که روبه‌روی شما گردنه‌ای ناهموار [و سخت‌گذر] و توقف‌گاه‌هایی وحشت‌زا و ترس‌آور است که ناگزیر باید بر آن‌ها گذر کرد و نزد آن‌ها ایستاد؛ پس یا با رحمت خداوندی، از خشونت و سختی تجربه و زشتی نمای آن‌ها نجات می‌یابید و یا به واسطه نابودی که پس از آن نجاتی نیست، [کار پایان پذیرد]؛ پس، حسرت بر هر غافلی که عمرش دلیل بر علیه او باشد.

وفا همراه راست‌گویی

الْوَفَاءُ تَوْأَمُ الصِّدْقِ وَلَا نَعْلَمُ نَجَاءً وَلَا جُنَّةً أَوْقَى مِنْهُ وَمَا يَغْدِرُ مَنْ يَعْلَمُ كَيْفَ الْمَرْجِعِ فِي الدَّهَابِ عَنْهُ وَلَقَدْ أَصْبَحْنَا فِي زَمَانٍ إِتَّخَذَ أَكْثَرُ أَهْلِ الشَّرِّ، كَيْسًا وَنَسَبَهُمْ أَهْلُ الْجَهْلِ إِلَى حَسِّ الْحِيلَةِ، مَا لَهُمْ - قَاتَلَهُمُ اللَّهُ - وَلَا يَت نامه، ص: ۱۲۹
 قَدْ يَرَى الْحَوْلُ الْقُلُبَ وَجَهَ الْحِيلَةِ وَدُونَهَا مَانِعٌ مِنَ اللَّهِ وَنَهْيُهُ فَيَدْعُهَا مِنْ بَعْدِ قُدْرَةٍ وَيَتَّهَزُّ فُرْصَتَهَا مَنْ لَا جَرِيحَةَ لَهُ فِي الدِّينِ؛
 وفا با راست‌گویی همراه است و رهایی یافتنی و سپری نگاه‌دارنده‌تر از آن نمی‌دانیم. کسی که می‌داند بازگشت چگونه است، در گذر از آن خیانت نمی‌کند. ما در روزگاری واقع شده‌ایم که بیش‌تر مردمانش، شرارت را زیرکی قرار داده، نادانان، آن‌ها رابه چاره‌شناسی نسبت می‌دهند- خدا آن‌ها را بکشد- آن‌ها را چه شده است؟ همانا صاحب فکر و آگاه به جابه‌جایی امور، صورت چاره را در حالی که همراه آن مانعی از امر و نهی الهی هست، می‌بیند و آن را پس از قدرت [بر انجام آن] رها می‌کند و کسی که در دین، پرهیزی ندارد، فرصت آن را مغتنم می‌شمارد.

کار در دنیا

النَّاسُ فِي الدُّنْيَا عَامِلَانُ: عَامِلٌ فِي الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا قَدْ شَغَلَتْهُ دُنْيَاهُ عَنْ آخِرَتِهِ، يَخْشَى عَلَى مَنْ يَخْلِفُ الْفَقْرَ، وَيَأْمَنُ عَلَى نَفْسِهِ فَيُفْنِي عُمَرَهُ فِي مَنَافِعِهِ غَيْرِهِ، وَآخَرُ عَمَلٍ فِي الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا فَجَاءَهُ الَّذِي لَهُ مِنَ الدُّنْيَا بَغِيرِ عَمَلٍ، فَأَصْبَحَ مَلَكًا عِنْدَ اللَّهِ لَا يَسْأَلُ شَيْئًا يَمْنَعُهُ؛
 مردم در دنیا دو گونه کار می‌کنند: کار کننده‌ای که در دنیا، برای دنیا [کار می‌کند] و دنیای او، او را از آخرتش بازداشته است و بر کسانی که باقی می‌گذارد، از فقر می‌ترسد؛ و از فقر بر خودش آسوده خاطر است؛ پس عمر خود را در سود دیگری تمام می‌کند. و دیگری که در دنیا برای پس از آن، کار می‌کند؛

ولایت نامه، ص: ۱۳۰

پس، آن‌چه از دنیا برای او (در تقدیر الهی) هست، بدون کار، نزد او می‌آید؛ در نتیجه در پیشگاه خداوند به صورت فرشته‌ای در آمده، چیزی نمی‌خواهد که خدا از او باز دارد.

فاصله میان دو عمل

شَتَانٌ بَيْنَ عَمَلَيْنِ، عَمَلٌ تَذْهَبُ لَدُّنْهُ وَتَبْقَى تَبِعَتُهُ، وَ عَمَلٌ تَذْهَبُ مُؤَنَّتُهُ وَيَبْقَى أَجْرُهُ؛
 چقدر میان دو عمل فاصله است؟ کاری که لذت آن می‌رود و زیانش باقی می‌ماند و کاری که سختی آن می‌رود و پاداش آن باقی می‌ماند.

مظلومیت علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

روزی علی علیه السلام سخنی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را می‌گفت که برخی به برخی دیگر نگاه کردند. حضرت علیه السلام فرمود:

مَا زِلْتُ مُذْ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَظْلُومًا وَقَدْ بَلَغَنِي مَعَ ذَلِكَ أَنَّكُمْ تَقُولُونَ إِنِّي أَكْذِبُ عَلَيْهِ، وَيُكَلِّمُ أَتْرُونِي أَكْذِبُ؟ فَعَلَى مَنْ أَكْذِبُ؟

اَعْلَى اللَّهِ؟ فَأَنَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِهِ أَمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ؟ وَأَنَا أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَهُ وَلَكِنْ لَهَجَهُ غِبْتُمْ عَنْهَا وَلَمْ تَكُونُوا مِنْ أَهْلِهَا وَعِلْمٌ عَجَزْتُمْ عَنْ حَمَلِهِ وَلَمْ تَكُونُوا مِنْ أَهْلِهِ، اذْ كِيلَ بِغَيْرِ ثَمَنٍ لَوْ كَانَ لَهُ وَعَاءٌ وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ؛

از وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (جان شریفش) گرفته شد، مظلوم بوده‌ام و با وجود این به من رسید که می‌گویید من بر او دروغ می‌بندم. وای بر شما! آیا گمان

ولایت نامه، ص: ۱۳۱

می‌کنید دروغ می‌بندم؟ بر چه کسی دروغ ببندم؟ آیا بر خدا؟ در حالی که من، اول کسی هستم که به او ایمان آورد. یا بر پیامبر خدا؟ و حال آن که من اول کسی هستم که او را تصدیق کرد؛ اما زبانی است که [هنگام تعلیم پیامبر] از آن غایب بودید و اهل آن نبودید و دانشی است که از برداشتنش ناتوان بودید و لیاقتش را نداشتید؛ چرا که پیمانه‌ای بی بها در اختیار بود؛ [البته] اگر برای آن ظرفی یافت می‌شد: و به تحقیق خبر آن [و درستی سخنانم] را پس از زمانی خواهید دانست. خواست بگوید که پیامبر صلی الله علیه و آله با او خلوت می‌کرد و پنهانی سخن می‌گفت.

اندرز دهنده‌ها

علی علیه السلام در حال تشییع جنازه‌ای، شنید مردی می‌خندد. فرمود علیه السلام: كَذَانُ الْمَوْتِ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا كُتِبَ وَكَانَ الْحَقُّ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا وَجَبَ وَكَانَ الْاَلَدَى نَرَى مِنَ الْاُمُوتِ سَفَرٌ عَمَّا قَلِيلٍ اِلَيْنَا رَاجِعُونَ، نَبُؤُهُمْ اُجْدَانُهُمْ، وَنَاكُلُ تَرَاتُهُمْ قَدْ نَسِينَا كُلَّ وَاِعْظَةٍ وَرَمِينَا بِكُلِّ جَائِحَةٍ؛ گویا مرگ در دنیا برای غیر ما نوشته شده است و مثل این که [رعایت] حق در آن بر غیر ما واجب شده و گویا مرده‌هایی که می‌بینیم، مسافرانی هستند که به زودی به سوی ما باز می‌گردند. آنان را در گورهایشان می‌کنیم و میراثشان را می‌خوریم. همانا هر پند دهنده‌ای را فراموش کرده، هدف هر مصیبت بزرگی قرار گرفته‌ایم.

ولایت نامه، ص: ۱۳۲

زیاده مال و زیاده سخن

و فرمود علیه السلام: طُوبَى لِمَنْ دَلَّ فِي نَفْسِهِ وَطَابَ كَسْبُهُ وَصَلَحَتْ سِرِيرَتُهُ وَحَسِنَتْ خَلِيقَتُهُ وَأَنْفَقَ الْفَضْلَ مِنْ مَالِهِ وَأَمْسَكَ الْفَضْلَ مِنْ لِسَانِهِ وَعَزَلَ عَنِ النَّاسِ شَرَّهُ وَوَسَعَتْهُ السُّنَّةُ وَلَمْ يَنْسِبْ إِلَى بِدْعَةٍ؛

خوشا به حال کسی که در [درون] خود، خوار، و در آمدش پاک، و پنهان او نیکو، و اخلاقش خوب شد. زیاده مالش را انفاق کرد و زیاده زبانش را نگه داشت و بدی اش را از مردم دور داشت. سنت او را در برگرفت [پیرو روش پیامبر شد] و به بدعت نسبت داده نشد.

سید رضی ابوالحسن رضی الله عنه می‌گوید: عده‌ای از مردم، این سخن، و سخن پیشین را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل نموده‌اند.

فرمانبری خدا

و فرمود علیه السلام:

مَنْ أَرَادَ عِزًّا بِلاَ عَشِيرَةٍ وَهَيْبَةٍ مِنْ غَيْرِ سُلْطَانٍ وَغِنًى مِنْ غَيْرِ مَالٍ وَطَاعَةً مِنْ غَيْرِ بَذْلِ، فَلْيَتَحَوَّلْ مِنْ ذُلِّ مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِلَى عِزِّ طَاعَةِ اللَّهِ فَإِنَّهُ يَجِدُ ذَلِكَ كُلَّهُ؛

هر کس، عزت بدون فامیل، و ابهت بدون حکمرانی، و بی نیازی بدون مال، و فرمان برداری بدون بخشش مال می خواهد، باید از خواری نافرمانی خدا به شرف اطاعت او برگردد که همه این ها را خواهد یافت.

ولایت نامه، ص: ۱۳۳

پس از جنگ جمل

هنگامی که از جنگ جمل دست کشیده بود، فرمود علیه السلام:

مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ النِّسَاءَ نَوَاقِصُ الْإِيمَانِ، نَوَاقِصُ الْعُقُولِ، نَوَاقِصُ الْحُظُوظِ، فَأَمَّا نُقْصَانُ إِيْمَانِهِنَّ فَقَعُودُهُنَّ عَنِ الصَّلَاةِ وَالصَّيَامِ فِي أَيَّامِ حِيضِهِنَّ وَأَمَّا نُقْصَانُ عُقُولِهِنَّ فَلَا شَهَادَةَ لَهُنَّ إِلَّا فِي الدِّينِ وَشَهَادَةُ إِمْرَأَتَيْنِ بِرَجُلٍ وَأَمَّا نُقْصَانُ حُظُوظِهِنَّ فَمَوَارِيثُهُنَّ عَلَى الْأَنْصَافِ مِنْ مَوَارِيثِ الرِّجَالِ؛

ای مردم! زنان ایمانشان ناتمام و عقلشان ناتمام و بهره شان ناتمام است؛ اما ناتمام بودن ایمانشان، دست کشیدن آنها از نماز و روزه در روزهای عادت ماهانه شان است؛ اما ناتمام بودن عقل آنها این است که گواهی آنها جز در مورد قرض قبول نیست و گواهی دو زن، برابر گواهی یک مرد است؛ اما ناتمام بودن بهره آنها، چون ارث آنها نصف ارث مردان است.

پرهیز از زنان بد

و فرمود علیه السلام:

إِتَّقُوا شِرَارَ النِّسَاءِ وَكُونُوا مِنْ خِيَارِهِنَّ عَلَى حَذَرٍ وَلَا تُطِيعُوهُنَّ فِي الْمَعْرُوفِ حَتَّى لَا يَطْمَعَنَّ فِي الْمُنْكَرِ؛

از زنان شرور پرهیزید و از خوبان آنها احتیاط کنید و در کار خوب، از آنها اطاعت نکنید مبادا در خواش کار زشت، طمع کنند.

ولایت نامه، ص: ۱۳۴

غیرت مرد و زن

غَيْرَةُ الْمَرْأَةِ كُفْرٌ وَغَيْرَةُ الرَّجُلِ إِيْمَانٌ؛

غیرت زن کفر، و غیرت مرد از ایمان است.

تعریف اسلام

اشاره

لَا نَسِبَ لِلْإِسْلَامِ نِسْبَةٌ لَمْ يَنْسِبْهَا أَحَدٌ قَبْلِي. الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ، وَالتَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ، وَالْيَقِينُ هُوَ التَّصَدِيقُ، وَالتَّصَدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ، وَالْإِقْرَارُ هُوَ الْأَدَاءُ، وَالْأَدَاءُ هُوَ الْعَمَلُ؛

اسلام را به گونه‌ای تعریف کنم که هیچ کس پیش از من تعریف نکرده باشد.

اسلام عبارت است از تسلیم، و تسلیم همان یقین است و یقین همان تصدیق [وقبول] کردن است و تصدیق همانا اعتراف و اعتراف،

عبارت است از ادا [وپرداخت] کردن، و ادا همان عمل به وظیفه است.

اسلام و ایمان

و فرمود علیه السلام:

قَدْ يَكُونُ الرَّجُلُ مُسْلِمًا وَلَا يَكُونُ مُؤْمِنًا، وَلَا يَكُونُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ مُسْلِمًا وَالْإِيمَانُ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَعَقْدٌ بِالْقَلْبِ وَعَمَلٌ بِالْجَوَارِحِ وَلَا يَتِمُّ الْمَعْرُوفُ إِلَّا بِثَلَاثٍ؛ تَعَجُّلُهُ وَتَصْغِيرُهُ وَتَشْتِيرُهُ، فَإِذَا عَجَلَتْهُ هَنَاتُهُ وَإِذَا صَغَّرَتْهُ عَظَمَتُهُ وَإِذَا سَتَرَتْهُ تَمَمَّتُهُ؛

گاهی مرد، مسلمان است؛ ولی مؤمن نیست و تا مسلمان نباشد، مؤمن نیست.

ایمان عبارت است از اقرار با زبان، و پیمان با قلب و کار کردن با اندام‌ها. کار خوب کامل نمی‌شود؛ مگر با سه صفت: سرعت [در انجام] آن، کوچک شمردن

ولایت نامه، ص: ۱۳۵

آن، و پنهان کردن آن. وقتی آن را سریع انجام دادی، دل‌پذیرش کرده‌ای و وقتی آن را کوچک شمردی، بزرگش کرده‌ای و وقتی آن را پنهان کردی، به پایش رسیده‌ای.

ویژگی‌های بخیل و متکبر

عَجِبْتُ لِلْبَخِيلِ الَّذِي اسْتَعَجَلَ الْفَقْرَ الَّذِي مِنْهُ هَرَبَ وَفَاتَهُ الْغِنَى الَّذِي إِيَّاهُ طَلَبَ فَيَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عِيشَ الْفُقَرَاءِ وَيُحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ الْاَغْنِيَاءِ وَعَجِبْتُ لِلْمُتَكَبِّرِ الَّذِي كَانَ بِالْأَمْسِ نُطْفَةً وَهُوَ غَدًا جِيفَةً، وَعَجِبْتُ لِمَنْ شَكَّ فِي اللَّهِ وَهُوَ يَرَى خَلْقَ اللَّهِ وَعَجِبْتُ لِمَنْ نَسِيَ الْمَوْتَ وَهُوَ يَرَى مَنْ يَمُوتُ وَعَجِبْتُ لِمَنْ أَنْكَرَ النِّشْأَةَ الْآخِرَى وَهُوَ يَرَى النِّشْأَةَ الْأُولَى وَعَجِبْتُ لِعَامِرٍ دَارِ الْفَنَاءِ وَتَارِكِ دَارِ الْبَقَاءِ؛

از بخیل تعجب می‌کنم که ناداری را که از آن می‌گریزد، پیش می‌اندازد، و بی‌نیازی را که می‌طلبد از دست می‌دهد. لذا در دنیا مانند ناداران زندگی می‌کند، و در آخرت مانند دارایان، از او حساب کشیده می‌شود و در شگفتم از متکبری که دیروز نطفه‌ای بود و فردا مرداری است و در شگفتم از کسی که در خدا شک می‌کند؛ در حالی که آفریده‌های خدا را می‌بیند و تعجب می‌کنم از کسی که مرگ را فراموش می‌کند؛ در حالی که کسی را که می‌میرد می‌بیند و تعجب می‌کنم از کسی که پیدایش دیگر [قیامت] را انکار می‌کند؛ در حالی که پیدایش اول را می‌بیند و در شگفتم از آباد کننده خانه نابودی و واگذارنده خانه جاودانگی.

ولایت نامه، ص: ۱۳۶

نتیجه کوتاهی در کار

مَنْ قَصَرَ فِي الْعَمَلِ، ابْتُلِيَ بِالْهَمِّ وَلَا حَاجَةَ لِلَّهِ فَيَمُنْ لَيْسَ لِلَّهِ فِي نَفْسِهِ وَمَالِهِ نَصِيبٌ؛

کسی که در انجام کار، کوتاهی کند، به اندوه گرفتار می‌شود و خداوند، به کسی که در جان و مالش برای خدا بهره‌ای نیست، نیاز ندارد.

دنیا مثل مار است

علی علیه السلام به سلمان فارسی - که رحمت خدا بر او باد- فرمود:

إِنَّ مَثَلَ الدُّنْيَا مَثَلُ الْحَيَّةِ لَئِنْ مَسَّهَا قَاتِلٌ سَئِمَهَا فَأَعْرِضَ عَمَّا يُعْجِبُكَ فِيهَا لِقَلَّةٍ مَا يَصْحَبُكَ مِنْهَا فَإِنَّ الْمَرْءَ الْعَاقِلَ كُلَّمَا صَارَ فِيهَا إِلَى سُورٍ أَشْخَصَتْهُ مِنْهَا إِلَى مَكْرُوهِ، وَدَعَا عَنْكَ هُمُومَهَا إِنْ أَيْقَنْتَ بِفِرَاقِهَا؛

همانا مثل دنیا، مثل مار است. لمس آن نرم، [اما] سم آن کشنده است؛ پس، در دنیا از آن چه تو را شاد کند، دوری کن؛ چرا که آن چه از دنیا با تو همراه باشد، اندک است و مرد عاقل، هر گاه در آن به شادی در آید، دنیا او را از آن شادی به ناپسند کوچ دهد. و اگر یقین به جدایی از آن داری، اندوه‌هایش را از خود واگذار.

ولایت نامه، ص: ۱۳۷

ابتدا و انتهای سرما

تَوَقَّوْا الْبَرْدَ فِي أَوَّلِهِ، وَتَلَقَّوْهُ فِي آخِرِهِ، فَإِنَّهُ يَفْعَلُ بِالْأَبْدَانِ كَفَعْلِهِ فِي الْأَشْجَارِ، أَوَّلُهُ يُحْرِقُ وَآخِرُهُ يُورِقُ؛
از سرما در ابتدای آن بپرهیزید و در آخرش آن را ملاقات کنید؛ چرا که با بدن‌ها همان کاری را انجام می‌دهد که با درختان می‌کند. اول آن می‌سوزاند و آخر آن برگ می‌رویاند.

بزرگی آفریدگار

عَظُمَ الْخَالِقَ عِنْدَكَ، يَصْغُرُ الْمَخْلُوقُ فِي عَيْنِكَ؛
آفریدگار را نزد خود بزرگ بشمار، آفریدگان در نظرت کوچک می‌شوند.

سرکشی، پیمان شکنی و حيله

ثَلَاثُ خِصَالٍ مَرْجِعُهَا عَلَى النَّاسِ فِي كِتَابِ اللَّهِ: الْبُغْيُ وَالنَّكَثُ وَالْمَكْرُ.
قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغَيْكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَقَالَ تَعَالَى: فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَقَالَ تَعَالَى: وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ؛

سه عادت است که باز گشتش - در کتاب خدا - بر مردم است: سرکشی، پیمان شکنی و حيله.
خداوند متعالی فرمود: «ای مردم، سرکشی شما فقط به زیان خود شما است» و خدای متعالی فرمود: «پس هر کس پیمان شکند، فقط بر زیان خود شکسته است» و فرمود: «و حيله زشت، کسی جز صاحبش را فرا نمی‌گیرد».

ولایت نامه، ص: ۱۳۸

تقوا بهترین توشه

چون علی علیه السلام از صفین بازگشت، بر قبرهای اطراف کوفه درآمد و فرمود علیه السلام:
يَا أَهْلَ الْقُبُورِ يَا أَهْلَ التُّرْبَةِ يَا أَهْلَ الْغُرْبَةِ يَا أَهْلَ الْوَحْدَةِ يَا أَهْلَ الْوَحْشَةِ! أَمَّا الدُّورُ فَقَدْ سَكِنَتْ وَأَمَّا الْأَزْوَاجُ فَقَدْ نُكِحَتْ وَأَمَّا الْأَمْوَالُ فَقَدْ قُسِّمَتْ. هَذَا خَيْرٌ مَا عِنْدَنَا فَمَا خَيْرٌ مَا عِنْدَكُمْ؟ ثُمَّ التَّفَتَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَمَّا لَوْ أَدْنَى لَهُمْ فِي الْكَلَامِ لَأَخْبَرُوكُمْ: أَنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى؛

ای اهالی گورها! ای اهالی خاک! ای اهالی دیار غربت! ای اهالی تنهایی! ای اهالی وحشت! اما خانه‌ها را سکنا گزیدند. همسران، به ازدواج در آمدند، و دارایی‌ها تقسیم شد. این است گزارش آنچه نزد ما است. گزارش آنچه نزد شما است، چیست؟ سپس رو به یاران خود کرد و فرمود: آگاه باشید. اگر به آن‌ها در سخن گفتن اجازه داده می‌شد، به یقین به شما خبر می‌دادند که بهترین توشه پرهیزگاری است.

دنیای بازار سودای آخرت

فرمود علیه السلام:

إِنَّ الدُّنْيَا دَارٌ صَدِيقٌ لِمَنْ صَدَّقَهَا وَدَارٌ عَافِيَةٌ لِمَنْ فَهَمَ عَنْهَا وَدَارٌ غَنَى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا وَدَارٌ مَوْعِظَةٌ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا، مَسْجِدٌ أَحْبَبَاءُ اللَّهِ وَ مُصَلَّى مَلَائِكَةِ اللَّهِ وَمَهْبُطٌ وَحْيِ اللَّهِ وَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ إِكْتَسَوْا فِيهَا الرَّحْمَةَ، وَرَبُّحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ فَمَنْ ذَا يَزِدُّهَا وَقَدْ أَذْنَتْ بَيْنَهَا وَنَادَتْ بِفِرَاقِهَا وَنَعَتْ نَفْسَهَا وَأَهْلَهَا فَمَثَلَتْ لَهُمْ بِلَانِهَا وَشَوْقَتُهُمْ بِسُرُورِهَا إِلَى السُّرُورِ وَرَاحَتْ بِعَافِيَةٍ وَابْتَكُرَتْ بِفَجِيعَةٍ وَلايت نامه، ص: ۱۳۹

تَرْغِيًّا وَتَرْهِيًّا وَتَحْوَيفًا وَتَحْذِيرًا فَلَمَّذَمَهَا رِجَالُ عِدَائِهِ النَّدَامِيَّةَ وَحَمَدَهَا آخِرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ذَكَرَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَذَكَّرُوا وَحَذَّرَتْهُمْ فَصَدَّقُوا وَوَعَّظَتْهُمْ فَاتَّعَظُوا، فَيَا أَيُّهَا الدَّامُ لِلدُّنْيَا الْمُغْتَرَّ بِغُرُورِهَا بِمَ تَذُمَّهَا؟ أَنْتَ الْمُتَجَرِّمُ عَلَيْهَا أَمْ هِيَ الْمُتَجَرِّمَةُ عَلَيْكَ؟ مَتَى اسْتَهْوَتْكَ؟ أَمْ مَتَى عَزَّتْكَ؟ أَمْ بِمَصَارِعِ آبَائِكَ مِنَ الْبُلَى؟ أَمْ بِمَضَاجِعِ أُمَّهَاتِكَ تَحْتَ الثَّرَى؟ كَمْ عَلَلَّتْ بِكَفَيْكَ؟ وَكَمْ مَرَّضَتْ بِبِدَائِكَ؟ تَبَغَى لَهُمُ الشِّفَاءُ، وَتَسْتَوَصِفُ لَهُمُ الْأَطْبَاءَ لَمْ يَنْفَعِ أَحَدُهُمْ إِشْفَاقُكَ، وَلَمْ تَسْعَفْ فِيهِ بَطْلَانَتُكَ قَدْ مَثَلَتْ لَكَ بِهِ الدُّنْيَا نَفْسَكَ وَبِمَصْرَعِهِ مَصْرَعَكَ؛

به درستی که دنیا، برای کسی که آن را تصدیق کند، خانه راستی و برای شخصی که آن [چه خبر داد] را درک کند، سرای عافیت است، و برای کسی که از آن توشه بگیرد، خانه بی نیازی و برای فردی که پند پذیرد، سرای اندرز است. سجده گاه عاشقان خدا، و محل نماز فرشتگان خدا و جای فرود وحی خدا و محل داد و ستد دوست داران خدا است که در آن [لباس] رحمت الهی به تن کرده [رحمت الهی را به دست آوردند] و در آن بهشت را بهره بردند؛ پس، چه کسی بدش را می گوید؛ در حالی که جدا شدنش را اعلام نموده و به دوری خود، ندا در داد و خود و اهالی اش را معرفی کرد و با گرفتاری اش [گرفتاری آخرت را] برایشان نمایش داد و با شادی خود آنان را به شادی [واقعی] تشویق نمود شب با تندرستی گذشت و بامدادان مصیبتی نو آورد. [همه این ها] برای تشویق و تهدید و ترسانیدن و بر حذر داشتن [است]؛ پس مردانی فردا با پشیمانی، او را نکوهش می کنند و برخی دیگر در روز قیامت آن را می ستایند. دنیا به یادشان آورد و آن ها یادآور شدند. بر حذرشان داشت و آن ها باور کردند. به آنان اندرز داد و آن ها پذیرفتند؛ پس ای بدگوی دنیا که به خدعه آن فریب خورده ای! به

ولایت نامه، ص: ۱۴۰

چه [علت] بدش را می گویی؟ آیا او را مجرم می شماری یا او تو را مجرم می داند؟ چه وقت تو را سرگردان کرد یا کی تو را فریفت؟ آیا به پوسیدگی جاهای بر خاک افتادن [قبرهای] پدرانت؟ یا به خوابگاه های مادرانت زیر خاک؟ چه قدر با دو کُفَت یاری نمودی؟ و چه قدر با دو دستت، مداوا کردی؟

برای آن ها شفا می خواستی و برایشان از پزشکان دارو طلب می کردی [ولی] دل سوزی تو به هیچ کدام سود نرساند و با درخواست در آن [مرض]، امدادی نرساندی. دنیا برای تو با او [وسر نوشتش، آینده] خود تو را مجسم، و با نابودی او، نابودی ات را مجسم کرد.

دارایی و فرزندان

و فرمود علیه السلام:

الْمَالُ وَالْبَنُونَ حَرْثُ الدُّنْيَا وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ حَرْثُ الْآخِرَةِ وَقَدْ يَجْمَعُهُمَا لِأَقْوَامٍ؛

دارایی و پسران، کشت دنیا، و کار نیک، کشت آخرت است و گاه خداوند، این دو را برای گروه هایی جمع کرده است.

دوست داشتن دنیا

مَنْ لَهَجَ قَلْبُهُ بِحُبِّ الدُّنْيَا إِلْتَاطَ مِنْهَا بِثَلَاثٍ: هَمٌّ لَا يُغْنِيهِ وَأَمَلٌ لَا يُدْرِكُهُ وَرَجَاءٌ لَا يَنَالُهُ؛

هر کس دلش به دوستی دنیا حریص باشد، با سه چیز از آن همراه شود: اندوهی که کهنه‌اش نمی‌کند [و همیشه همراه اوست] و آرزویی که به آن نرسد، و امیدی که به آن دست نیابد.

ولایت نامه، ص: ۱۴۱

ندای فرشته

إِنَّ لِلَّهِ مَلَكَائِيْنَادِي فِي كُلِّ يَوْمٍ: لِدُّوَا لِلْمَوْتِ وَاجْمَعُوا لِلْفَنَاءِ وَابْنُوا لِلْخَرَابِ؛
خداوند فرشته‌ای دارد که هر روز ندا می‌دهد: برای مُردن بزیاید و برای نابود شدن جمع کنید و برای خراب شدن بسازید.

خانه گذار

الدُّنْيَا دَارٌ مَمَرٌ إِلَى دَارٍ مَقَرٍّ، وَالنَّاسُ فِيهَا رَجُلَانِ: رَجُلٌ بَاعَ نَفْسَهُ فَأَوْبَقَهَا وَرَجُلٌ إِبْتَاعَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا؛
دنیا، سرای گذر به سوی خانه اقامت است و مردم در آن دو گونه‌اند: مردی که [جان] خود را [با پیروی خواهش‌ها] فروخته؛ در نتیجه، آن را هلاک کرده است و فردی که جانش را [با فرمان‌برداری از فرامین الهی] خریداری کرده؛ پس آن را آزاد نموده است.

دوستی حقیقی

لَا يَكُونُ الصَّدِيقُ صَدِيقًا حَتَّى يَحْفَظَ أَخَاهُ فِي ثَلَاثٍ: فِي نِكَبَتِهِ وَغَيْبَتِهِ وَوَفَاتِهِ؛
دوست، دوست نمی‌باشد؛ مگر این که از برادرش در سه مورد محافظت نماید:
در مصیبتش، در نبودنش، و در مرگش.

ولایت نامه، ص: ۱۴۲

دعا، توبه، استغفار و شکر

مَنْ أُعْطِيَ أَرْبَعًا لَمْ يُحَرِّمْ أَرْبَعًا. مَنْ أُعْطِيَ الدُّعَاءَ، لَمْ يُحَرِّمْ الْإِجَابَةَ وَمَنْ أُعْطِيَ التَّوْبَةَ لَمْ يُحَرِّمْ الْقَبُولَ وَمَنْ أُعْطِيَ الْإِسْتِغْفَارَ لَمْ يُحَرِّمْ الْمَغْفِرَةَ وَمَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ لَمْ يُحَرِّمْ الزِّيَادَةَ وَتَصَدِيقُ ذَلِكَ فِي الْقُرْآنِ؛ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي الدُّعَاءِ: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» وَقَالَ تَعَالَى فِي الْإِسْتِغْفَارِ: «وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا» وَقَالَ تَعَالَى فِي الشُّكْرِ: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» وَقَالَ تَعَالَى فِي التَّوْبَةِ:

«إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ، ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ»؛

هر کس چهار چیز به او داده شود، از چهار چیز محروم نخواهد شد. هر کس توفیق دعا به او داده شود، از اجابت محروم نمی‌شود، و هر کس به او توبه عطا شود، از قبول [توبه] محروم نخواهد شد و هر کس به او آمرزش خواستن داده شود، از بخشوده شدن محروم نخواهد شد. و به هر کس، شکرگزاری داده شود، از فزونی محروم نخواهد گشت و این مطلب در قرآن تصدیق شده است. خداوند متعالی درباره دعا فرمود: مرا بخوانید [تا] شما را اجابت کنم و خدای متعالی، درباره طلب آمرزش فرمود: و هر کس عمل زشتی انجام دهد یا نسبت به خود ستمی روا دارد؛ سپس از خدا آمرزش بخواهد، خدا را آمرزنده مهربان خواهد یافت. و خدای تعالی، درباره شکرگزاری فرمود: اگر شکر گزاری، حتماً [عطای] شما را زیاد خواهیم کرد. و خدای متعالی، درباره توبه فرمود: همانا، توبه از [طرف] خدا، برای کسانی است که به سبب نادانی، کار زشت انجام داده؛ سپس به زودی توبه می‌کنند؛ پس خداوند برایشان باز می‌گردد و [توبه آن‌ها را می‌پذیرد].

ولایت نامه، ص: ۱۴۳

جهاد زن

و علی علیه السلام فرمود:

الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقَى وَالْحَجُّ جِهَادُ كُلِّ ضَعِيفٍ وَلِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ، وَزَكَاةُ الْبَدَنِ الصَّيَامُ، وَجِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعْلِ؛

نماز [سبب] نزدیکی هر پرهیزکار [به خداوند]، و حج، جهاد هر ناتوان است و برای هر چیز، زکاتی است و زکات بدن، روزه است. و جهاد زن، خوب معاشرت کردن با شوهر است.

جایگزینی

إِسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ، وَمَنْ أَيْقَنَ بِالْخَلْفِ جَادَ بِالْعَطِيَّةِ؛

روزی را با صدقه [دادن] پایین آورید، و هر کس به جای گزینی یقین داشته باشد، هدیه را بذل می کند.

اندازه کمک

اشاره

تُنْزَلُ الْمَعُونَةُ عَلَى قَدْرِ الْمُؤْنَةِ؛

کمک به مقدار خرج انسان نازل می شود.

میان‌روی

التَّقْدِيرُ نِصْفُ الْعَيْشِ، وَمَا عَالَ إِمْرَأٌ اقْتَصَدَ؛

بر آورد کردن [امور]، نیمی از زندگانی است، و کسی که میان‌روی کرد،

ولایت نامه، ص: ۱۴۴

فقیر نشد.

کمی عیال

قَلَّ الْعِيَالُ أَحَدُ الْيَسَارِينَ؛

کمی افراد تحت تکفل، یکی از دو آسانی [و بی نیازی] است.

دوستی

التَّوَدُّدُ نِصْفُ الْعَقْلِ؛

نشان دادن دوستی نیمی از عقل است. ولایت نامه ؛ ص ۱۴۴

اندوه

الْهَمُّ نِصْفُ الْهَرَمِ؛

اندوه، نیمی از پیری است.

صبر

يُنْزَلُ الصَّبْرُ عَلَى قَدَرِ الْمُصِيبَةِ، وَمَنْ ضَرَبَ عَلَى فِخْذِهِ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ حَبَطَ أَجْرُهُ؛

صبر، به اندازه مصیبت نازل می‌شود، و هر کس وقت مصیبت، بر ران خود زند، پاداشش تباه می‌شود.

نماز و روزه واقعی

كَمْ مِنْ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الظَّمْأُ وَكَمْ مِنْ قَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ قِيَامِهِ إِلَّا الْعَنَاءُ. حَبَّذَا نَوْمُ الْأَكْيَاسِ وَإِفْطَارُهُمْ. عَيْبُوا الْحُمَقَى بِصِيَامِهِمْ وَقِيَامِهِمْ، ولایت نامه، ص: ۱۴۵

وَاللَّهِ لَنَوْمٌ عَلَى يَقِينٍ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ أَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْمُغْتَرِّينَ؛

چه بسیار روزه داری که از روزه‌اش برای او جز تشنگی [بهره‌ای] نیست و چه بسیار نماز خوانی که از نمازش، جز سختی برای او نیست. خواب افراد زیرک و افطارشان چه خوب است. احمقان با روزه و نماز خود [به آنها] عیب می‌گیرند. به خدا قسم، خواب با یقین، به حتم بهتر از عبادت فریب خوردگان اهل زمین است.

پرهیز از ربا

لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا فِي مُعَامِلَاتِكُمْ فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لِلرَّبِّ أَوْحَى فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ دَيِّبِ النَّمْلِ عَلَى صَفَاءِ سَوْدَاءٍ فِي لَيْلَةٍ ظَلَمَاءٍ؛ در داد و ستدهایتان ربا نخورید. قسم به آن که دانه را شکافت و آدمی را به وجود آورد، ربا در این امت، از راه رفتن مورچه بر سنگ سیاه صاف، در شب تاریک، پنهان‌تر است.

سید رضی رضی الله عنه می‌گوید: این سخن از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز نقل می‌شود و شگفت نیست که این دو سخن یکی شود و این دو راه با هم بیامیزد؛ چرا که هر دو به یک رَوِشند و از یک منبع برمی‌گیرند.

دعا و دفع بلا

سُوسُوا إِيْمَانَكُمْ بِالصَّدَقَةِ وَحَصِّنُوا أَمْوَالَكُمْ بِالزَّكَاةِ وَادْفَعُوا الْبَلَاءَ بِالْدُّعَاءِ؛

با صدقه دادن، ایمانتان را سر و صورت دهید و مال‌هایتان را با [پرداخت] زکات نگه‌دارید و بلا را به وسیله دعا دفع کنید.

ولایت نامه، ص: ۱۴۶

سفارش به کمال

از سخنان امیرمؤمنان علیه السلام به کمال بن زیاد نخعی (به‌طور کامل) این است:

ابی صالح نقل کرد که کمال بن زیاد گفت: امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام دستم را گرفت و به سوی بیابان بیرون برد. هنگامی که به صحرا رسید، نفس عمیقی کشید؛ سپس فرمود:

يَا كَمِيلُ بْنَ زِيَادٍ! إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا فَاحْفَظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ. النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: فَعَالِمٌ رَبَّانِيٍّ وَمُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ وَهَمَّجٌ رَعَاةٍ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِيٍّ. يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ، لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَلَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ. يَا كَمِيلُ بْنَ زِيَادٍ! الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنْ

الْمَالِ الْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَأَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ، وَالْمَالُ تَنْقُصُهُ النَّفَقَةُ وَالْعِلْمُ يَزْكُو عَلَى الْإِنْفَاقِ. يَا كَمِيلُ بِن زِيَادًا! مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينَ يُدَانُ بِهِ. يَكْسِبُ الْإِنْسَانُ الطَّاعَةَ فِي حَيَاتِهِ وَجَمِيلَ الْأَحْدُوثِ بَعْدَ وَفَاتِهِ وَالْعِلْمَ حَاكِمًا وَالْمَالَ مَحْكُومًا عَلَيْهِ.

یا کمیل بن زیاد! هَلَمَّكَ خُزَانُ الْأَمْوَالِ وَهُمْ أَحْيَاءُ وَالْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ. أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَأَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ. هَا إِنَّ هَاهُنَا لَعِلْمًا جَمًّا (وَأَشَارَ إِلَى صَدْرِهِ) لَوْ أَصِيبَتْ لَهُ حَمَلَةٌ. بَلَى أَصِيبُ لَقِنًا غَيْرَ مَأْمُونٍ عَلَيْهِ مُسْتَعْمِلًا آلَهُ الدِّينِ لِلدُّنْيَا وَمُسْتَظْهِرًا بِنِعْمِ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ وَبِحُجَجِهِ وَلَايَتِ نَامِهِ، ص: ۱۴۷

عَلَى أَوْلِيَائِهِ، أَوْ مُنْقَادًا لِحَمَلَةِ الْحَقِّ لَا- بَصِيرَةَ لَهُ فِي إَغْيَائِهِ، يَنْقَدِحُ الشَّكُّ فِي قَلْبِهِ لِأَوَّلِ عَارِضٍ مِنْ شُبْهَةٍ؛ أَلَا لَإِذَا وَلَا ذَاكَ أَوْ مِنْهُمَا بِاللَّذَّةِ سِلَسِ الْقِيَادِ لِلشَّهْوَةِ أَوْ مُغْرَمًا بِالْجَمْعِ وَالْإِدْخَارِ، لَيْسَا مِنْ رِعَاةِ الدِّينِ فِي شَيْءٍ، أَقْرَبُ شَبْهًا بِهِمَا الْأَنْعَامُ السَّائِمَةُ. كَذَلِكَ يَمُوتُ الْعِلْمُ بِمَوْتِ حَامِلِيهِ. اَللَّهُمَّ بَلَى، لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ إِمَّا ظَاهِرًا مُشْهُودًا أَوْ خَافِيًا مَغْمُورًا لِنَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ، وَكَمْ ذَا، وَأَيْنَ أَوْلَيْكَ، أَوْلَيْكَ وَاللَّهِ الْأَقْلُونَ عِدَدًا وَالْأَعْظَمُونَ قَدْرًا. بِهِمْ يَحْفَظُ اللَّهُ حُجَجَهُ وَبَيِّنَاتِهِ حَتَّى يُودِعُوهَا نُظَرَانَهُمْ وَيَزَرِّعُوهَا فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ. هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ وَبَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ وَاسْتَلَانُوا مَا اسْتَوْعَرَ الْمُتَرَفُّونَ وَأَنْسَوُا مَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ وَصَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَيْدِيهِمْ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى.

اَوَّلَيْكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَالِدُّعَاءُ إِلَى دِينِهِ. آهَ آهَ شَوْقًا إِلَى رُؤْيَيْتِهِمْ.

إِنْصَرَفَ إِذَا شِئْتَ؛

ای کمیل بن زیاد! این دل‌ها ظروفی است که بهترین آن‌ها در برگیرنده‌ترین آن‌ها است. آن‌چه را برای تو می‌گویم، از من به خاطر بسپار. مردم سه دسته‌اند:

عالم ربّانی و دانشجوی راه نجات و توده سر در گم (/ مگس صفت)، پیروان هر فریاد زنده که با هر بادی متمایل می‌شوند. از نور علم روشنایی نگرفته و به پایه مطمئنی پناه نبرده‌اند. ای کمیل بن زیاد! دانش، بهتر از مال است. دانش تو را نگاه می‌دارد، حال آن که مال راتو پاس می‌داری. هزینه از دارایی می‌کاهد؛ در حالی که علم با بخشش، زیاد می‌شود. ای کمیل بن زیاد! دانستن علم، وامی است

ولایت نامه، ص: ۱۴۸

که در برابر آن پاداش داده می‌شود. به وسیله آن آدمی در زندگانی‌اش فرمان‌برداری پرودگار و پس از مرگش، ذکر خیر را به دست می‌آورد. دانش، فرمان‌روا است و بر مال فرمان‌روایی می‌شود.

ای کمیل بن زیاد! گرد آورندگان اموال با اینکه زنده‌اند نابود شده‌اند [اما] تا روزگار هست دانشمندان زنده‌اند. جسم‌هایشان از دست رفته است و مثال‌های ایشان در دل‌ها وجود دارد. آگاه باش که به یقین در این جا، دانش انباشته‌ای است- و اشاره به سینه [شریف] خویش نمود- ای کاش برای آن حمل‌کنندگانی می‌یافتم. بلکه به فردی باهوش غیر مطمئن، که ساز و برگ دین را برای دنیا به کار می‌برد، و از نعمت‌های خدا بر ضد بندگان او و از براهینش بر ضد دوست‌داران او کمک می‌گیرد، بر می‌خورم یا کسی که فرمان‌بردار حاملان حق است؛ در به پایان رساندن آن شناختی ندارد، با نخستین شبهه‌ای که روی دهد، شک در دل او اثر می‌گذارد؛ آگاه باش نه این و نه آن [شایسته، این دانش نیستند] یا [به کسانی بر می‌خورم] که حریص به لذت و رام شهوتند، یا [کسانی] که دل‌داده جمع و ذخیره کردن [مال] ند، این دو [گروه] از حافظان دین نیستند، نزدیک‌ترین شبیه به این دو [دسته] چارپایان چرنده‌اند. این گونه دانش، با مرگ حاملانش می‌میرد.

آری، خدایا! زمین از کسی که با دلیل برای خدا به پا خیزد- یا آشکارا و در دید یا پنهان و گمنام- تهی نمی‌شود، تا براهین و نشانه‌های روشن خداوند باطل نگردد و اینان چه تعداد و کجایند؟ آنان به خدا قسم، در عدد کمترین، و در منزلت بزرگترین‌اند. خداوند به وسیله آن‌ها ادله و براهین‌هایش را- تا آن هنگام که نزد همانندهای خود به امانت گذرانند و در دل مانند خود کشت

کنند - حفظ

ولایت نامه، ص: ۱۴۹

خواهد کرد.

دانش بر اساس بینش حقیقی، به آن‌ها هجوم آورده است و با روح یقین همراه شده‌اند.

آنچه را خوش گذران‌ها سخت می‌شمارند، نرم یافته‌اند و به آنچه نادانان از آن وحشت دارند، انس گرفته‌اند و در دنیا همراه بدن‌هایی هستند که روح هایشان به آن جایگاه بلند وابسته است. آنان جانشینان خدا در زمینش و دعوت کنندگان به دین اویند. آه، آه، از شوق دیدار آن‌ها.

کمیل! هرگاه که خواستی، برو.

زبان

المرءُ مَحْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ؛

مرد زیر زبانش نهفته است [تا سخن نگوید، شناخته نمی‌شود].

منزلت آدمی

هَلَكَ إِمْرُؤٌ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ؛

شخصی که ارزش خود را ندانست، نابود شد.

پایانی شیرین یا تلخ

لِكُلِّ إِمْرٍ عَاقِبَةُ حُلُوٍّ أَوْ مُرٍّ؛

هر کسی پایانی شیرین یا تلخ دارد.

ولایت نامه، ص: ۱۵۰

آنچه از دست رود

لِكُلِّ مُقْبِلٍ إِدْبَارٌ، وَمَا أُدْبَرَ كَأَنْ لَمْ يَكُنْ؛

هر رو آورنده‌ای، پشت کردنی دارد و هر چه پشت کند، گویی نبوده است.

هدایا آزمایش است

أَكْثَرُ الْعَطَايَا فِتْنَةٌ وَمَا كُلُّهَا مَحْمُودٌ فِي الْعَاقِبَةِ؛

بیش تر هدیه‌ها آزمایش است، و همه آن‌ها پایان پسندیده ندارد.

صبر تلخ

الصَّبْرُ لِإِعْطَاءِ الْحَقِّ مُرٌّ، وَمَا كُلُّ لَهُ بِمُطَبِّقٍ؛

شکیبایی برای دادن حق، تلخ است و همه کس آن را تحمل نمی‌کند.

پیروزی شکیبا

لَا يَعْدُمُ الصَّبْرُ الظَّفَرَ، وَإِنْ طَالَ بِهِ الزَّمَانُ؛

کسی که صبر پیشه است، پیروزی را از دست نمی‌دهد؛ گرچه زمان آن طولانی شود.

پسندیدن کار

الرَّاضِي بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالدَّاحِلِ فِيهِ مَعَهُمْ؛

کسی که کار گروهی را پسندد، مانند کسی است که با آنان در آن کار همراه است.

ولایت نامه، ص: ۱۵۱

دو گناه برای هر باطل

عَلَى كُلِّ دَاخِلٍ فِي بَاطِلٍ إِثْمَانٌ: إِثْمُ الْعَمَلِ بِهِ، وَإِثْمُ الرِّضَا بِهِ؛

هر کس که در کار باطلی وارد شود، دو گناه دارد: گناه انجام آن، و گناه پسندیدن آن.

درخواست‌های متفاوت

مَا اخْتَلَفَتْ دَعَوَتَانِ إِلَّا كَانَتْ إِحْدَاهُمَا ضَلَالَةً؛

[هیچ گاه] دو دعوت با هم اختلاف پیدا نمی‌کند؛ مگر این که یکی از آن دو گمراهی است.

در حق تردید نکرده‌ام

مَا شَكَكْتُ فِي الْحَقِّ مُنْذُ أُرِيتُهُ؛

از هنگامی که حق به من نشان داده شد، در آن تردید نکردم.

به من دروغ گفته نشد

مَا كَذَبْتُ وَلَا كُذِّبْتُ وَلَا ضَلَلْتُ وَلَا ضُلُّ بِي؛

دروغ نگفتم و به من [نیز] دروغ گفته نشد و گمراه نشدم و به وسیله من [نیز کسی] گمراه نشد.

شروع کننده ستم

لِلظَّالِمِ الْبَادِي غَدًا بِكَفِّهِ عَصَّةٌ؛

فردا [ی قیامت] برای ستمگر آغاز کننده، دست گزیدن است.

ولایت نامه، ص: ۱۵۲

الرَّحِيلُ وَشَيْكٌ؛

کوچ، نزدیک است.

اطمینان

مَنْ وَثِقَ بِمَاءٍ لَمْ يَظْمَأْ؛

کسی که به آبی اطمینان داشته باشد، تشنه نخواهد شد. [منظور از آب، چشمه هدایت اهل بیت علیهم السلام است].

ایستادن در برابر حق

مَنْ أَبَدَى صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَكَ؛

هر کس چهره‌اش را برای حق ظاهر کند [در برابر آن بایستد]، نابود می‌شود.

عهد و پیمان

إِسْتَعْصِمُوا بِالذِّمِّ فِي أَوْتَادِهَا؛

به پیمان‌ها در میخ‌هایش چنگ زنید [شرایط عهد و پیمان را استوار نمایید].

فرمانبری

عَلَيْكُمْ بِطَاعَةِ مَنْ لَا تُعَذَّرُونَ بِجَهَالَتِهِ؛

بر شماست از شخصی فرمان ببرید که در شناختنش، عذری ندارید.

ولایت نامه، ص: ۱۵۳

بصیرت و هدایت

قَدْ بُصِّرْتُمْ إِنْ أَبْصَرْتُمْ، وَقَدْ هُدِيتُمْ إِنْ اهْتَدَيْتُمْ؛

به یقین، اگر چشم باز کنید، شناسایی داده شده‌اید و اگر هدایت پذیرید، راهنمایی شده‌اید.

وصیت امیر مؤمنان علیه السلام

قسمتی از گفتار امیر مؤمنان علیه السلام در پایان عمرش، آن هنگام که ابن ملجم لعنه الله علیه او را ضربت زد:

وَصَيْتِي لَكُمْ أَلَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا وَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَلَا تَضَيِّعُوا سَيِّئَتَهُ. أَقِيمُوا هَذِينَ الْعُمُودِينَ وَخَلَاكُمْ ذَمًّا. أَنَا بِالْأَمْسِ صَاحِبُكُمْ وَالْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ وَعَدَامُفَارِقُكُمْ. إِنْ أَبَقَ فَأَنَا وَلِيُّ دَمِي وَإِنْ أَفْنٍ فَالْفَنَاءُ مِيعَادِي وَإِنْ أَعْفُ فَالْعَفْوُ لِي قُرْبَةٌ وَهُوَ لَكُمْ حَسَنَةٌ. «أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ»؛

سفارشم برای شما این است که چیزی را همتای خدا قرار ندهید و سیره محمد صلی الله علیه و آله را از میان نبرید. این دو پایه را به پا دارید؛ [آن گاه] از نکوهش عاری هستید. من دیروز، همراه شما و امروز عبرت شمایم و فردا از شما جدا می‌شوم. اگر باقی ماندم، من عهده دار خون خود هستم و اگر از میان رفتم، فنا وعده من است. اگر ببخشم، بخشش برای من نزدیکی [به خدای

متعالی] و برای شما نیکی است: پس گذشت کنید. آیا دوست ندارید خدا شما را پیامرزد؟
ولایت نامه، ص: ۱۵۴

شیوه سرزنش

عَاتِبَ أَخَاكَ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ وَارْدُدْ شَرَّهُ بِالْإِنْعَامِ عَلَيْهِ؛
برادرت را با نیکی سرزنش کن، و با بخشش به او، بدی اش را برگردان.

در جایگاه تهمت

مَنْ وَضَعَ نَفْسَهُ مَوْضِعَ التُّهْمَةِ فَلَا يُلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنَّ؛
هر کس خودش را در جای تهمت قرار دهد، شخصی را که به او بد گمان شود، نکوهش نکند.

ویژگی فرمانروایی

اشاره

مَنْ مَلَكَ، إِشْتَأَتْهُ؛
آن که فرمان روا شود، [همه چیز را] به خود اختصاص دهد.

خود رأیی

مَنْ إِسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ؛
هر کس خود رأی باشد، نابود می شود.

پنهان کردن راز

مَنْ كَتَمَ سِرَّهُ كَانَتْ الْخَيْرَةُ بِيَدِهِ؛
هر کس راز خود را پنهان کند، اختیار به دست خود او است.
ولایت نامه، ص: ۱۵۵

فقر

الْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ؛
ناداری، مرگ بزرگ تر است.

ادای حق

مَنْ قَضَى حَقَّ مَنْ لَا يَقْضِي حَقَّهُ فَقَدْ عَبَّدَهُ؛
هر کس، حق آن که حقش را ادا نمی کند، ادا کند، او را بنده خود ساخته است.

نافرمانی آفریدگار

لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ؛

[جایی که] نافرمانی آفریدگار [است] اطاعت آفریده [شایسته] نیست.

پند به یاران

از سخن امیرمؤمنان علیه السلام که یکی از یاران را پند می‌داد این است:

لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْآخِرَةَ بِغَيْرِ عَمَلٍ وَيَرْجَى التَّوْبَةَ بِطُولِ الْأَمَلِ. يَقُولُ فِي الدُّنْيَا بِقَوْلِ الزَّاهِدِينَ. وَيَعْمَلُ فِيهَا بِعَمَلِ الزَّاعِجِينَ. إِنْ أُعْطِيَ مِنْهَا لَمْ يَشْبَعْ وَإِنْ مُنِعَ مِنْهَا لَمْ يَقْنَعْ. يَعْجُزُ عَنْ شُكْرِ مَا أُوتِيَ وَيَعْجِبُهُ الزِّيَادَةُ فِيهَا بَقَى. يَنْهَى وَلَا يَنْتَهَى وَيَأْمُرُ بِمَا لَا يَأْتِي. يُحِبُّ الصَّالِحِينَ وَلَيْسَ مِنْهُمْ وَيُبْغِضُ الْمُنْذِبِينَ وَهُوَ أَحَدُهُمْ. يَكْرَهُ الْمَوْتَ لِكَثْرَةِ ذُنُوبِهِ وَيُقِيمُ عَلَى مَا يَكْرَهُ الْمَوْتَ لَهُ. تَغْلِبُهُ نَفْسُهُ عَلَى مَا يَظُنُّ وَلَا يَغْلِبُهَا عَلَى مَا يَسْتَقِينُ. يَخَافُ عَلَى غَيْرِهِ بِأَدْنَى مِنْ ذَنْبِهِ وَيَرْجُو وَلَايَتِ نَامِهِ، ص: ۱۵۶

لِنَفْسِهِ بِأَكْثَرٍ مِنْ عَمَلِهِ. النَّوْمُ مَعَ الْأَغْنِيَاءِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الذِّكْرِ مَعَ الْفُقَرَاءِ؛

از کسانی مباش که بدون انجام کاری آرزوی آخرت دارد و با آرزوی دراز، توبه را به تأخیر می‌اندازد. در دنیا، چون پارسایان سخن می‌گوید؛ در حالی که کار دوست‌داران دنیا را انجام می‌دهد. اگر از دنیا به او داده شود، سیر نمی‌گردد و اگر از آن باز داشته شود، [به آن چه دارد] قناعت نمی‌کند. از شکرگزاری داده‌ها ناتوان است و زیاده‌ای که باقی است [و به او نرسیده]، شگفت‌زده‌اش می‌کند. [دیگران را از کار بد] باز می‌دارد؛ [ولی خودش] دست برنمی‌دارد، و به آن چه انجام نمی‌دهد، فرمان می‌دهد. نیکوکاران را دوست دارد؛ ولی از زمره آنان نیست. از گناه کاران بدش می‌آید؛ حال آن که خود، یکی از آنان است.

به سبب زیادی گناهانش، از مرگ بدش می‌آید. و بر [همان] چیز که به سبب آن، مرگ را بد می‌شمارد، می‌ایستد. بر اساس گمانی که می‌برد، نفسش بر او پیروز می‌گردد و بر اساس یقینی که دارد بر نفس خود پیروز نمی‌شود. بر غیر خود، به کم‌تر از گناه خود می‌ترسد و برای خود بیش از [تلاش و] کارش امیدوار است. خواب با توانگران، برای او دوست داشتنی‌تر از ذکر [خداوند]، همراه فقیران است.

روزهایم را تباه کردند

از گفتار علی علیه السلام این سخن است:

قَدْ قَطَعُوا رَحِمِي وَاضَاعُوا أَيَّامِي وَدَفَعُوا حَقِّي وَصَيَّرُوا عَظِيمَ مَنَزِلَتِي وَأَجْمَعُوا عَلَى مُنَازَعَتِي. لَا يُعَابُ الْمَرْءُ بِتَأْخِيرِ حَقِّهِ. إِنَّمَا يُعَابُ مَنْ أَخَذَ مَا وَلَايَتِ نَامِهِ، ص: ۱۵۷

لَيْسَ لَهُ؛

خویشاوندی مرا قطع، و روزهایم را تباه کردند و حق مرا پس زدند و مقام بزرگ مرا کوچک شمردند و بر کشمکش با من هم آوا شدند. بر مرد برای به تأخیر انداختن حَقِّش خرده گرفته نمی‌شود؛ عیب بر کسی است که آن چه را از آن او نیست می‌گیرد.

فرصت‌ها

الْفُرْصُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ؛

فرصت‌ها، مثل عبور ابرها می‌گذرد.

غرور

الإعجابُ يَمْنَعُ مِنَ الإزديادِ؛
مغرور شدن، از افزونی جلوگیری می‌کند.

عمر کوتاه دنیا

الأمرُ قَرِيبٌ، والإصطحابُ قَلِيلٌ؛
کار [انتقال از این سرا] نزدیک، و همراهی [با دنیا] اندک است.

صاحب چشم

أضَاءَ الصُّبْحُ لِدَى عَيْنَيْنِ؛
صبح، بر آن که دو چشم دارد، روشن شد.
ولایت نامه، ص: ۱۵۸

گناه نکردن

تَرَكُ الذَّنْبِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَةِ؛
انجام ندادن ناه، آسان‌تر از توبه خواستن است.

یک وعده خوراک

كَمْ مِنْ أَكْلَةٍ مَنَعَتْ أَكْلَاتٍ؛
چه بسا یک وعده خوراک که از خوراک‌ها باز می‌دارد.

دشمن نادانی

النَّاسُ أَغْدَاءُ مَا جَهِلُوا؛
مردم، دشمنان نادانی‌هایشانند.

نظریه‌های گوناگون

مَنْ اسْتَقْبَلَ وُجُوهَ الْآرَاءِ، عَرَفَ مَوَاقِعَ الْخَطَا؛
کسی که به نظریه‌های گوناگون روی آورد، جاهای اشتباه را خواهد شناخت.

خشم برای خدا

مَنْ أَحَدَّ سِنَانَ الْغَضَبِ لِلَّهِ قَوِيَ عَلَى قَتْلِ أَشِدَّاءِ الْبَاطِلِ؛
کسی که نیزه خشم را برای خدا تیز کند، بر کشتن نیرومندان باطل، قدرت خواهد یافت.

ولایت نامه، ص: ۱۵۹

ترس از کار

إِذَا هَبَّتْ أَمْرًا فَفَقَعَ فِيهِ، فَإِنَّ شِدَّةَ تَوْقِيهِ أَعْظَمُ مِمَّا يُخَافُ مِنْهُ؛
وقتی از کاری ترسیدی، در آن قرار گیر؛ چرا که گرفتاری پرهیزش، بیش تر از ترس آن است.

وسیله ریاست

آلَةُ الرَّئِاسَةِ، سَعَةُ الصَّدْرِ؛
وسیله ریاست، سعه صدر است.

بازداشتن خطا کار

إِزْجُرِ الْمُسِيءَ بِثَوَابِ الْمُحْسِنِ؛
با پاداش به شخص نیکوکار، خطا کار را [از عملش] باز دار.

دور کردن بدی

احْصُدِ الشَّرَّ مِنْ صَدْرِ غَيْرِكَ بِقَلْعِهِ مِنْ صَدْرِكَ؛
بدی را از سینه دیگران، با کندن آن از سینه خود، درو کن.

لجاجت

اللِّجَاجَةُ تَسْلُ الرِّأْيَ؛
لجاجت، اندیشه را بیرون می کند.
ولایت نامه، ص: ۱۶۰

طمع

الطَّمْعُ رِقٌّ مُؤَبَّدٌ؛
طمع، بندگی جاودانی است.

کوتاهی در کار

ثَمَرَةُ التَّفْرِيطِ النَّدَامَةُ؛
نتیجه کوتاهی [در کار]، پشیمانی است.

بی تابی

مَنْ لَمْ يُنْجِ الصَّبْرُ أَهْلَكَهُ الْجَزَعُ؛

هر که را شکیبایی نجات ندهد، بی‌تابی نابودش می‌کند.

شکیبایی

اشاره

عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ، فِيهِ يَأْخُذُ الْحَازِمُ وَإِلَيْهِ يَرْجِعُ الْجَزَعُ؛

شکیبایی را پیشه خود کنید که دوراندیش با آن شروع می‌کند و بی‌تاب، به سوی آن بازمی‌گردد.

خلافت

و در مورد خلافت فرمود علیه السلام:

وَاعْجَبَا أَتَكُونُ الْخِلَافَةَ بِالصَّحَابَةِ وَلَا تَكُونُ بِالصَّحَابَةِ وَالْقَرَائِبِ؛

شگفتا! آیا خلافت به سبب همراه بودن [با پیامبر صلی الله علیه و آله] ثابت است، [اما] به سبب همراهی و خویشاوندی [هر دو] ثابت نمی‌باشد؟

ولایت نامه، ص: ۱۶۱

[به جای همراهی و خویشاوندی]، خویشاوندی و نص نیز روایت شده است.

در این باره، شعری نقل شده است:

فَإِنْ كُنْتَ بِالشُّوْرِى مَلَكَتْ أُمُورَهُمْ فَكَيْفَ بِهَذَا وَالْمُشِيرُونَ غُيْبٌ

وَإِنْ كُنْتَ بِالقُرْبَى حَبَجْتَ خَصِيمَهُمْ فَغَيْرُكَ أَوْلَى بِالنَّبِيِّ وَأَقْرَبُ

پس اگر با شورا، سرپرست کارهایشان شدی، چگونه بدین سبب؟ حال آن که مشورت دهندگان نبودند و اگر به خویشاوندی، بر دشمنان ایشان دلیل آوردی که غیر تو، به پیامبر صلی الله علیه و آله سزاوارتر و نزدیک‌تر است.

علی علیه السلام با این سخن، روش [پیمودن] شاه راه [هدایت] را روشن و مخالفان خویش را در تنگناهای دلیل قاطع خود گرفتار کرد.

کیمبای حکمت

از ابوجعفر خواص کوفی که مردی از درست کاران، و در شناخت متشابه قرآن و پیچیدگی‌های درون آن و بقیه فنونش پیشتاز بود- درباره آن چه در حدیث آمده که «هر کس عبادت خدا را در جوانی خوب انجام دهد، ...، خداوند حکمت را هنگام بزرگسالی اش به او عطا می‌کند» سؤال شد.

ولایت نامه، ص: ۱۶۲

[در پاسخ] گفت: خداوند عزوجل این گونه فرمود: هنگامی که به رشد خویش رسید و کمال یافت، به او حکمت و دانش دادیم؛ سپس خدای متعالی فرمود: و این گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. وعده حقی بر عهده اوست. آیا نمی‌بینی علی، امیرمؤمنان علیه السلام را که در کودکی ایمان آورده، مدتی نگذشت که سخن گوی حکیمی شد؟ فرمود علیه السلام:

رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ حُكْمًا فَوَعَى وَأَخَذَ بِحُجْرَةِ هَادٍ فَجَبَى. قَدَّمَ خَالِصًا وَعَمِلَ صَالِحًا وَاکْتَسَبَ مَيْذُورًا وَاجْتَنَبَ مَحْذُورًا. رَمَى غَرَضًا

وَأَحْزَرَ عَوْضًا. خَافَ ذَنْبُهُ وَرَاقَبَ رَبَّهُ وَجَعَلَ الصَّبْرَ مَطِيَّةً نَجَاتِهِ وَالتَّقْوَى عُدَّةً وَفَاتِهِ.

اَعْتَنَمَ الْمُهْلَ وَبَادَرَ الْأَجَلَ وَأَقْطَعَ الْأَمَلَ وَتَزَوَّدَ مِنَ الْعَمَلِ؛

خدا رحمت کند مردی را که حکمتی را شنید و آن را به خاطر سپرد و دامن راهنمایی را گرفت و نجات یافت. [عمل را] با نیت خالص پیش فرستاد و عمل صالح انجام داد و ذخیره [شدنی] را به دست آورد و از کارهای ممنوع دوری گزید. به هدف تیرانداخت و عوضی به دست آورد. از گناهش ترسید و مراقب پروردگارش شد. شکیبایی را مرکب نجات خود و پرهیزگاری را ساز و برگِ مرگِ خود قرار داد. فرصت‌ها را غنیمت شمرد و بر اجل پیشی گرفت. قطع آرزو کرد و از کار [خوب] توشه گرفت. ابو جعفر پس از آن گفت: آیا سخنی خلاصه‌تر و نصیحتی رساتر از این کلام دیده‌ای؟ چطور این گونه نباشد؛ در حالی که علی علیه السلام سخنور و لُقمانِ قریش است؟

ولایت نامه، ص: ۱۶۳

سبکباری

تَخَفَّفُوا تَلَحُّقُوا؛

سبک‌بار باشید [به هدف]، خواهید رسید.

شریف رضی ابوالحسن رضی الله عنه می‌گوید: این سخن چه قدر کوتاه، و سودش زیاد و ارزش آن بزرگ و ژرفایش دور و نورش تابان است.

و پس از این کلام، این سخن علی علیه السلام است:

قیامت

فَحَلَفْكُمْ السَّاعَةَ تَحْدُوْكُمْ وَإِنَّمَا يَنْتَظِرُ بِأَوَّلِكُمْ آخِرُكُمْ؛

پشت سر شما قیامت است. شما را میراند و همانا با نخستین نفرتان آخرین شما را انتظار می‌کشد.

گفتار جاهلانه

لَاخِيَرُ فِي الصُّمْتِ عَنِ الْحَكَمِ كَمَا أَنَّهٗ لَاخِيَرُ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ؛

در خودداری از گفتن سخن‌های حکیمانه خیری نیست؛ همان طور که در گفتار جاهلانه خیری نیست.

خزینة‌داری دیگران

يَا ابْنَ آدَمَ مَا كَسَبْتَ فَوْقَ قُوَّتِكَ فَأَنْتَ فِيهِ خَازِنٌ لِغَيْرِكَ؛

فرزند آدم! در آن مقدار که بیش از خوراک خود به دست آوری، انباردار دیگری هستی.

ولایت نامه، ص: ۱۶۴

میل دل

إِنَّ لِلْقُلُوبِ شَهْوَةً وَإِقْبَالًَ وَإِدْبَارًا، فَاتُوهَا مِنْ قِبَلِ شَهْوَتِهَا وَإِقْبَالِهَا فَإِنَّ الْقَلْبَ إِذَا اكْرَهَ عَمِي؛

همانا دل‌ها میل و روی آوردن و [نیز] روی گرداندنی دارند؛ پس، از جانب میل و رو آوردنشان نزد آن‌ها روید؛ چرا که دل، وقتی

به زور [به کاری] وادار شد، نایبنا می شود.

هوشیاری

اشاره

النَّاسُ نِيَامٌ، فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا؛
مردم به خواب رفتگانند. وقتی بمیرند، هوشیار می شوند.

هنگامه خشم

و گویند: علی علیه السلام می فرمود:
مَتَى اشْفَى غَيْظِي إِذَا غَضِبْتُ؟ أَمِنْ أَعْجَزُ عَنِ الْإِنْتِقَامِ فَيَقَالَ لِي: لَوْ صَبَرْتُ.
أَمْ حِينَ أَقْدِرُ عَلَيْهِ فَيَقَالَ لِي لَوْ عَفَوْتُ؟؛
کی خشم خود را وقت غضب، فروشانم؟ آیا آن هنگام که از گرفتن انتقام ناتوانم که به من گفته شود: ای کاش صبر می کردی یا
آن هنگام که بر آن توانایی دارم و به من گفته شود، کاش گذشت می کردی.
کاش می آمرزیدی [نیز] روایت شده است.
ولایت نامه، ص: ۱۶۵

زباله

و از شعبی نقل شده است که امیرمومنان علیه السلام عبورش به آشغالی در مزبله‌ای افتاد و فرمود:
هَذَا مَا بَخَلَ بِهِ الْبَاخِلُونَ؛
این چیزی است که افراد تنگ نظر به آن بخل می ورزیدند.
در حدیث دیگری است که علی علیه السلام فرمود: این چیزی است که دیروز بر سرش رقابت می کردید.
شریف رضی، ابوالحسن (مؤلف) می گوید: هر یک از دو سخن، حکمتی است، با پندی روشن و درخششی که سپیده‌اش گسترده
است.

صرف دارایی

لَمْ يَذْهَبْ مِنْ مَالِكَ مَا وَعَظَكَ؛
آن چه از داراییات تو را پند دهد، [از کف] نرفته است.
رضی ابوالحسن (مؤلف) گوید: و من می گویم سبحانه الله! این سخن چه جمله کوتاه [ولی] هدفی بس دراز در میدان حکمت
داراست.

خستگی دل

و فرمود علیہ السلام:

إِنَّ الْقُلُوبَ تَمِلُّ فَأَبْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمَةِ؛

همانا دل‌ها خسته می‌شود؛ پس برای آن‌ها تازه‌های حکمت طلب کنید.

ولایت نامه، ص: ۱۶۶

فرار از هدایت

قسمتی از سخن آن حضرت علیه السلام درباره گروهی از یارانش که مخفیانه به سوی معاویه می‌رفتند:

فَكَفَى لَهُمْ غَيًّا وَكَفَى بِذَلِكَ مِنْهُمْ شَافِيًّا، فَرَارُهُمْ مِنَ الْهُدَى وَالْحَقِّ، وَإِيضَاعُهُمْ إِلَى الْعَمَى وَالْجَهْلِ وَإِنَّمَا هُمْ أَهْلُ دُنْيَا مُقْبِلُونَ عَلَيْهَا، قَدْ عَلِمُوا أَنَّ النَّاسَ فِي الْحَقِّ اسْوَةٌ فَهَرَبُوا إِلَى الْأَثَرِ فَبَعْدًا لَهُمْ وَسُحْقًا؛

برای آن‌ها گمراهی و برای تو، دل‌خنکی [همین] بس که گریزشان از هدایت و حق و سرعت گرفتنش به سوی کوری و نادانی است. اینان، فقط اهل دنیاوند که به آن رو کرده‌اند. دانستند که مردم [نزد ما] در حق [شان] مساوی‌اند. [پس] به سوی خودخواهی گریختند [تا سودی به خود اختصاص دهند]. [از رحمت خدا] دور و بعید باشند.

سوء استفاده از سخن حق

و چون سخن خوارج «حکم و فرمانروایی جز برای خدا نیست» را شنید، فرمود علیه السلام:

كَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُّ بِهَا بَاطِلٌ؛

سخن حقی است که از آن باطل اراده شده است.

شریف رضی می‌گوید: این رساترین تعبیر از کار خوارج است؛ هنگامی که شعار و ادعای خوب را با باطن و ضمیری زشت جمع کرده بودند.

ولایت نامه، ص: ۱۶۷

طبقات پست

و در وصف عموم فرمود علیه السلام:

الْغَوَّاءُ هُمُ الَّذِينَ إِذَا اجْتَمَعُوا ضَرُّوا وَإِذَا تَفَرَّقُوا نَفَعُوا فَقِيلَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَدْ عَلِمْنَا مَضَرَّةَ اجْتِمَاعِهِمْ فَمَا مَنَفَعُهُ إِفْتِرَاقِهِمْ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَرْجِعُ أَصْحَابُ الْمَهَنِ إِلَى مِهْنِهِمْ فَيَتَفَقَّحُ النَّاسُ بِهِمْ كَرَجُوعِ الْبَنَاءِ إِلَى بِنَائِهِ وَالْحَائِكِ إِلَى مَنَسَجِهِ وَالْحَبَّازِ إِلَى مَحْبَزِهِ؛ طبقات پست مردم، کسانی‌اند که وقتی جمع شوند، زیان‌رسانند، و وقتی پراکنده شوند، سود رسانند. به علی علیه السلام گفتند: زیان جمع شدنشان را فهمیدیم؛ سود پراکنده شدنشان چیست؟ فرمود علیه السلام: پیشه‌وران، به شغل‌هایشان بازمی‌گردند؛ در نتیجه، مردم از آن‌ها سود می‌برند؛ مثل برگشتن بنا به ساختمان و بافنده به محل بافتن و نانوا به نانواشی.

چهره‌های هنگام بدی

و نقل شده است که جنایت‌کاری را در حالی که عده‌ای اراذل با او بودند نزد حضرتش علیه السلام آوردند؛ علی علیه السلام فرمود:

لَا مَرْحَبًا بِوُجُوهِ لَا تُرَى إِلَّا عِنْدَ كُلِّ سَوَاءٍ؛

خوش آمد مباد بر صورت‌هایی که جز هنگام هر کار زشت دیده نمی‌شوند.

ولایت نامه، ص: ۱۶۸

سپر محکم

هنگامی که علی علیه السلام در مسجد بود، مردی از قبیله مُراد نزد حضرت علیه السلام آمد و عرض کرد: ای امیرمؤمنان! مواظب باش؛ که در این جا عده‌ای از قبیله مُراد، قصد ترور تو را دارند. علی علیه السلام فرمود:

إِنَّ مَعَ كُلِّ إِنْسَانٍ مَلَكَيْنِ يَحْفَظَانِهِ إِذَا جَاءَ الْقَدَرُ خَلِيًّا بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ وَأَنَّ الْأَجَلَ جُنَّةٌ حَصِينَةٌ؛

همراه هر انسان، دو فرشته است که از او نگه‌داری می‌کنند؛ پس وقتی قَدَر (/ تقدیر الهی) آید، دوفرشته، میان او و قَدَر را خالی می‌کنند، و اجل به یقین سپری است محکم.

از خطبه علی علیه السلام:

أَلَا- وَإِنَّ الْخَطَايَا خَيْلٌ شُمْسٌ حَمِلَ عَلَيْهَا رَاكِبُهَا، وَخَلَعَتْ لُجْمَهَا فَفَقَحَمَتْ بِهِمْ فِي النَّارِ، أَلَا وَ إِنَّ التَّقْوَى مَطَايَا ذُلٌّ حَمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَاعْطُوا أَرْمَتَهَا فَأَوْرَدَتْهُمْ الْجَنَّةَ؛

آگاه باشید! گناهان، گله اسب‌های سرکشند. سوارشان [/ گنه‌کار] بر آن‌ها حمل شده و لجامشان گسیخته، آن‌ها را به رو در آتش می‌اندازند و آگاه باشید! پرهیزکاری، مرکب‌های رام‌اند که اهلشان، بر آن‌ها سوار شده و افسارشان در اختیارشان قرار گرفته است پس آن‌ها را وارد بهشت می‌کنند.

ولایت نامه، ص: ۱۶۹

حق و باطل

و بخش دیگری از این خطبه، این کلام است:

حَقٌّ وَبَاطِلٌ، وَلِكُلِّ أَهْلٍ فَلَئِنْ أَمَرَ الْبَاطِلُ لَقَدِيمًا فَعَلَ وَلَئِنْ قُلَّ الْحَقُّ لُرُبَّمَا فَعَلَ وَلَقَلَّمَا أَدْبَرَ شَيْءٌ فَأَقْبَلَ؛

حق و باطلی هست، و هر کدام بستگانی دارد؛ پس اگر باطل فرمان دهد، از قدیم انجام می‌شد و اگر حق کم است، بسا انجام [/ پیروز] شود. و کم است چیزی روی گرداند و پس از آن، روی آرد [/ حق اگر ضعیف شد، مشکل است قوت یابد].

شراکت

و نقل کردند، هنگامی که طلحه و زبیر به علی علیه السلام گفتند: بر این که شریک تو در این امر [/ رهبری] باشیم با تو بیعت می‌کنیم، فرمود علیه السلام:

لَا وَلَكِنَّمَا شَرِيكَانِ فِي الْقُوَّةِ وَالْإِسْتِعَانَةِ وَعَوْنَانِ عَلَى الْعَجْزِ وَالْأَوْدِ؛

نه، بلکه شما دو شریک در توانمندی و یاری، و بر ناتوانی و سنگینی بار، دو یار هستید.

ستایش کوفه

قسمتی از گفتار امیرمؤمنان علیه السلام در ستایش کوفه:

وَيَحْكُ يَا كُوفَةُ! مَا أَطْيَبَ رِيحَكَ! وَأَخْبَثَ كَثِيرًا مِنْ أَهْلِكَ! الْخَارِجُ مِنْكَ بِذَنْبٍ وَالْدَّخِلُ فِيكَ بِرَحْمَةٍ. أَمَا لَا تَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتَّى يَحْنُ إِلَيْكَ كُلُّ وَلَايَتٍ نَامَةٍ، ص: ۱۷۰

مُؤْمِنٍ وَيَخْرُجُ عَنْكَ كُلُّ كَافِرٍ. أَمَا لَا تَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتَّى تُكُونِي مِنَ النَّهْرَيْنِ إِلَى النَّهْرَيْنِ حَتَّى أَنَّ الرَّجُلَ لِيُزَكِّبَ الْبَغْلَةَ السَّفْوَاءَ يُرِيدُ

الْجُمُعَةُ وَلَا يُدْرِكُهَا؛

ای کوفه! به، چه قدر دل‌پسندی و چه قدر بوی تو خوش است؛ ولی بسیاری از اهالی تو چه قدر پلیدند. کسی که از تو خارج می‌شود، به سبب گناه است و کسی که در تو داخل می‌شود، به جهت رحمت است. آگاه باش! دنیا تمام نمی‌شود تا هر فرد با ایمان مشتاق تو شود و هر کافری از تو بیرون رود.

آگاه باش! دنیا تمام نمی‌شود تا [وسعت] تو از دو نهر تا دو نهر باشد؛ به طوری که مرد، سوار استر تُندرو می‌شود و قصد [شرکت در نماز] جمعه را دارد؛ ولی به آن نمی‌رسد.

سازش

و فرمود علیه السلام:

الْمُسَالْمَةُ حَيْثُ الْعُيُوبُ؛

سازش، دوست عیب‌ها است [باعث پنهان ماندن آن‌ها می‌شود].

شباهت افراد به زمان

النَّاسُ بِزَمَانِهِمْ أَشْبَهُ مِنْهُمْ بِآبَائِهِمْ؛

مردم به روزگارشان، شباهت بیش‌تری دارند، تا به پدرانشان.

ولایت نامه، ص: ۱۷۱

یاد خدا و مرگ

أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِنْ قُلْتُمْ سَجَعٌ وَإِنْ أَضْمَرْتُمْ عَلِمَ وَبَادِرُوا الْمَوْتَ الَّذِي إِنْ هَرَبْتُمْ أَذْرَكْكُمْ وَإِنْ أَقَمْتُمْ أَخَذَكُمْ وَإِنْ نَسِيتُمْوهُ ذَكَّرْكُمْ؛

ای مردم! بترسید از خدایی که اگر بگویید، می‌شنود و اگر در دل بگذارید، می‌داند و پیشی گیرید از مرگی که اگر فرار کنید، به شما می‌رسد و اگر بایستید، شما را می‌گیرد و اگر فراموشش کنید، شمارا یاد می‌کند.

کار خیر

لَا يَزِيدُكَ فِي الْمَعْرُوفِ مَنْ لَا يَشْكُرُهُ لَكَ فَقَدْ يَشْكُرُكَ عَلَيْهِ مَنْ لَمْ يَسْتَمْتِعْ بِشَيْءٍ مِنْهُ؛

آن که در کار خیر، سپاس‌گزاری نمی‌کند، تو را در آن بی‌رغبت نکند؛ چرا که به یقین، کسی که از آن بهره‌ای نبرده، از تو تشکر خواهد کرد.

دل مشغولی روزی

يَا ابْنَ آدَمَ لَا تَحْمِلْ هَمَّ يَوْمِكَ الَّذِي لَمْ يَأْتِكَ عَلَى يَوْمِكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ فَإِنْ يَكُنْ بَقِيَ مِنْ أَجَلِكَ يَأْتِ اللَّهُ فِيهِ بِرِزْقِكَ؛

ای پسر آدم! اندوه روزی را که نزدت نیامده، بر دوش روزی که در آن هستی مگذار که اگر از عمر تو باقی مانده باشد، خدا در آن، روزی تو را می‌آورد.

ولایت نامه، ص: ۱۷۲

ظرف دانش

كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءَ الْعِلْمِ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ؛
هر ظرفی، با چیزی که در آن می‌گذارند، تنگ می‌شود، مگر ظرف دانش که جادار [تر] می‌شود.

نتیجه حلم

أَوَّلُ عَوْضِ الْحَلِيمِ مَنْ حِلْمِهِ أَنَّ النَّاسَ أَنْصَارُهُ عَلَى الْجَاهِلِ؛
نخستین [پاداشی] که انسان بردبار در مقابل بردباری‌اش دریافت می‌کند، این است که مردم، یاران او در برابر نادان هستند.

جامه بردباری

أَفْضَلُ رِءَاءٍ يَرْتَدِي بِهِ الْحِلْمُ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ فَإِنَّهُ قَلَّ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ؛
با ارزش‌ترین جامه‌ای که به تن می‌شود، بردباری است؛ پس اگر بردبار نیستی، خود را به صورت بردباران درآور؛ زیرا کم است کسی که شبیه گروهی شود و از آنان نگردد.

سفارش به امام مجتبی علیه السلام

بخشی از وصیت علی علیه السلام به فرزندش امام ابی محمد حسن بن علی علیه السلام:
يَا بُنَيَّ إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُنِي قَدْ بَلَغْتَ سِنًا وَرَأَيْتُنِي أَزْدَادَ وَهَنًا، أَرَدْتُ بِوَصِيَّتِي إِلَيْكَ خِصَالًا مِنْهُمْ: إِنِّي خِفْتُ أَنْ يَعَجَلَ بِي أَجَلِي قَبْلَ أَنْ أَفْضِيَ إِلَيْكَ بِمَا فِي وَلَايَتِ نَامِهِ، ص: ۱۷۳
نَفْسِي وَأَنْ أَنْقُصَ فِي رَأْيِي كَمَا نَقُصْتُ فِي جِسْمِي أَوْ يَسْبِقَنِي إِلَيْكَ بَعْضُ غَلَبَاتِ الْهَوَى وَفِتَنِ الدُّنْيَا فَتَكُونَ كَالصَّعْبِ النَّفُورِ فَإِنَّ قَلْبَ الْخِدِّثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ، مَا الْقَيِّ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَهُ فَبَادَرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُو قَلْبُكَ وَيَسْتَعِغِلَ لُبُّكَ لِتَسْتَقْبَلَ بِجَدِّ رَأْيِكَ مَا قَدْ كَفَاكَ أَهْلُ التَّجَارِبِ بِغَيْبِهِ وَتَجَرِبُهُ فَتَكُونَ قَدْ كُفَيْتَ مُؤَوَّنَهُ الطَّلَبِ وَعُوفِيَتْ مِنْ عِلَاجِ التَّجَرِبَةِ، فَأَتَاكَ مِنْ ذَلِكَ مَا قَدْ كُنَّا نَأْتِيهِ وَاسْتَبَانَ لَكَ مَا أَظْلَمَ عَلَيْنَا فِيهِ؛

فرزندم! چون خود را سالخورده دیدم و دیدم که بر سستی می‌افزایم خواستم با وصیتم به تو خصلتهایی را [سفارش کنم]؛ از جمله این که ترسیدم، پیش از آن که آن چه در درون دارم را به تو برسانم، اجل به سویم بشتابد و همان گونه که در جسم ناقص شده‌ام، در فکرم، کاستی آید یا بعضی از چیرگی‌های هوا و فتنه‌های دنیایی به سوی تو پیشی گرفته، همانند چارپای سرکش فراری باشی؛ چرا که قلب جوان، مانند زمین خالی است؛ هر چه در آن افکنده شود، می‌پذیرد؛ پس، قبل از آن که دلت سخت و عقلت مشغول شود، من به وسیله ادب به سویت پیشی گرفتم تا با اندیشه جزم خود، به پیشباز مواردی بروی که اهل تجربه با نبودن [در وطن] و [کسب] تجربه تو را از آن بی‌نیاز می‌کنند؛ پس، از هزینه یافتن بی‌نیاز و از چاره تجربه، معاف گردیدی و از این [راه] آن چه ما نزدش می‌رفتیم، پیش تو آمد و آن، چیزی که بر ما تاریک بود، برای تو روشن شد. و از آن‌ها خصلتها این که:

وَأَعْلَمُ أَنَّ أَمَامَكَ طَرِيقًا دَامِسَقَةً، بَعِيدًا وَهَوْلًا شَدِيدًا وَأَنَّكَ لَا غَنَى بِكَ عَنْ حُسْنِ الْإِرْتِيَادِ وَقَدَرِ بِلَاغِكَ مِنَ الزَّادِ، مَعَ خِفَّةِ الظَّهْرِ فَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَى ظَهْرِكَ فَوْقَ طَاقِكَ فَيَكُونَ ثِقْلُهُ وَبَالًا عَلَيْكَ، وَإِذَا وَجَدْتَ مِنْ أَهْلِ الْحَاجَةِ مَنْ يَحْمِلُ

ولایت نامه، ص: ۱۷۴

لَكَ ذَلِكَ فَيُؤَايِكَ بِهِ حَيْثُ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ تَعْنِئُهُ وَاعْتَنِمَ مَا أَقْرَضْتَ مِنْ اسْتِغْرَاضِكَ فِي حَالِ غِنَاكَ، وَأَعْلَمُ يَا بُنَيَّ أَنَّ أَمَامَكَ عَقْبَةً

كُوُوداً مَهْبُطُهَا عَلَى جَنَّةٍ أَوْ عَلَى نَارٍ، فَارْتَدَّ لِنَفْسِكَ قَبْلَ تَرْوُلِكَ فَلَيْسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ وَلَا إِلَى الدُّنْيَا مَنَصِّرٌ، إِعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّكَ خُلِقْتَ لِلْآخِرَةِ لَا إِلَى الدُّنْيَا وَلِلْفَنَاءِ لِلْبَقَاءِ، وَأَنَّكَ لَفِي مَنَزِلٍ قُلْعِيٍّ وَدَارٍ بُلْعِيٍّ وَطَرِيقٍ مِنَ الْآخِرَةِ وَأَنَّكَ طَرِيدُ الْمَوْتِ الَّذِي لَا يَنْجُو مِنْهُ هَارِبُهُ وَلَا يَفُوتُهُ طَالِبُهُ، وَإِيَّاكَ أَنْ تُوجِفَ بِسُكِّ مَطَايَا الطَّمَعِ فَتُورِدَكَ مَنَاهِلَ الْهَلَكَةِ وَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَلَّا تَكُونَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ تَعَالَى ذُو نِعَمَةٍ فَافْعَلْ؛

و بدان که در مقابل تو، راهی سخت، و دور، و ترس بسیاری است و تو [در آن راه] از خوب تکاپو کردن و توشه برداشتن به قدری که تو را، با پستی سبک رساند، بی نیاز نیستی؛ پس بیش از تواناییات، بر پشت خود بر ندار که سنگینی آن، سختی بر تو باشد. اگر از نیازمندان، کسی یافتی که آن [توشه‌ات را] برای حمل کند و در جایی که به آن نیاز داری، به طور کامل به تو بدهد، غنیمتش شمار و وامی را که هنگام بی نیازی به وام گیرنده ات دادی، غنیمت شمار. بدان فرزندم! در پیش روی تو، گردنه‌ای بد راه قرار دارد که محلّ فرود آن بر بهشت یا آتش است؛ پس پیش از پایین آمدن برای خود دست و پا کن؛ چرا که پس از مرگ، نه رضایت طلبیدنی و نه به سوی دنیا راه بازگشتی هست.

بدان فرزندم! تو برای آخرت و نه برای دنیا، و برای نابودی، نه برای باقی ماندن آفریده شدی. تو در منزلی عاریه و خانه‌ای بخور و نمیر و راهی از آخرت هستی.

تو رانده شده مرگی هستی که فرار کننده، از آن رهایی نمی‌یابد و از دست خواهانش نمی‌رود. بر حذر باش که مرکب‌های طمع تو را بلغزاند و در

ولایت نامه، ص: ۱۷۵

آبخشورهای نابودی وارد سازد و اگر توانایی داری که بین تو و خدای متعالی صاحب نعمتی نباشد، پس [این کار را] انجام ده. و از آن‌ها خصلتها این که:

ظُلْمُ الضَّعِيفِ أَفْحَشُ الظُّلْمِ وَرُبَّمَا كَانَ الدَّاءُ دَوَاءً وَالِدَوَاءُ دَاءً، وَرُبَّمَا نَصَحَ غَيْرُ النَّاصِحِ. وَغَشَّ الْمُسْتَتِصِحُّ وَإِيَّاكَ وَالْإِتِّكَالُ عَلَى الْمُنَى فَإِنَّهَا بَضَائِعُ التُّوَكُّي وَالْعَقْلُ حِفْظُ التَّجَارِبِ وَخَيْرٌ مَا جَزَبَتْ مَا وَعَظَكَ. بِإِدْرِ الْفُرْصَةِ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ غُصِيَّةً. مِنَ الْفَسَادِ إِضَاعَةُ الزَّادِ. لَاخِيرٌ فِي مُعِينٍ مَهِينٍ. سَيَأْتِيكَ مَا قُدِّرَ لَكَ. لَا تَتَّخِذَنَّ عِدُوَّ صَدِيقَكَ صَدِيقاً فَتُعَادِيَ صَدِيقَكَ. إِمْحَضْ أَخَاكَ النَّصِيحَةَ حَسَنَةً كَانَتْ أَوْ قَبِيحَةً وَإِنْ أَرَدْتَ قَطِيعَةً أَخَاكَ فَاسْتَبِقْ لَهُ مِنْ نَفْسِكَ بِقِيَّةٍ تَرْجِعْ إِلَيْهَا. لَا يَكُونَنَّ أَخُوكَ عَلَى قَطِيعَتِكَ أَقْوَى مِنْكَ عَلَى صِلَتِهِ وَلَا يَكُونَنَّ عَلَى الْإِسَاءَةِ أَقْوَى مِنْكَ عَلَى الْإِحْسَانِ. لَا يَكْبُرَنَّ عَلَيْكَ ظُلْمٌ مَنْ ظَلَمَكَ فَإِنَّهُ يَسْعَى فِي مَضَرَّتِهِ وَنَفْعِكَ، وَلَيْسَ جَزَاءً مَنْ سَرَّكَ أَنْ تَسُوَّهُ.

وَالرِّزْقُ رِزْقَانِ: رِزْقُ تَطْلُبِهِ وَرِزْقُ يَطْلُبِكَ فَإِنْ أَنْتَ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ. مَا أَقْبَحُ الْخُضُوعِ عِنْدَ الْحَاجَةِ وَالْحَفَاءِ عِنْدَ الْغِنَى. إِنَّمَا لَكَ مِنْ دُنْيَاكَ مَا أَصْلَحْتَ بِهِ مَثْوَاكَ. اسْتَدِلْ عَلَى مَا لَمْ يَكُنْ بِمَا قَدْ كَانَ فَإِنَّ الْأُمُورَ أَشْبَاهُ. لَا تَكُونَنَّ مِمَّنْ لَا تَنْفَعُهُ الْعِظَةُ إِلَّا إِذَا أْبْلَغَتْ فِي أَلَمِهِ فَإِنَّ الْعَاقِلَ يَنْعِظُ بِالْقَلِيلِ وَإِنَّ الْبَهَائِمَ لَا تَنْتَفِعُ إِلَّا بِالضَّرْبِ الْأَلِيمِ. مَنْ تَرَكَ الْقَضِيَّةَ جَارٍ وَمَنْ تَعَدَّى الْحَقَّ ضَاقَ مِذْهَبُهُ وَمَنْ إِقْتَصَرَ عَلَى قَدْرِهِ كَانَ أَبْقَى لَهُ وَرُبَّمَا أَخْطَأَ الْبَصِيرُ قَضِيَّةً وَأَصَابَ الْأَعْمَى رُشْدَهُ. قَطِيعَةُ الْجَاهِلِ تَعْدِلُ صِلَةً الْعَاقِلِ. إِذَا تَغَيَّرَ السُّلْطَانُ، تَغَيَّرَ الزَّمَانُ. نِعَمٌ طَارِدِ اللَّهُمَّ الْيَقِينُ؛

ستم به ناتوان، زشت‌ترین ستم‌ها است و چه بسا درد، دوا، و دارو درد است و چه

ولایت نامه، ص: ۱۷۶

بسا غیر خیرخواه، اندرز دهد و کسی که از او اندرز می‌خواهی، فریبت دهد.

از تکیه بر آرزوها بر حذر باش که سرمایه افراد بسیار احمق است و پاس‌داری از تجربه‌ها [مطابق] اندیشه است و بهترین تجربه آن است که اندرزت دهد.

بر فرصت، پیش از آن که اندوه باشد، پیشی گیر. [از آن استفاده کن]، از میان بردن توشه [نوعی] از فساد است.

در کمک کار فرومایه خیری نیست. آن چه برای تقدیر شده، به زودی نزد تو آید. دشمن دوست را به عنوان دوست انتخاب نکن تا با دوست دشمنی کرده باشی. برای برادرت اندرز را خالص [و بی آرایش] کن؛ [در نظر او] زیبا باشد یا زشت. اگر خواستی با برادرت قطع رابطه کنی، برای او از سوی خود رشته‌ای باقی گذار که [هنگام پشیمانی] باز گردی.

برادرت در بریدن از تو، نیرومندتر از تو در برقراری ارتباط با تو نباشد [قبل از این که او ببرد، تو در ارتباط پیش دستی کن] و او در بد رفتاری با تو از خوش رفتاری تو با او قوی‌تر نباشد [پیش دستی نکند]. ستم ستمگر بر تو بزرگ جلوه نکند؛ چرا که او به زیان خود و سود تو تلاش می‌نماید و پاداش کسی که تو را خوشحال کند، این نیست که او را ناراحت کنی.

روزی [و رزق] دو گونه است: رزقی که به دنبال آن هستی و رزقی که به دنبال تو می‌آید؛ پس اگر سراغش نرفتی، نزد تو خواهد آمد. چه زشت است، فروتنی هنگام نیاز و دُرستی هنگام بی‌نیازی. از دنیایت، فقط اندازه‌ای که با آن اقامت گاه خود [آخرت] را بهبود بخشی به تو تعلق دارد. با آن چه بود، بر چیزی که نبوده، راهنمایی خواه؛ چرا که کارها مانند یک‌دیگرند.

از آنانی مباش که اندرز سودشان نمی‌بخشد؛ جز این که در رنج او بکوشی؛ چرا که

ولایت نامه، ص: ۱۷۷

عاقل، با اندک پند پذیرد و چارپایان جز با زدن دردناک سود نبرند.

هر کس میانه روی را ترک کند، ستم خواهد کرد و هر کس از حق بگذرد، راهش تنگ شود و هر کس به [اندازه] ارزش خود بسنده کند، برای او جاودانه‌تر است.

چه بسا که بینا در راه میانه [و درست] ش دچار اشتباه شود و نابینا به راه هدایتش برسد. بریدن از نادان، مساوی ارتباط برقرار کردن با عاقل است. وقتی زمام‌دار تغییر کند، زمانه [نیز] تغییر یابد. بهترین دور کننده اندوه، یقین است. از آن‌ها خصلتها، این که:

يَا بُنَيَّ وَإِيَّاكَ وَمُشَاوَرَةَ النِّسَاءِ، فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ إِلَى أَفْنٍ وَعَزَمَهُنَّ إِلَى وَهْنٍ وَاقْصِرْ عَلَيْهِنَّ، حُجْبَهُنَّ فَهُوَ خَيْرٌ لَّهِنَّ وَإِنْ اشْتَطَعَتْ أَلَّا يَعْرِفَنَّ غَيْرَكَ فَافْعَلْ وَلَا تَمْلِكُ الْمَرْأَةُ مِنْ أَمْرِهَا مَا يُجَاوِزُ نَفْسَهَا فَإِنَّ ذَلِكَ أَنْعَمَ لِبَالِهَا فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رِيحَانَةٌ وَلَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ وَلَا تُعْطَاهَا حَتَّى تَشْفَعُ لِعَیْرِهَا وَإِيَّاكَ وَالتَّغَايُرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ غَيْرِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى الشُّقْمِ؛

فرزندم! از مشورت با زنان بر حذر باش، چرا که عقیده‌شان به سوی ضعف و تصمیمشان به سُستی در عمل متمایل است و آنان را به حجاب‌هایشان محدود کن که این بر ایشان بهتر است و بیرون رفتن آن‌ها، بدتر از وارد شدن فرد غیر مطمئن بر آن‌ها نیست و اگر توانایی داری که غیر از تو را نشانند، این کار را انجام بده، و زن را عهده‌دار بیش از کارهای خود ننما که این به حال او گوارتر است؛ زیرا زن، گیاهی خوشبو است، نه وکیل دخل و خرج، و به او چیزی میده تا [بدین سبب] واسطه دیگری شود و از غیرت به خرج دادن، جز در جای غیرت پرهیز؛ چرا که این [کار، زن] سالم را هم به بیماری می‌کشاند.

ولایت نامه، ص: ۱۷۸

و ابتدای این وصیت، این سخن حضرت علیه السلام است:

مِنَ الْوَالِدِ الْفَانِي، الْمُقَرَّرُ لِلزَّمَانِ، الْمُدِيرُ الْعُمَرُ، الْمُسْتَسْلِمُ لِلدَّهْرِ، الدَّامُّ لِلدُّنْيَا، السَّاكِنُ مَسَاكِنِ الْمَوْتَى، الطَّاعِنُ عَنْهَا عَدَاءً، إِلَى الْوَلَدِ الْمُؤَمِّلِ مَا لَا يُدْرِكُ، السَّالِكُ سَبِيلَ مَنْ قَدْ هَلَكَ، غَرَضُ الْأَسْقَامِ وَرَهِينَةُ الْأَيَّامِ وَرَمِيَّةُ الْمَصَائِبِ وَعَبْدُ الدُّنْيَا وَتَاجِرُ الْغُرُورِ وَغَرِيمُ الْمَنَايَا وَأَسِيرُ الْمَوْتِ وَخَلِيفُ الْهُمُومِ وَقَرِينُ الْأَحْزَانِ وَنَضْبُ الْآفَاتِ وَصَرِيحُ الشَّهَوَاتِ وَخَلِيفَةُ الْأَمْوَاتِ؛

از پدری فنا شونده، رونده و اعتراف کننده به زمان، پشت کننده به عُمر، تسلیم زمانه، سرزنش کننده دنیا، ساکن خانه‌های مردگان و فردا کوچ کننده از آن‌ها، به فرزندی که آرزوی آن چه را به آن نمی‌رسد، داشته، پیماینده راه نابود شدگان، هدف بیماری‌ها و

گرو روزها و شکار گرفتاری‌ها و بنده دنیا و سود اگر [سرای] فریب و وام‌دار نابودی‌ها و اسیر مرگ و هم قسم غصه‌ها و همراه اندوه‌ها، و هدف آفات و زمین خورده شهوت‌ها و جانشین مُرده‌ها است.

دنیا

بخشی از گفتار علی علیه السلام در وصف دنیا:

مَا أَصِفُ مِنْ دَارٍ أُولُهَا عَنَاءٌ وَآخِرُهَا فَنَاءٌ. فِي حَلَالِهَا حِسَابٌ وَفِي حَرَامِهَا عِقَابٌ. مَنْ إِسْتَعْنَى فِيهَا فُتِنَ وَمَنْ إِفْتَقَرَ فِيهَا حَزِنَ وَمَنْ سَاعَاهَا فَاتَتْهُ وَمَنْ قَعَدَ عَنْهَا وَاتَتْهُ وَمَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرَتَهُ وَمَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتَهُ؛

چه وصف کنم خانه‌ای را که آغاز آن سختی و سرانجامش نابودی است. در

ولایت نامه، ص: ۱۷۹

حلال آن حساب‌رسی و در حرامش مجازات است. هر کس در آن توانگر شود، گرفتار و آن کس که در آن نیازمند شود، غصه دار گردد و هر کس برای آن کوشش کند، از دستش می‌رود و هر کس از [کوشش در] آن بنشیند، به او رو کند، و هر کس بر آن بصیرت پیدا کند، او را بینا، و هر کس متوجه [زینت‌های] او شود، او را کور می‌کند.

محاسبه نفس

و از گفتار حضرت علی علیه السلام این سخن است:

مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ رَيْحٌ وَمَنْ غَفَلَ عَنْهَا خَسِرَ وَمَنْ خَافَ أَمِنَ وَمَنْ إِعْتَبَرَ أَبْصَرَ وَمَنْ أَبْصَرَ فَهِمَ وَمَنْ فَهِمَ عَلِمَ وَصَدِيقُ الْجَاهِلِ فِي تَعَبٍ؛
هر کس از خود حساب کشید، بهره برد و هر کس از آن غافل شد، زیان کرد. هر که ترسید، ایمنی یافت و هر کس عبرت گرفت، بینا شد. هر کس بینا شد، فهمید، و هر که فهمید، دانست و دوست نادان در سختی است.

شریف رضی ابوالحسن، دارای اصالت دو طرف (پدر و مادر) می‌گوید: و اگر در این بخش که ذکر شد، جز این کلمه پایانی نبود، کافی بود که درخششی نافذ و حکمتی رسا باشد، و شگفت نیست که حکمت از چشمه‌اش بجوشد و سخنوری در بهار خود شکوفا شود.

ولایت نامه، ص: ۱۸۰

افزوده‌ها

اشاره

در آخر نسخه خطی، برگه‌هایی به خط نویسنده یافتیم که متعلق به کتاب خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام بود. گویا کاتب، بر نسخه خطی دیگری آگاهی یافته که این افزوده‌ها در آن آمده است؛ و آن‌ها را نوشته و در آخر کتاب قرار داده است. ما نیز آن‌ها را همین جا قرار دادیم و آن این است:

ولایت نامه، ص: ۱۸۱

بخشی از عهدنامه مالک اشتر

وَلْيُكُنْ فِي خَاصَّةٍ مَا تُخْلِصُ لِلَّهِ بِهِ دِينَكَ، إِقَامِيَّةُ فَرَاغِيهِ الَّتِي هِيَ لَهُ خَاصَّةٌ فَأَعْطِ اللَّهَ مِنْ يَدِنِكَ فِي لَيْلِكَ وَنَهَارِكَ وَوَفِّ مَا تَقَرَّبْتَ بِهِ

إِلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ كَامِلًا غَيْرَ مَثْلُومٍ وَلَا مُنْقُوصٍ، بِالْغَا مِنْ يَدِنِكَ مَا بَلَغَ وَإِذَا قُضِيَ فِي صِلَاتِكَ لِلنَّاسِ فَلَا تَكُونَنَّ مُنْفَرًّا وَلَا مُضِيعًا، فَإِنَّ فِي النَّاسِ مَنْ بِهِ الْعِلَّةُ وَلَهُ الْحَاجَةُ. قَدْ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ وَجَّهَنِي إِلَى الْيَمَنِ كَيْفَ أَصْلَى بِهِمْ؟ فَقَالَ: صَلِّ بِهِمْ كَصَلَاةِ أَضْعَفِهِمْ وَكُنْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا؛

... [و برای هر روز، کار همان روز را انجام ده؛ چرا که کار هر روز، مخصوص همان روز است و برای ارتباط میان خود و خدا، بهترین این وقت‌ها و بیش‌ترین این قسمت‌ها را برای خود قرار ده؛ گرچه همه آن‌ها اگر نیت پاک و زبردستان از آن در آسایش باشند، برای خدا است] و باید برپایی واجباتی که برای خداوند است، از کارهای ویژه‌ای باشد که با آن دینت را برای خدا خالص می‌کنی.

پس در شب و روز، بدن خود را برای [عبادت] خدا قرار بده و آن [عملی] را که به وسیله آن به خدا نزدیک می‌شوی، کامل کن؛ کاملی که شکاف و نقصانی در آن نباشد و هرگاه در نماز برای مردم [به جماعت] ایستادی، نه بیزار کننده ولایت نامه، ص: ۱۸۲

[مردم] باش و نه ضایع کننده [نماز]؛ چرا که در میان مردم، بیمار و حاجتمند وجود دارد.

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که مرا به سوی یمن روانه کرد، پرسیدم که با آن‌ها چگونه نماز گزارم؟ فرمود: مانند نماز ضعیف‌ترینشان با آنان نماز گزار و با مؤمنان مهربان باش.

وَأَمَّا بَعْدَ هَذَا، فَلَا تُطَوَّلَنَّ إِحْتِجَابَكَ مِنْ رَعِيَّتِكَ فَإِنَّ إِحْتِجَابَ الْوَلَاءِ عَنِ الرَّعِيَّةِ، شُعْبَةٌ مِنَ الضِّيقِ وَقَلَّةٌ عِلْمٌ بِالْأُمُورِ، وَالْإِحْتِجَابُ مِنْهُمْ يَقْطَعُ عَنْهُمْ عِلْمَ مَا اخْتَجَبُوا دُونَهُ فَيَضِغُ عَنْدهُمْ الْكِبَرُ وَيَعْظُمُ الصَّغِيرُ وَيَفْرَحُ الْحَسَنُ وَيَحْسُنُ الْقَبِيحُ وَيُشَابُّ الْحَقُّ بِالْبَاطِلِ. إِنَّمَا الْوَالِي بَشَرٌ لَا يَعْرِفُ مَا تَوَارَى عَنْهُ النَّاسُ بِهِ مِنَ الْأُمُورِ وَلَيْسَتْ عَلَى الْحَقِّ سِمَاتٌ تُعَرَّفُ بِهَا ضُرُوبُ الصِّدْقِ مِنَ الْكُذْبِ وَإِنَّمَا أَنْتَ أَحَدُ رَجُلَيْنِ: إِمَّا إِمْرُؤٌ سَخَتْ نَفْسُكَ بِالْبَذْلِ فِي الْحَقِّ، فَفِيمَ إِحْتِجَابِكَ مِنْ وَاجِبٍ حَقٌّ تُعْطِيهِ أَوْ فِعْلٍ كَرِيمٍ تُسَدِّدُهُ أَوْ مُبْتَلًى بِالْمَنْعِ، فَمَا أَسْرَعَ كَفَّ النَّاسُ عَنْ مَسْأَلَتِكَ إِذَا أُيسُوا مِنْ بَذْلِكَ، مَعَ أَنَّ أَكْثَرَ حَاجَاتِ النَّاسِ إِلَيْكَ مَا لَا مَوْوَنَةَ فِيهِ عَلَيْكَ مِنْ شَكَاةٍ مُظْلَمَةٍ أَوْ طَلَبِ إِنْصَافٍ فِي مُعَامَلَةٍ؛

اما بعد از این، پنهان شدن از زیر دستانت را هرگز طولانی نکن؛ چرا که پنهان شدن حاکمان از زیر دستان، بخشی از تنگ گرفتن [به مردم] و کم اطلاعی از امور است و مخفی شدن از آنان [مردم] اطلاع بر آن چه را از آن پنهان بوده‌اند، قطع می‌کند؛ در نتیجه، بزرگ نزد آنان کوچک، و کوچک، بزرگ می‌شود. خوب، بد، و بد، خوب می‌شود. خوب می‌شود و حق به باطل می‌آمیزد. همانا حاکم، انسانی است و به کارهایی که مردم از او پنهان می‌دارند، آگاهی ندارد و بر حقیقت، نشانه‌هایی نیست که با آن‌ها، گونه‌های راست از دروغ شناخته شود.

ولایت نامه، ص: ۱۸۳

همانا تو یکی از این دو فرد هستی: یا مردی هستی که جانت برای بخشش در راه حق سخاوتمند است؛ پس پنهان شدن از حق واجبی که ادا می‌کنی یا کار بزرگوارانه‌ای که انجام می‌دهی برای چیست؟ یا گرفتار بازداشتنی که [در این صورت] چه زود، مردم از درخواست از تو آن هنگام که از بخشش ناامید شوند، خودداری می‌کنند. با این که بیش‌تر نیازهای مردم به تو، آن‌هایی است که برای تو سختی ندارد؛ از قبیل شاکیان ستم یا درخواست انصاف در دادوستد.

ثُمَّ إِنَّ لِلْوَالِي خَاصَّةً وَبِطَانَةً فِيهِمْ إِسْتِثَارٌ وَتَطَاوُلٌ وَقَلَّةٌ إِنْصَافٍ فِي مُعَامَلَةٍ فَاحْسِمَ مَادَّةَ أَوْلِيكَ بِقَطْعِ أَسْيَابِ تِلْكَ الْأَحْوَالِ وَلَا تُقْطِعَنَّ لِأَحَدٍ مِنْ حَاشِيَتِكَ وَخَاصَّتِكَ قِطْعَةً وَلَا يَطْمَعَنَّ مِنْكَ فِي إِعْتِقَادِ عَقْدَةٍ تَضُرُّ بِمَنْ يَلِيهَا مِنَ النَّاسِ فِي شَرْبٍ أَوْ عَمَلٍ مُشْتَرِكٍ يَحْمِلُونَ مَوْوَنَتَهُ عَلَى غَيْرِهِمْ فَيَكُونُ مَهْنَأُ ذَلِكَ لَهُمْ دُونَكَ وَعَيْبُهُ عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَالزِّمُّ الْحَقُّ مَنْ لَزِمَهُ مِنَ الْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ وَكُنْ فِي ذَلِكَ صَابِرًا مُحْتَسِبًا، وَاقِعًا ذَلِكَ مِنْ قَرَابَتِكَ وَخَاصَّتِكَ حَيْثُ وَقَعَ، وَابْتَغِ عَاقِبَتَهُ بِمَا يَثْقُلُ عَلَيْكَ مِنْهُ فَإِنَّ مَعِيَةَ ذَلِكَ مَحْمُودَةٌ، وَإِنْ

ظَنَّتِ الرَّعِيَّةُ بِكَ حَيْفًا فَأُضِجْ لَهُمْ بِعُذْرِكَ وَاعْدِلْ عَنْهُمْ ظُنُونَهُمْ بِإِصْحَارِكَ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ إِعْذاراً تَبْلُغُ فِيهِ حَاجَتَكَ مِنْ تَقْوِيمِهِمْ عَلَى الْحَقِّ؛

سپس حاکم، افراد ویژه و دوستان نزدیکی دارد که در میانشان خودخواهی و دست اندازی [به مال دیگران] و کم عدالتی در داد و ستد [رایج] است؛ پس ریشه این [کارها] را با قطع سبب این حالت‌ها، بکن.

برای هیچ یک از اطرافیان و افراد مخصوص خود، زمین خراجی جدانکن و نباید از تو توقع داشته باشند که قرار دادی را در آبیاری یا کار شراکتی ببندی که به مردم دیگر زیان می‌رساند و مخارج آن را بر غیر خود تحمیل کنند؛ پس سود بدون ولایت نامه، ص: ۱۸۴

زحمتش برای آنان (نه برای تو) و رسوایی‌اش در دنیا و آخرت برای تو باشد. و حق را برای کسی که همراه حق است؛ چه بیگانه و چه خویشاوند متعهد باش، و در این کار، بردبار و خواهان پاداش [از خداوند] باش. این [اجرای حق در مورد] خویشان و یاران خصوصی‌ات به هر نحو تمام شود [به سود یا به زیان] و در برابر آن چه از این کار بر تو گران می‌آید، سرانجامش را به دست آر، که پایشان پسندیده است و اگر زیردستان به تو گمان بی عدالتی بردند، عذرت را برای آنان آشکار کن و گمان‌ها [ی بد] ایشان را با آشکار کردن از خود برگردان؛ چرا که در این کار، عذر آوردنی است که به خواسته‌ات که [همانا] به پا داشتن آنان بر حق است، خواهی رسید.

وَلَا تَدْفَعَنَّ صِلَاحاً دَعَاكَ إِلَيْهِ عِدُّوكَ لِلَّهِ فِيهِ رِضَى، فَإِنَّ فِي الصُّلْحِ دَعَةً لُجُودِكَ وَرَاحَةً مِنْ هُمُومِكَ وَأَمْنًا لِبِلَادِكَ. وَلْيَكُنْ الْحَذَرُ كُلُّ الْحَذَرِ مِنْ عِدُّوكَ بَعِيدِ صِلَاحِهِ، فَإِنَّ الْعِدَّوَّ رُبَّمَا قَارَبَ لِيَتَغَفَّلَ، فَخُذْ بِالْحَزْمِ وَأَتَّهِمْ فِي ذَلِكَ حُسْنَ الظَّنِّ وَإِنْ عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ عِدُّوكَ عُقْدَةً أَوْ أَلْبَسْتَهُ مِنْكَ ذِمَّةً فَحُطَّ عَهْدُكَ بِالْوَفَاءِ وَانْزَعْ ذِمَّتَكَ بِالْأَمَانَةِ وَاجْعَلْ نَفْسَكَ جُذَّةً دُونَ مَا أُعْطِيتَ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ فِي النَّاسِ أَشَدُّ عَلَيْهِ إِجْتِمَاعاً مَعَ تَفْرِيقِ أَهْوَائِهِمْ وَتَشْتِيتِ آرَائِهِمْ، مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ وَقَدْ لَزِمَ ذَلِكَ الْمُشْرِكُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِينَ لَمَّا اسْتَوْبَلُوا مِنْ عَوَاقِبِ الْعَذْرِ وَلَا تَغْدِرَنَّ بِذِمَّتِكَ وَلَا تَخِيسَنَّ بِعَهْدِكَ وَلَا تَخْتَلَنَّ عِدُّوكَ فَإِنَّهُ لَا يَجْتَرِيءُ عَلَى اللَّهِ إِلَّا جَاهِلٌ شَقِيٌّ. قَدْ جَعَلَ اللَّهُ عَهْدَهُ وَذِمَّتَهُ أَمْنًا أَفْضَاهُ بَيْنَ الْعِبَادِ بِرَحْمَتِهِ وَحَرِيماً يَشِيءُ كُنُونَ إِلَى مَنَعِهِ وَيَسِيءُ تَفْيِضُونَ إِلَى جَوَارِهِ وَلَا إِذْغَالَ وَلَا مُدَالَسَةَ وَلَا خِدَاعَ فِيهِ وَلَا تَعْقِدْ عَقْداً تَجُوزُ فِيهِ الْعِلَالُ وَلَا تُعَوِّلَنَّ عَلَى لَحْنِ الْقَوْلِ بَعْدَ التَّأْكِيدِ وَالتَّوَثُّقِ وَلَا يَدْعُونَكَ ضَيْقُ أَمْرِ لَزِمَكَ

ولایت نامه، ص: ۱۸۵

فیه [عَهْدُ اللَّهِ إِلَى طَلَبِ انْفِصَاحِهِ بِغَيْرِ الْحَقِّ]؛

صلحی را که خشنودی خداوند در آن است، و دشمنت به آن فرا می‌خواند، رد نکن؛ چرا که صلح، آرامشی برای سربازان و آسایشی از نگرانی‌ها و امنیت برای شهرهای توست و باید کمال مواظبت را از دشمنت پس از صلح [با] او داشته باشی؛ چرا که دشمن، بسا نزدیک می‌آید تا غافل گیر کند؛ پس احتیاط پیشه کن و در این باره، خوش‌بینی را متهم کن [از آن بپرهیز].

اگر میان خود و دشمنت، پیمانی بستی یا از سوی خود، [جامه] امانی به او پوشانندی، پس [پایه] پیمان خود را بر وفا بگذار و با درست کاری، مراقب عهد خود باش و جانت را برای آن [وعده‌ای] که داده‌ای سپر قرار بده؛ چرا که چیزی از واجبات الهی در میان مردم- با پراکندگی خواست‌ها و جدایی نظریاتشان- وجود ندارد که اتفاقشان بر آن سخت‌تر از بزرگ‌داشت وفای به عهد باشد و مشرکان [نیز] در میان خود (نه مسلمانان) به آن پای‌بند شدند؛ آن هنگام که نتایج حيله را وخیم یافتند، و هرگز به امان خود خیانت نکن و پیمان‌ت را نشکن و به دشمنت خیانت نکن؛ زیرا جز نادان بد عاقبت، کسی بر خدا گستاخ نیست و خدا، عهد و پیمانش را آسایشی قرار داده و به واسطه رحمت خود، آن را در میان بندگانش گسترده و دژ محکمی قرار داده است که [در سایه] استحکامش آرامش می‌یابد و در کنار آن بهره‌مند می‌شوند و در آن، فساد و خدعه و فریبی نیست و پیمانی که در آن عیبی راه یابد، منعقد نکن و پس از محکم و استوار کردن، بر آهنگ در گفتار [سخن دو پهلوی] تکیه نکن و تنگنای کاری که بر تو در آن

[کار] به سبب پیمان الهی لازم می‌آید، تو را به سوی شکستن ناحق آن [پیمان] نکشانند

ولایت نامه، ص: ۱۸۶

چشم

[و فرمود علیه السلام:

الْعَيْنُ وَكَاءُ السَّهْ؛

چشم، بند نشیمن گاه است

و این از استعارات شگفت است. گویا حضرت علیه السلام نشیمن گاه را به ظرف [و چشم را به بند آن ظرف که درش را می‌بندد، تشبیه نموده که وقتی بند باز شود، ظرف به حال خود نمی‌ماند (محتوایش خالی می‌شود).

روشن‌تر و مشهورتر آن است که این سخن، فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله است و عده‌ای آن را از امیرمؤمنان علیه السلام روایت کرده‌اند و این را مبرّد در کتاب المقتضب در بخش «اللفظ بالحروف» ذکر کرده است و ما بر این استعاره در کتابمان به نام المجازات و الآثار النبویه سخن گفته‌ایم.

استقرار دین

در سخنی علی علیه السلام فرمود:

وَوَلِيَهُمُ الْوَالِ فَأَقَامَ وَاسْتَقَامَ حَتَّى ضَرَبَ الدِّينَ بِجِرَانِهِ؛

حاکمی سرپرست آنان شد؛ پس [خلافت] را به پا داشت و استقامت کرد تا دین استقرار یافت.

روزگار گزنده

يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ عَصُوضٌ. يَعِضُّ الْمَوْسِرُ فِيهِ عَلَى مَافِي يَدَيْهِ، وَلَمْ وَلَايَتِ نَامَهُ، ص: ۱۸۷
يُؤْمَرُ بِذَلِكَ، قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ تَنْهَدُ فِيهِ الْأَشْرَارُ وَتُسْتَدَلُّ الْأَخْيَارُ وَيُبَايِعُ الْمُضْطَرُونَ وَقَدْ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ بَيْعِ الْمُضْطَرِينَ؛

بر مردم، روزگاری گزنده آید که در آن، ثروتمند به آن چه در دست دارد، دندان نهد؛ در حالی که به این کار فرمان داده نشده است. خداوند سبحان فرمود: [گذشت و] بزرگواری را در میان خود فراموش نکنید. در آن [زمان]، افراد شرور بالا-آمده و برگزیدگان خوار شمرده می‌شوند، و با افراد ناچار، خرید و فروش می‌کنند؛ درحالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از معامله با افراد مضطر، نهی کرد.

گزاره‌گو و اتهام زننده

يَهْلِكُ فِي رَجُلَانِ: مُحِبٌّ مُفْرِطٌ وَبَاهِتٌ مُفْتَرٍ؛

دو فرد درباره من نابود می‌شوند: دوست‌داری که گزاره می‌گوید و دروغ‌گویی که تهمت می‌زند.

و این سخن، مانند سخن دیگر اوست که فرمود علیه السلام:

يَهْلِكُ فِي مُحِبٍّ غَالٍ، وَمُبْغِضٍ قَالٍ؛

درباره من دوست‌داری که زیاده‌روی می‌کند و کینه جوی ستیزه‌گر، نابود می‌شوند.

ولایت نامه، ص: ۱۸۸

توحید و عدل

از علی علیه السلام درباره توحید و عدل پرسش شد. فرمود:

إِنَّ التَّوْحِيدَ أَنْ لَا تَتَوَهَّمَهُ وَالْعَدْلَ أَنْ لَا تَتَّهَمَهُ؛

توحید آن است که خدا را در پندار نیاوری و عدل آن است که به او بدگمان نشوی.

سخن جاهلانه

و فرمود علیه السلام:

لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحَكَمِ كَمَا أَنَّه لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ؛

در خودداری از سخن حکیمانه، خیری نیست؛ همان گونه که در گفتن از روی نادانی، خیری نیست. ولایت نامه ؛ ص ۱۸۸

دعا برای باران

در دعایی که با آن باران می‌طلبید، می‌فرمود علیه السلام:

اللَّهُمَّ اسْقِنَا ذُلَّ السَّحَابِ دُونَ صِعَابِهَا؛

خدایا! از ابرهای مطیع بر ما ببار، نه از سرکش‌هایشان.

و این، از سخن‌هایی است که فصاحت آن شگفت آور است و آن این که حضرت علیه السلام ابرهای دارای رعد و برق و باد و صاعقه را، به شترهای سرکش که سوارانشان را می‌اندازند، و ابرهایی را که از این امور شگفت‌آور تهی هستند را به شترهای رام که با حال آرامی دوشیده و به راحتی برای سواری استفاده می‌شوند، تشبیه کرد.

ولایت نامه، ص: ۱۸۹

زینت در مصیبت

به او علیه السلام عرض شد: ای امیرمؤمنان! کاش [رنگ] موهای سفیدت را تغییر می‌دادی. حضرت فرمود:

الْخِضَابُ زِينَةٌ، وَنَحْنُ قَوْمٌ فِي مُصِيبَةٍ؛

رنگ کردن، زیور است و ما گروهی عزا دار هستیم (منظورش عزای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود).

قناعت

و فرمود علیه السلام:

الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ؛

قناعت ثروتی است که نابود نمی‌شود.

برخی این سخن را از پیامبر صلی الله علیه و آله [نیز] نقل نموده‌اند.

عدالت، و پرهیز از ستم

به زیاد بن ابیه هنگامی که او را جانشین عبدالله بن عباس بر فارس و توابع آن ولایت نامه، ص: ۱۹۰

کرده بود، در گفتاری طولانی که میان آن دو بود و در آن، زیاد را از پیش گرفتن مالیات باز داشته، فرمود علیه السلام: **إِسْتَعْمِلِ الْعَدْلَ وَاحْذَرْ الْعَسْفَ وَالْحَيْفَ فَإِنَّ الْعَسْفَ يَعُودُ بِالْجَلَاءِ وَالْحَيْفَ يَدْعُو إِلَى السَّيْفِ؛** عدالت پیشه کن و از ستم و بی عدالتی پرهیز؛ چرا که ستم، موجب ترک دیار می‌شود، و بی عدالتی به شمشیر [و قیام] می‌خواند.

سخت‌ترین گناهان

أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَخَفَّ بِهِ صَاحِبُهُ؛
سخت‌ترین گناهان، آن است که صاحبش آن را کوچک شمرد.

وظیفه دانشمندان

مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْجَهْلِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا حَتَّى أَخَذَ عَلَى أَهْلِ الْعِلْمِ أَنْ يُعَلِّمُوا؛
خداوند، از نادان‌ها [پیما] نگرفت که بیاموزند تا این که [قبل از آن] از اهل علم [پیما] گرفت که یاد دهند.
ولایت نامه، ص: ۱۹۱

بدترین برادران

شَرُّ الْإِخْوَانِ مَنْ تُكَلِّفَ لَهُ؛
بدترین برادران، آن است که برایش در زحمت افتی.

جدایی از برادر مؤمن

اشاره

إِذَا احْتَشَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ فَقَدْ فَارَقَهُ؛
آن هنگام که مؤمن برادرش را خشمگین کند، پس، از او جدا شده است.
ولایت نامه، ص: ۱۹۲

منابع

قرآن کریم

- ۱- اسد الغابه فی معرفه الصحابه: علی بن محمد الجزری، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
- ۲- اعیان الشیعه: ج ۹ علامه السید محسن الامین، دارالتعارف للمطبوعات بیروت.
- ۳- بحار الانوار: علامه محمد باقر المجلسی، مؤسسه الوفاء بیروت ۱۴۰۳.
- ۴- تفسیر القمی: علی بن ابراهیم القمی، مؤسسه دارالکتاب للطباعة والنشر ۱۴۰۴ ق.
- ۵- ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی: محب الدین الطبری، دارالمعرفه، بیروت.

- ۶- الرجال: العلامة الحلی، دارالذخائر للمطبوعات، قم ۱۴۱۱ ق.
- ۷- سفینه البحار (۱-۲): الحاج الشیخ عباس القمی، انتشارات کتابخانه محمودی.
- ۸- فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام: آیت‌الله جعفر سبحانی، نشر مشعر، تیر ۷۸.
- ۹- فضائل الخمسة من الصحاح الستة: السيد مرتضى الحسيني الفيروز آبادی، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۸ ق.
- ۱۰- مجمع البحرين: الشیخ فخرالدین الطریحی، مکتب نشر الثقافة الاسلامیه، ۱۴۰۸ ق.
- ۱۱- المستدرک علی الصحیحین: محمد بن عبدالله الحاکم النیشابوری، دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۴۱۱ ق.
- ۱۲- معجم البلدان: یاقوت بن عبدالله الحموی، داراحیاء التراث العربی، بیروت ۱۳۹۹ ق.
- ۱۳- معجم رجال الحديث: السيدابوالقاسم الموسوی الخوئی، مرکز نشر آثار الشیعه، قم ۱۴۱۰ ق.
- ۱۴- مناقب آل ابی طالب: ابی جعفر رشیدالدین محمد بن علی بن شهر آشوب، انتشارات علامه، قم.
- ۱۵- من لا یحضره الفقیه: للشیخ ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، منشورات جماعه المدرسین، قم، ۱۴۱۴ ق.
- ۱۶- الملل والنحل للامام الشهرستانی: منشورات الشریف الرضی، قم، ۱۳۶۷ ش.
- ۱۷- نقد الرجال: السيد مصطفی الحسینی التفرشی، مؤسسه آل البيت: الاحیاء التراث، ۱۴۱۸ ق.
- ۱۸- نهج البلاغه: فیض الاسلام، انتشارات، فیض بهمن ۱۳۶۶، و ترجمه‌های دیگر.
- ۱۹- وسائل الشیعه: الشیخ محمد بن حسن الحر العاملی، مکتبه الاسلامیه، ۱۳۸۱ ق.
- ۲۰- هدیة الاحباب: محدث حاج شیخ عباس قمی، مؤسسه مطبوعاتی امیر کبیر ۱۳۲۲ ش.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به

محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

(الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

(ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

(ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

(د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

(ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

(و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

(ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

(ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

(ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

(ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۶۲۳۱-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،

هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: امام حسين عليه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



اصفهان

گامی



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید .

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹